

مسئله



تبار اندیشکده

تاملاتی در باب مسئله‌شناسی و سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی

علی سرزعیم، حمیدرضا فرتوک‌زاده، صابر میرزایی، کیومرث اشتریان، مهدی خراتیان، مصطفی زمانیان، سیدمحمدصادق امامیان،
علیرضا شفا، سعید نریمان، مجید شاکری، سیدعلی کشفی، مازیار عطاری، حبیب‌الله ظفریان، محسن دنیوی، محمد جلال،
حبیب رحیم‌پور ازغدی، حسین قلجی، اسماعیل نوده فراهانی و محمد امینی رعایا.

مسئله

منتظر شماره پنجم مسئله باشید:

امنیت نان

بازخوانی سیاست‌های امنیت غذایی در ایران

با تمرکز بر زنجیره گندم، آرد و نان

به همت اندیشکده اقتصاد مقاومتی

خانه اندیشه ورزان در خط انتشار مسئله
مسائل سیاستی کشور را به روایت اندیشکده‌ها مرور و بررسی می‌کند.



همکاری و حمایت از گروه نشریات جامعه اندیشکده‌ها:
lttnews2020@gmail.com

ماهنامه معلیه

مسئله • سال اول • شماره چهارم • مهر ۱۴۰۴

تبار اندیشکده

تاملاتی در باب مسئله شناسی و سیاست گذاری در جمهوری اسلامی

صاحب امتیاز: خانه اندیشه ورزان

سردبیر: فاطمه مرتضوی

اندیشکده مسئول: اندیشکده راهبردی امید

دبیر تخصصی این شماره: امین حیدرلو

اتاق فکر مسئله:

یاسر جلالی منش، روح الله هنرور و نوید نظری

مدیر هنری: رضا دولت زاده

صفحه آرایی: امیر محمد لاجورد

همکاران این شماره:

علیرضا کاظمی رنانی، مهدی شبیانی، امین رضا آقایی میبدی و محمد مهدی همتی

با آثاری از:

علی سرزعیم، حمیدرضا فرتوک زاده، صابر میرزایی، کیومرث اشتریان، مهدی خراتیان
مصطفی زمانیان، سید محمد صادق امامیان، علیرضا شفا، سعید نریمان، مجید شاکری
سید علی کشفی، مازیار عطاری، حبیب الله ظفریان، محسن دنیوی، محمد جلال
حبیب رحیم پور ازغدی، حسین قلجی، اسماعیل نوده فراهانی و محمد امینی رعایا.



آدرس: خیابان انقلاب، بین خیابان ولی عصر عج و برادران مظفر شمالی، پلاک ۹۰۷

راه ارتباطی: ittnews2020@gmail.com

درباره مسئله

مسئله، بستر تبیین و ترویج موضوعاتی است که در بطن سیاست‌گذاری عمومی و عرصه‌های تخصصی حکمرانی جای دارند. با رویکردی موضوع‌محور، هر شماره به واکاوی یکی از مسائل سیاستی می‌پردازد و آن را از زوایای چندگانه، در پرتوی تحلیل‌های تخصصی و خوانش‌های متکثر به نظاره می‌گذارد. تحقق این مهم، با مشارکت حداکثری اندیشکده‌های تخصصی ممکن شده است که مسئله را نه یک پروژه بلکه فرصتی برای حضور در عرصه عمومی می‌بینند.

خانه اندیشه‌ورزان در مسئله، نه سفارش‌دهنده است و نه بازنشرکننده، بلکه نقش خود را در مقام حامی تعریف کرده است:



جهان در آستانه زایش

۴ امین حیدرلو

فصل یکم:

فهم مسئله

چرا مسائل در ایران حل نشده باقی می‌مانند؟

۱۰ مجید شاکری

ضرورت بازخوانی طرح مسئله در ایران

۱۲ علیرضا شفاه

طرحی از زندگی از خلال دوگانه‌های سیاسی و اجتماعی

۱۸ حبیب رحیم‌پور ازغدی

شاکله حکمرانی در ایران بر چه پایه‌هایی تکوین یافته است؟

۲۴ حمیدرضا فرتوک‌زاده

فقدان نهاد اندیشه‌ورزی

۲۸ سعید نریمان

تلقی‌های خطا از مفهوم سیاست‌گذاری

۳۰ سیدعلی کشفی

جای خالی نقشه‌راه در سیاست‌گذاری ایران

۳۶ علی سرزعی

گشودن حلقه‌های تصمیم؛ ماموریت مغفول اندیشکده‌ها در حکمرانی ایران

۳۸ محمد جلال

بحران تصمیم‌سازی در جمهوری اسلامی؛ چرخه‌ای از بحران تا بحران

۴۰ محمد امینی رعایا

حامی اندیشکده‌ها و اندیشه‌ورزانی که دغدغه ارتقای گفت‌وگوهای راهبردی در حوزه‌های تخصصی خود را دارند و در پی آن‌اند که ادبیات نظری و کاربردی آن حوزه را غنا بخشند. اندیشه‌ورزان و اندیشه‌وران، با ارائه پیشنهادها و محتوایی و اتکا بر ظرفیت‌های درونی اندیشکده‌های خود، همکاران اصلی این مجله‌اند؛ و خانه با افتخار و اعتماد به قابلیت‌های ایشان، هر شماره از مسئله را به دغدغه یک اندیشکده می‌سپارد.

غایت مسئله، یکم چرخش آرا و نظرات در زیست‌بوم اندیشه‌ورزی و سیاست‌پژوهی و دوم توانمندسازی کنش‌گران اندیشه و فراهم‌آوری فرصتی برای مشق ترویج و تقویت زبان سیاست‌گذاری است؛ تلاشی برای آن‌که افکار سیاستی، پیکره و پویش یابند و تحلیل‌های تصمیم‌ساز، پژواک و پرتو.

فصل دوم:

حل مسئله

منطق کارشناسی اندیشکده‌ای؛ در میانه پوپولیسم عدالت‌خواهانه و تکنوکراسی غرب‌گرایانه

اسماعیل نوده فراهانی..... ۴۶

کارکرد و اثرگذاری اندیشکده

کیومرث اشتریان..... ۵۲

اندیشکده؛ زیست‌بوم خلاقیت و تصمیم‌سازی ملی

صابر میرزایی..... ۵۴

روش‌های شکوفایی نهاد اندیشکده در ایران

مصطفی زمانیان..... ۶۰

در ستایش تنظیم‌گری؛ درباره لزوم سامان‌یابی حقوقی-اقتصادی نظام اندیشگاهی

صادق امامیان..... ۶۲

پنج آسیب نظام اندیشگاهی ایران

محسن دنیوی..... ۶۴

بازخوانی ناکامی شبه‌اندیشکده‌ها در ایران

مهدی خراتیان..... ۶۶

طرح کلان سیاسی؛ گمشده اندیشکده‌ها

حبیب‌اله ظفریان..... ۷۰

وظیفه امروز اندیشکده‌ها، آینده‌سازی است

مازیار عطاری..... ۷۱

اندیشکده و حکمرانی؛ تلاقی خرد نهادی و تصمیم‌سازی ملی

حسین قلجی..... ۷۲

جهان در آستانه زایش؛

جمهوری اسلامی و ضرورت تاسیس انگاره‌ای تازه برای بقا و پیشرفت

امین حیدرلو

عضو شورای علمی اندیشکده راهبردی امید



در خاورمیانه و شمال آفریقا، بحران اتمی کره، بحران قفقاز جنوبی و برنامه‌های توسعه طلبانه ترکیه از لیبی تا آسیای میانه، بحران استقلال تایوان، اوج‌گیری بحران اتمی و منطقه‌ای ایران در دهه ۹۰ شمسی، اشغال و خروج آمریکا از افغانستان و آغاز جنگ اوکراین تا حماسه ۷ اکتبر و تمام رخ داده‌های پس از آن در دمشق و بیروت و بغداد و تهران، از جمله نشانگان بحران در سطح ژئوپلیتیک بودند که تا پیش از ۷ اکتبر و نهایتاً ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ و حمله اسرائیل به تهران، پرداختن به آن‌ها در مقام یک «کل» کم و بیش ناممکن به نظر می‌رسید؛ حداقل دستگاه شناختی ایرانی به سختی می‌توانست این کل را درک کند و خود را در این کل جانیابی کند. و واقعیت این است آنان که نتوانند نسبت خود را با این جانیابی بازتعریف کنند، محکوم به حاشیه‌نشینی در تاریخ خواهند بود.

● فصل تحول: ترکیب جکسونی-نتانیاهویی و تعیین تکلیف با جهان

ما اما از منظرگاهی ایرانی باید بتوانیم طرح معماران برای غرب آسیا را درک کنیم. این زایش یا معماری نوین، تصادفی یا صلح‌آمیز نیست. این یک زایش برنامه‌ریزی شده است که معمارانش قصد دارند نقشه کالبد جدید جهان را خود ترسیم کنند. ظهور دوباره دونالد ترامپ در کسوت یک «اندرو جکسون» مدرن با آن رویکرد پوپولیستی ناسیونالیسم خشن مبتنی بر غرور ملی، بی‌اعتمادی به نهادهای بین‌المللی، و اعتقاد راسخ به کاربرد قوه قهریه ذیل «ارتش قدرتمند» هستند که اگر شرایط اقتضا

● مقدمه: جهان، آن موجود زنده و نفس‌کش

جهان را اگر نه به مثابه یک ماشین، که به سان یک موجود زنده عظیم‌الجثه بنگریم، درمی‌یابیم که هر «درون» انسانی، سلولی است از این پیکر بیکران که سرنوشتش نه در انزوا، که در نسبت دیالکتیکی با «بیرون» خویش - یعنی همین کلیت - معنا می‌یابد. شخصیت یک ملت در عرصه جهانی، نه برآمده از تخیلاتش، که زاده همین نسبت سنجی دردناک و دقیق میان خودپنداره داخلی و جایگاه عینی‌اش در ساختار قدرت آن موجود زنده است. تاریخ، خون این پیکر است و جغرافیا، استخوان بندی آن. قدرت نیز، عصبی است که این دو را به هم می‌دوزد و حیات می‌بخشد.

اکنون، نشانه‌های زیستی این غول سیاره‌ای حاکی از آن است که در آستانه یک زایش بزرگ - یا یک زهکشی عظیم - قرار دارد. نظم کهنه در حال احتضار است و نظمی نوین، با درد و خون، در حال سربرآوردن. آن نظم کهنه نشانگان بحران خود را در ۲۰ سال گذشته تا ۷ اکتبر درمقابل دیدگان ما قرار داده بود؛ از بحران اقتصادی ۲۰۰۸، بحران جهانی مهاجرت، ظهور بنیادگرایی اسلامی پس از افول کمونیسم، رشد فزاینده گفتارهای ضدگلوبالیستی و پیروزی‌های مکرر راست افراطی در اروپا و امریکای شمالی در نتیجه شکست گفتمان نولیبرالیسم و «ریاضت اقتصادی» که منجر به «برگزیت» و روی کار آمدن ترامپ شد، شدت‌گرفتن رقابت در درون ناتو، بهار عربی و جنگ‌های نیابتی

ترامپ با به رسمیت شناختن بلندی‌های جولان و انتقال سفارت به اورشلیم و سپس با خروج یک‌جانبه از افغانستان، به صراحت به تمامی متحدان سنتی امریکا پیام داد که عصر «پلیس جهانی» به پایان رسیده و حالا نوبت «هر کس برای خود» (Every man for himself) است. این آشکارترین شکل «باج‌دهی» به لابی اسرائیل نبود؛ این پرداخت حق-الزحمه برای یک پروژه بزرگ‌تر بود. پروژه‌ای که در آن، اسرائیل به عنوان ژاندارم بی‌قید و شرط منطقه، مجوز هر اقدامی -از بمباران بیمارستان‌ها در غزه تا ترور دانشمندان در تهران و نهایتاً تغییر رژیم در آن- را دریافت می‌کند تا نظم مطلوب و اشنگتن-تل‌آویو را، که نظامی مبتنی بر هرج و مرج کنترل شده و تضعیف تمامی بازیگران مستقل است، بر منطقه حاکم سازد. بحران اوکراین نیز در این چارچوب، نه دفاع از دموکراسی، که یک میدان آزمایش برای تسلیحات جدید و فرسوده کردن روسیه به عنوان

اما این نقشه تنها با رنگ‌های آمریکایی ترسیم نمی‌شود. ترکیب به‌ظاهر روان‌پریش ترامپ و بنیامین نتانیاهو، یک تصادف روان‌شناختی نیست؛ این یک ائتلاف استراتژیک «منظم و مدون» است. نتانیاهو، به‌مثابه سردمدار کهن‌ترین پروژه ژئوپلیتیک صهیونیسم، نیاز به یک پشتیبان بی‌قید و شرط دارد تا در آخرین لحظات تاریخی، «معامله قرن» را نه در سطح پیشنهاد صرف، که به‌مثابه یک «حکم» نهایی به اجرا گذارد. ترامپ نیز برای احیای ایده جکسونی «قلعه آمریکا» -که دشمنان بیرونی مشخص می‌خواهد- به یک متحد ایدئولوژیک و استراتژیک نیازمند است که هم «تهدید مطلق» را برایش تعریف کند و هم پایگاه اجتماعی قدرتمندی از مسیحیان صهیونیست را بسیج کند.

این ترکیب، در حال تعیین تکلیف با جهان است: خاورمیانه بزرگ عربی باید به محمبه‌ای از دولت‌های تجزیه‌شده، ضعیف و وابسته

یک رقیب استراتژیک در حاشیه اروپا است. این است «طرح بزرگ» برای تعیین تکلیف جهان: یک جهان چندقطبی آشوب زده که در آن، آمریکا از طریق متحدان منطقه‌ای خود (اسرائیل در خاورمیانه، ژاپن و کره در شرق آسیا) همچنان بازیگردان اصلی می‌ماند.

● تاملی در بنیاد: فلسفه تاسیس اندیشکده؛ حل مسئله یا تعریف موقعیت؟

در برابر چنین نقشه جامع و پردامنه‌ای، جمهوری اسلامی چگونه می‌اندیشد؟ پاسخ را باید در نهادهای فکری آن جست. در غرب، به‌ویژه در امریکای پس از جنگ جهانی دوم، اندیشکده‌ها (Think Tanks) نه برای «حل مسئله» که برای «تعریف جهان» متولد شدند. RAND Corporation پاسخگوی این نیاز بود که «موقعیت امریکا به عنوان ابرقدرت در تقابل با بلوک شرق چگونه باید تعریف و مدیریت شود؟». مرکز تحقیقات استراتژیک و بین‌الملل (CSIS) و شورای روابط خارجی (CFR) مأموریت داشتند تا «نقشه راه هژمونی» امریکا را ترسیم کنند. علم سیاست‌گذاری، برپایه یک «درک سیاسی» (Political Understanding) از موقعیت سوژه (امریکا) در جهان متحول شد. سیاست‌گذاری یک حرکت انتزاعی و بی‌ربط با موقعیت نیست؛ یک «تدبیر برای ارتقاء وجودی سوژه» در عرصه هستی‌شناسی بین‌الملل است.

اما در ایران، متأسفانه اندیشکده‌ها عمدتاً به مثابه «دفترهای حل مسئله» برای نظام بروکراتیک متولد شدند. هر روز بیش از دیروز از علم سیاست‌گذاری سیاست‌زدایی می‌شود و امر اداره از امر سیاسی تفکیک. هر روز مسئله وارونه‌تر از دیروز جلوه داده می‌شود؛ مسئله تنها در درون دستگاه حکمرانی نیست. مسئله اصلی، «معمای طرح موقعیت» جمهوری اسلامی در آن جهان موجود زنده است. یک اندیشکده اصیل، پیش از آن که پاسخگو باشد، باید «پرسش‌گر» باشد. پرسش‌گر از جایگاه ما، از آرمان‌های ما و از امکانات و محدودیت‌های ما در صحنه جهانی و داخلی.

بنابراین، یک اندیشکده ایرانی نمی‌تواند و نباید نسبت خود را با گفتمان‌های داخلی - از بیانه‌های جبهه اصلاحات تا مواضع جبهه پایداری و جریان وفاق و هر جریانی که مابه‌ازای سیاسی دارد - مبهم گذارد. اندیشکده باید تصمیم سیاسی خود را در امور سیاست داخلی و خارجی بگیرد و سپس آن تصمیم را به تصمیم دستگاه حکمرانی تبدیل کند. اندیشکده باید با درک این گفتمان‌ها و عبور از آن‌ها، «طرح سیاسی» خود را در میانه میدان سیاست «تاسیس» کند. درواقع نقش آن نه لابی‌گری برای یک جناح، بلکه تولید دانش و خردی است که موقعیت وجودی سوژه ایرانی - اسلامی را در جهان معاصر ارتقا بخشد. این یک امر سیاسی به معنای اصیل کلمه است.

● پرونده‌های تاریخ‌ساز: مواج‌ه بی‌مهابا با میراثی که ما را ساخت

برای تدوین چنین طرح سیاسی‌ای، نیاز به یک بازخوانی جسورانه و بی‌مهابا از تمامی «پرونده‌های تاریخی» خود داریم. این پرونده‌ها، DNA جمهوری اسلامی هستند. باید آن‌ها را نه با عینک تبلیغات یا دفاعی‌گری، که با نگاهی نقاد، همدل و فوق‌العاده تخصصی ورق زد:

♦ **پرونده منطقه‌ای:** آیا استراتژی «محور مقاومت» یک استراتژی هزینه - فایده‌مند بوده است؟ چگونه می‌توان آن را به یک نظم منطقه‌ای ماندگار - و نه صرفاً یک ائتلاف امنیتی - ارتقا داد؟ محور مقاومت چگونه قابلیت احیاء خواهد داشت؟ مقصران تضعیف شبکه بازدارندگی محور چه ارگان‌ها و نگاه‌ها و افرادی هستند؟

♦ **پرونده هسته‌ای و برجام:** برجام یک پیروزی دیپلماتیک بود یا یک آشفته‌بازار استراتژیک؟ درس‌های اصلی مذاکرات دو دهه‌ای ما با غرب برای آیندگان چیست؟ چگونه می‌توان از فناوری هسته‌ای به عنوان یک اهرم ژئوپلیتیک پایدار - فراتر از یک بحران مقطعی - استفاده کرد؟ بسته‌های محتمل معاملاتی ایران و غرب چیست؟ چرا و چه کسانی معامله با شرق را برای ایران امروز دسترس‌ناپذیر جلوه داده‌اند؟

♦ **پرونده دفاعی و آفندی:** doctrine نظامی جمهوری اسلامی چیست؟ این دکترین در چه وضعی است؟ چگونه می‌توان توازن را میان بازدارندگی همه‌جانبه و درگیری‌های نیابتی پرهزینه حفظ کرد؟ آیا شناخت جمهوری اسلامی از محیط منطقه‌ای و جهانی خویش جامع است؟

♦ **پرونده الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت:** آیا این پرونده یک شعار است یا یک مدل اقتصادی - اجتماعی قابل اجرا؟ نسبت آن با اقتصاد جهانی چیست؟ فرآیند پیگیری این پرونده چه تجربی برای سیاست‌گذار به همراه داشت؟ اساساً چگونه می‌توان سند بنیادین برای نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کشور نگاشت؟

♦ **پرونده اسلامی‌سازی علوم و وحدت حوزه و دانشگاه:** دستاوردهای عینی این پروژه عظیم فرهنگی چیست؟ چرا گسست میان نخبگان فنی - مهندسی و نخبگان حوزوی همچنان مشهود است؟

♦ **پرونده پیمان‌های حقوقی و کریدوری بین‌المللی:** عضویت در سازمان همکاری‌های شانگهای و پیوند با بلوک شرق، تا چه حد می‌تواند توازن بخش فشارهای غرب علیه ایران باشد؟ چه هزینه‌ها و مخاطراتی دارد؟ ایران کجای پیمان‌های کریدوری امروز جهان است؟ جنگ‌های پیش روی جهان چه معنایی برای ایران دارند؟

این جنس مواجهه از دریچه پرونده‌هایی که هر کدام به نحوی مرتبط با سرنوشت جغرافیای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران بوده است و نه صرفاً از دریچه نگاه تطبیقی سیاستی، نیازمند جسارت و فراغ بالی است که تنها در محیط‌های اندیشکده‌ای جدی و به دور از هیاهوهای معمول ممکن است.

● فرسودگی دستگاه: ضرورت تاسیس صدایی نو

اکنون و در میانه این بحران موقعیت، دستگاه اجرایی و تصمیم‌گیر جمهوری اسلامی نشانه‌های آشکار فرسودگی را نشان می‌دهد که فقط چند نمونه آن موارد زیر است:

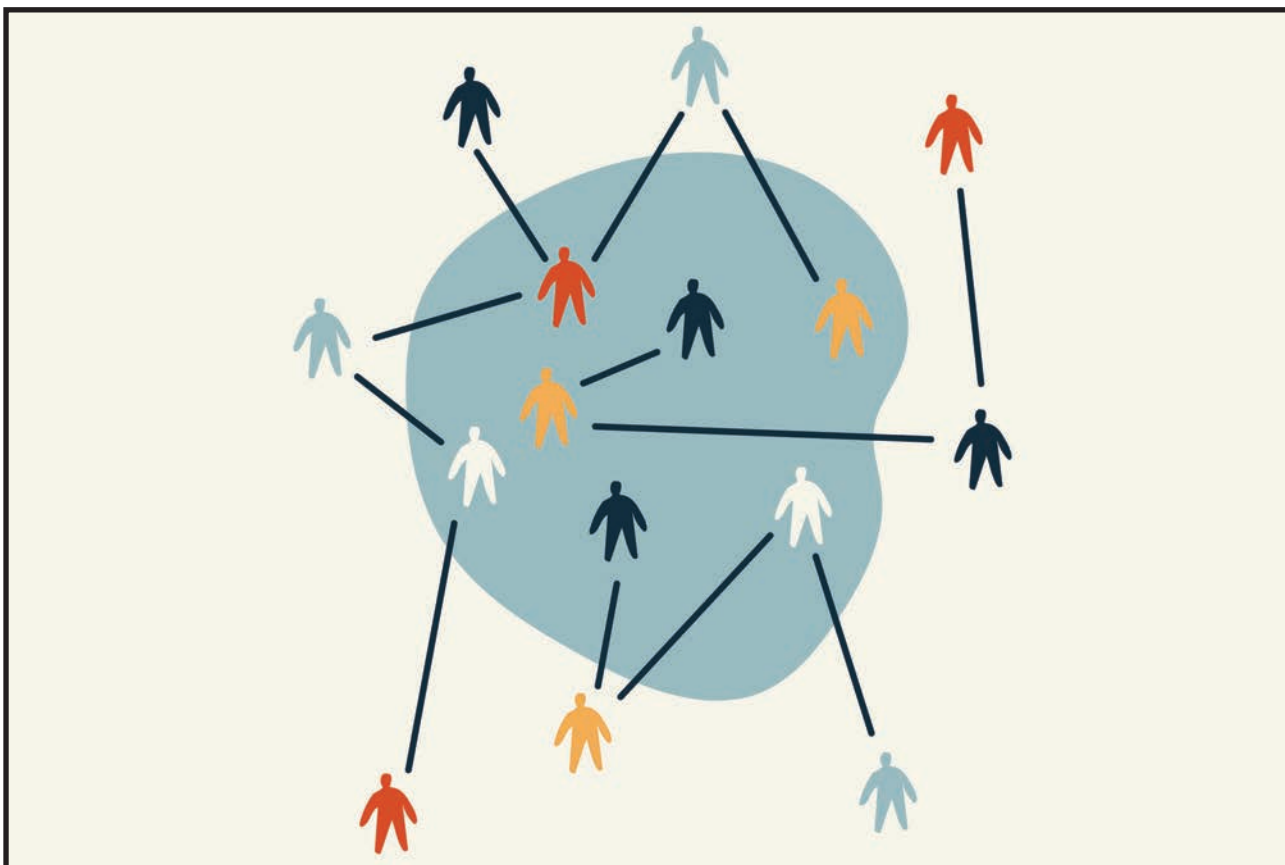
♦ **دیپلماسی - میدان واکنشی:** دیپلماسی و میدان جمهوری اسلامی غالباً در موضع پاسخگویی به اقدامات دیگران (تحریم، ترور، اعتراضات) قرار دارد، نه در موضع پیشدستی و تعریف میدان بازی. این همانند ناوشی است که تنها به امواج واکنش نشان می‌دهد، نه فرماندهی که مسیر طوفان را تغییر می‌دهد.

را پیش پای تصمیم‌گیران بگذارند که خارج از چارچوب تنگ دستگاه شناختی-اجرایی موجود تصمیم‌گیران است.

● نقش تاریخی خانه‌اندیشه‌ورزان: ایجاد «فراغت علمی»

در این برهه حساس، نقش نهادهای حامی چنان «خانه اندیشه‌ورزان» تعیین‌کننده است. نقش خانه، ایجاد «فراغت علمی» برای اندیشکده‌های نسل جدید است؛ فراغت از گرفتاری‌های اداری و مالی طاقت‌فرسا، تا بتوانند در «موقعیت اصیل» خود بنشینند؛ تولید فکر، خلق مفهوم و تدوین استراتژی و راهبرد. این موقعیت صرفاً با تن دادن اندیشکده‌ها به فراغت علمی رخ خواهد داد. مجلد فعلی فرصت و درنگی کوتاه برای اندیشیدن پیرامون ماهیت اندیشکده است. فرصتی که در آستانه جهان جدید غنیمت شمردن آن می‌تواند به بازخوانی هویتی اندیشکده‌های ایرانی منجر شود و امکان تاسیس «اندیشکده‌های مسئله‌ساز» را در شرایط آشفته جهان کنونی فراهم کند. بقا و پیشرفت جمهوری اسلامی در گروی تاسیس انگاره‌ای تازه برای آینده است؛ سیاست‌گذار کلان ایرانی یا باید بتواند با تاسیس «انگاره‌ای تازه» از خود و جهان، نقش یک بازیگر هوشمند و پیش‌رو را ایفا کند یا محکوم خواهد بود در حاشیه این تحول عظیم، تنها به بقای خود-آن هم به شکلی مخاطره‌آمیز- بیندیشد. این انتخاب، نیازمند خلق مراکز فکری است که جسارت مواجهه با گذشته و توانایی ترسیم آینده را داشته باشند. زمانه، زمانه تاسیس است.

- ♦ **افول قوت گفتمان‌سازی:** جمهوری اسلامی ایران در دهه ۸۰ و ۹۰ با مفاهیمی چون «مقاومت»، «جهان اسلام-بیداری اسلامی» و «امت واحد» و حتی «استکبارستیزی» گفتمان‌سازی می‌کرد. امروز، این گفتمان‌ها تا حد زیادی تهی شده و تبدیل به شعارهایی تشریفاتی شده‌اند. قدرت نرم نیاز به بازتعریف مفهومی دارد.
 - ♦ **جزیره‌ای عمل کردن نهادها:** نهادهای مختلف سیاست داخلی، سیاست خارجی و امنیت ملی اغلب فاقد یک «استراتژی کلان یکپارچه» هستند و هرکدام براساس منافع و درک سازمانی خود عمل می‌کنند. این امر منجر به ارسال سیگنال‌های متضاد به جهان خارج و اتلاف منابع ملی می‌شود.
 - ♦ **بحران شناختی نسل قدیم مدیران:** دستگاه دیپلماسی و امنیتی ایران عمدتاً توسط نسلی مدیریت می‌شود که در فضای جنگ سرد و انقلاب پرورش یافته‌اند. درک این نسل از مفاهیمی مانند «قدرت»، «امنیت» و «دیپلماسی» با نسل جدیدی که در فضای نوین و جهان شبکه‌ای نفس می‌کشد، شکاف عمیقی دارد. این شکاف، یک تهدید وجودی است که بیش از همه خود را در جنگ ۱۲ روزه نشان داد.
- لذا وقت آن فرارسیده که «اندیشکده‌های مسئله‌ساز» تاسیس شوند. اندیشکده‌هایی که بتوانند «مسئله جمهوری اسلامی» -یعنی پارادوکس بقای یک انقلاب با آرمان‌های جهان شمول در یک نظام بین‌المللی مبتنی بر دولت-ملت‌های خودخواه- را برای «دستگاه جمهوری اسلامی» طرح کنند. آن‌ها باید بتوانند افق‌های جدیدی بگشایند و گزینه‌های گلوگاهی





فهم مسئله

این فصل تلاشی است برای عبور از توصیف‌های سطحی و واکنشی به مسائل جمهوری اسلامی و رسیدن به لایه‌های عمیق‌تر شکل‌گیری آن‌ها. در اینجا مسئله نه به مثابه یک اختلال مقطعی، بلکه به عنوان برآیند تاریخی تصمیم‌ها، نهادها، گفتمان‌ها و خطاهای انباشته بررسی می‌شود. در بررسی ریشه‌های مسئله کوشیده‌ایم نشان دهیم چرا بسیاری از بحران‌ها مزمن شده‌اند؟ چگونه مسائل از دل ساختارها بازتولید می‌شوند؟ و مسائل چه نسبتی با فقدان فهم دقیق آن‌ها در سطح سیاست‌گذاری دارند؟

چرا مسائل در ایران حل نشده باقی می‌مانند؟

مجید شاکری، تکرار پاسخ‌های تاریخی و فقدان حکمرانی یکپارچه، بخش خصوصی توانمند و جزیره‌های شایستگی را مانع حل مسائل پیچیده امروز ایران برمی‌شمرد.

مجید شاکری، کارشناس حوزه مسائل پولی، بانکی و مدیریت مالی، به بررسی چرایی انباشت مسائل و ناکارآمدی پاسخ‌ها در نظام حکمرانی جمهوری اسلامی می‌پردازد. او با نگاهی تاریخی و تحلیلی نشان می‌دهد که پاسخ‌های اقتصادی و مدیریتی ارائه شده در دهه‌های گذشته، اگرچه در زمان خود منطقی به نظر می‌رسیدند، اما در مواجهه با مسائل پیچیده و چندلایه امروز کشور دیگر کارآمد نیستند.

شاکری ضمن مرور تجربیات تاریخی ایران از دوره ایلخانان تا دوره صفویه و سپس دوران مدرن صنعتی، نقش درآمد‌های نفتی، بحران‌های ارزی، و ساختارهای برنامه‌ریزی و توسعه را در شکل‌دهی به سیاست‌ها و تصمیمات امروز کشور تحلیل می‌کند. او تأکید دارد که بازتکرار پاسخ‌های منسوخ، بدون توجه به تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، تنها بحران‌ها را تشدید می‌کند و فرصت‌ها را از دست می‌دهد. این گفتار نشان می‌دهد که احیای حکمرانی، یکپارچه‌سازی سیاست‌های اعتباری، تقویت بخش خصوصی توانمند و ایجاد جزیره‌های شایستگی، مسیر عملی اصلاحات و توسعه پایدار را هموار می‌کند. با تمرکز بر این اصول، امکان عبور از محدودیت‌های سیاسی و بحران‌های اقتصادی فراهم می‌شود و کشور می‌تواند راهبردی پاسخگو و پایدار برای چالش‌های معاصر خود طراحی کند.

● پاسخ‌های منسوخ و ناکارآمد

در پی مذاکرات سال‌های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ که نهایتاً به انعقاد برجام منجر شد، سیاست‌گذاران اقتصادی ایران تلاش کردند سیاست‌های پولی مشخصی را پیاده کنند. یکی از این سیاست‌ها جلوگیری از برداشت مستقیم یا غیرمستقیم دولت از بانک مرکزی بود تا از افزایش نقدینگی جلوگیری شود. علاوه بر آن، پیش‌بینی می‌شد که پس از برجام، سهم سرمایه‌گذاری خارجی از تولید ناخالص داخلی به ۲۰ درصد برسد. با این حال، هم نقدینگی افزایش یافت و هم سهم سرمایه‌گذاری خارجی تحقق نیافت. این ناکامی‌ها نشان داد که مسائل اقتصادی پیچیده‌تر از آن‌اند که با راه‌حل‌های ساده قابل حل باشند و پاسخ به آن‌ها محدود به حوزه اقتصاد نیست.

یکی دیگر از مشکلات اساسی، تداوم ارائه پاسخ‌های منسوخ به مسائل است. کشور در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ با مجموعه‌ای از مسائل مشخص روبه‌رو بود و پاسخ‌هایی متناسب با آن زمان ارائه شد. اما امروز مسائل کاملاً متفاوت شده‌اند و پاسخ‌های قدیمی، دیگر با شرایط فعلی تطابق ندارند. برای نمونه، در دهه‌های گذشته، ادبیات غالب بر عدم مداخله دولت در تخصیص منابع و خصوصی‌سازی متمرکز بود، اما امروز جهان و مسائل اقتصادی آن تغییر کرده‌اند و پاسخ‌های نوین می‌طلبند.

● وضعیت تاریخی و درآمد نفت

از زمان آغاز اجرای کنسرسیوم نفت در سال ۱۳۳۳، درآمد ارزی ناشی از نفت همواره سهمی بیش از ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی داشته و در برخی سال‌ها به ۲۵ درصد نیز رسیده است. پیشینه بحران‌های ارزی ایران به قرن‌ها قبل بازمی‌گردد؛ نخستین بحران ثبت‌شده حدود ۷۸۶ سال پیش در دوره ایلخانان بوده و تداوم آن در دوره صفویه نیز مشهود است. تاریخ نشان می‌دهد که پرسش اصلی در این بحران‌ها، شیوه مدیریت منابع و کنترل خروج طلا از کشور بوده است. مشابه امروز، موضوع کلیدی کمبود نقدینگی و منابع مالی بوده است؛ ایران همواره تصور می‌کرد سرزمینی ثروتمند است، درحالی‌که ذخایر، معادن و ضرب‌خانه‌های آن در مقایسه با هندوستان و عثمانی پراکندگی و چگالی کمتری داشته‌اند.

در دوره صفویه، دستیابی به ارزهای خارجی، مانند دوکات ونیزی و ریال اسپانیایی، اهمیت داشت و در هویزه ارز میانجی ضرب می‌شد و قیمت عباسی در اصفهان تعیین می‌شد. این سازوکارهای تاریخی با شرایط امروز شباهت دارند؛ امروز نرخ درهم تابعی از نرخ دلار است و برعکس، نرخ دلار تحت تأثیر نرخ درهم قرار دارد. تنها از دهه ۴۰ شمسی به بعد، ایران با مازاد حساب جاری مواجه شد و پرسشی تکراری شکل گرفت: با مازاد حساب چه

باید کرد؟ خریدهای گسترده محمدرضا پهلوی پاسخی به همین پرسش بودند و نشان دهنده تمرکز سیاستگذاران بر مدیریت مازاد منابع مالی.

● سازمان برنامه؛ مسیر و کارکرد

سازمان برنامه در ایران، در شکل اولیه، نهادی مستقل بود که پیش از تهیه هر برنامه ایجاد می‌شد و با پایان برنامه منحل می‌شد. سازمان برنامه نه تنها به طراحی طرح‌ها می‌پرداخت، بلکه خود مجری و مالک دارایی‌های مربوط به پروژه‌ها نیز بود؛ برای مثال، سد دز و سد کرج در مالکیت سازمان برنامه قرار داشتند. در دهه چهل، ایده‌ای مطرح شد که سازمان برنامه با استفاده از ابزار تخصیص بودجه، رفتار نهادها را در جهت توسعه هماهنگ کند؛ به طوری که اگر وزارتخانه‌ای مطابق برنامه عمل نمی‌کرد، تخصیص بودجه به آن با تاخیر انجام می‌شد تا همسو با برنامه کلان کشور شود.

در برنامه‌های اول و دوم عمرانی، تعریف و اجرای طرح‌های عمرانی محور بود، اما از برنامه سوم (۱۳۴۱) به بعد، برنامه‌ریزی به سمت جامع اقتصادی-اجتماعی پیش رفت و شاخص‌هایی در حوزه اشتغال، مشارکت زنان و دیگر ابعاد اجتماعی نیز لحاظ شد. سازمان برنامه بودجه برای جهت‌دهی به دارایی‌ها تاسیس شد و با کاهش دارایی‌ها، اندازه برنامه‌ها کاهش یافت. امروز این سازمان تنها به بودجه محدود شده و نقش واقعی برنامه‌ریزی و راهبرد توسعه‌ای خود را از دست داده است.

● وضعیت کنونی و تفاوت با گذشته

از سال ۱۳۸۹ به بعد، ایران با تغییرات اساسی در شاخص‌های اقتصادی روبه‌رو شد؛ نسبت درآمد نفتی به تولید ناخالص داخلی کاهش یافت، رشد حقیقی تولید ناخالص داخلی تقریباً صفر شد، نسبت درآمدهای دولت کاهش یافت و از سوی دیگر سهم مالیات‌ها در درآمد دولت افزایش یافت. در چنین وضعیتی، تکرار پاسخ‌ها و سیاست‌های گذشته نه تنها بی‌معناست، بلکه خطرناک نیز می‌تواند باشد.

برخی کارشناسان تصور می‌کنند تحریم‌ها موضوعی گذرا هستند و با گذشت زمان شرایط به حالت نرمال بازخواهد گشت. اما تجربه پس از برجام نشان داد که ابزار تحریم به طور عمده برای واردکردن جمهوری اسلامی به یک فرآیند نرمال‌سازی طراحی نشده است. در شرایط فعلی، با کمبود تراز تجاری و محدودیت‌های مالی، نیاز به بازاندیشی و بازسازی سیاست‌های اعتباری و راهبردی وجود دارد.

● احیای حکمرانی از نقطه سیاست‌های اعتباری

اولین اقدام برای اصلاح وضع موجود، احیای حکمرانی از نقطه سیاست‌های اعتباری است. در این چارچوب، سه ضرورت اساسی

وجود دارد:

۱. یکپارچه‌سازی سیاست‌های اعتباری برای مدیریت منابع مالی داخلی؛
 ۲. فعال‌سازی نقش ایران در معاملات خارجی و خروج از وضعیتی که پیش‌نویس معاملات توسط دیگران نوشته می‌شود و ایران صرفاً نقش اصلاح‌کننده و واکنشی دارد؛
 ۳. احیای تولید صنعتی کارخانه‌ای با ایجاد بخش خصوصی توانمند و استفاده از اهرم اعتبار دولت در طول زنجیره ارزش، نه صرفاً از طریق واگذاری یا خصوصی‌سازی سنتی.
- نمونه موفق تاریخی این مسیر، شکل‌گیری ایران خودرو در دهه ۴۰ است؛ دولت اعتبارات لازم را تخصیص داد، تولیدکنندگان منتخب توانستند خط تولید را ایجاد کنند و در نهایت با ادغام و مدیریت دولت، صنعت خودرو شکل گرفت.

● تخریب خلاق؛ مسیر برون‌رفت

اصلاح وضعیت موجود نیازمند تخریب خلاق است تا تخصیص منابع از ابتدا و به شکل هدفمند انجام شود. دولت باید نقش داور بی‌طرف و توانمند در تدوین برنامه‌های توسعه صنعتی ایفا کند. ایجاد جزیره شایستگی می‌تواند الگویی برای سایر حوزه‌ها باشد؛ نمونه آن سازمان برنامه در زمان ابتهاج، بانک توسعه صنعتی دهه ۴۰ و جهاد سازندگی است. این جزیره شایستگی می‌تواند کارآمدی و عملکرد صحیح را به نمایش گذاشته و مدل‌های موفق را در حوزه‌های دیگر تکرار کند.

● محدود کردن دامنه اقدامات

برای برون‌رفت از وضع موجود، تمرکز بر تعداد محدودی از مسائل ضروری است. برنامه‌ریزی واقعی به معنای انتخاب راهکارهای مناسب و اجتناب از اجرای تمام ایده‌هاست. استفاده از نظرات تمامی کارشناسان بدون اولویت‌بندی، منجر به پراکندگی و بی‌برنامگی می‌شود. در برنامه هفتم توسعه، همین نکته مشاهده شد؛ استفاده از تمام نظرات بدون چارچوب مشخص، موجب بی‌سازمانی و ناکارآمدی برنامه گردید.

● کارآمدی، نقطه شروع اصلاحات

در شرایط کنونی، نمایش کارآمدی ملموس اولین گام است. عدالت، شفافیت و سایر اهداف ارزشمندند، اما تا زمانی که کارآمدی در عمل نشان داده نشود، اصلاحات بنیادین ممکن نخواهد بود. کارآمدی، اعطای اعتبار به سیاست‌ها و تحقق واقعی طرح‌ها را تضمین می‌کند و می‌تواند اعتماد عمومی و مؤلفه‌های توسعه‌ای را تقویت کند.



ضرورت بازخوانی طرح مسئله در ایران

علیرضا شفا به تامل درباره نقش اندیشکده‌ها و اهمیت طرح مسئله به عنوان محور قدرت انسانی و سیاسی دعوت می‌کند و نشان می‌دهد چگونه تمرکز صرف بر حل مسئله، منجر به سیاست‌زدایی و تضعیف روح اجتماعی شده است.

در متن پیش رو، علیرضا شفا، عضو شورای علمی موسسه علم و سیاست اشراق، بر ضرورت بازاندیشی در شیوه فعالیت اندیشکده‌ها و رابطه آن‌ها با مسائل کلان کشور متمرکز است. شفا تأکید می‌کند که تمرکز صرف بر حل مسئله، بدون توجه به فرآیند طرح مسئله، نه تنها به حل واقعی مسائل نمی‌انجامد، بلکه اندیشکده‌ها را از میدان سیاسی و انسانی دور می‌کند. او با بررسی نمونه‌های داخلی و اروپایی، نشان می‌دهد که حل مسائل به صورت مکانیکی و بیرونی، رفاه و دانش را افزایش می‌دهد اما قدرت سیاسی و جوهره انسانی جامعه را تقویت نمی‌کند. به گفته شفا، مسئله فراتر از حل شدن، از نظر تولید میدان عمل، توسعه روایت انسانی و ایجاد ارتباط روح‌مند با واقعیت‌ها اهمیت دارد. وی، از بحران آلودگی هوای تهران تا مسئله مسکن و چالش‌های تحریم، نمونه‌هایی از پیامدهای غفلت از طرح مسئله ارائه می‌دهد تا ضرورت تعریف اندیشکده‌ها به عنوان نیروهای سیاسی و عامل تغییر ساختاری در جامعه را مورد تأکید قرار دهد.

طی فرآیند طرح مسئله وارد فرآیند حل مسئله می‌شوند. به نظر می‌رسد درست‌تر این باشد که یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرآیند حل مسئله، یعنی طرح مسئله نیز در اندیشکده انجام شود. درحقیقت به نظر می‌رسد که مسئله، هراندازه از پیش به شما داده شود، به همان اندازه لاینحل باقی می‌ماند. مشکل دیگر، انباشت دانش و فناوری است. کشور ما تولید فناوری بسیار شدیدی دارد و مضافاً دچار فراوانی دانش است. اما این فراوانی دانش و فناوری نمی‌تواند به کار حل مسائل کشور بیاید.

● حل مسئله‌ای که تضعیف می‌کند

راه حل اساسی مسائل این است که با آن‌ها کنار بیاوریم، اما بدیهی است که با برخی از مسائل نمی‌توان کنار آمد. برای حل این مسائل اگر یک ارتباط درونی با آن نقطه مسئله‌زا گرفته نشود، حتی اگر مسئله نیز حل شود اما کماکان به صورت یک ماجرای بیرونی باقی می‌ماند و شما را از آن جهت که انسان هستید و شخصیتی دارید جلو نمی‌برد. این حل مسئله بیش از آنکه به تقویت آن نقطه کمک کند منجر به ضعف آن می‌شود. این نقیصه ممکن است در جاهای دیگری باشد که شاید تصور آن دور از ذهن باشد.

● واکنش عدالت‌خواهانه به حل نشدن مسائل

باید این سوال مطرح و راجع به آن تامل شود که چرا علیرغم بررسی دقیق و علمی مسائل در اندیشکده‌های متکثر، چرا مسائل جاری کشور کماکان حل نشده باقی مانده و احساس ناکارآمدی در اندیشکده‌ها جریان پیدا کرده است؟ متأسفانه ما و عناصر دیگر، زمانی که با این سوال مواجه می‌شویم، به سمت نگرشی سوق داده می‌شویم که می‌توان آن را نگرش عدالت‌خواهانه نامید. از آن رو عدالت‌خواهانه که مسئله و راه حل‌های آن را ملاحظه می‌کنیم و در صورت عدم حل مسئله، عاملی انسانی را مانع حل این مسئله می‌پنداریم و برداشت این مانع انسانی را در قالب فعالیت‌های اجتماعی و رسانه‌ای مطالبه می‌کنیم. اما آیا این نگرش درست است و حل نشدن مسئله‌ها الزام ناشی از وجود موانع انسانی است؟

● مسائل وارداتی

طرح مسئله فرآیندی دارد و متأسفانه این فرآیند مغفول واقع شده است. اندیشکده‌ها عموماً مسائل را دریافت می‌کنند و گویی مسائلی در بیرون وجود دارد که به اندیشکده‌ها عرضه می‌شود و اندیشکده‌ها پس از



انسان برای اینکه زنده باشد نیازمند به مسئله است و هراندازه مسئله عمیق‌تر باشد، انسان احساس زنده‌بودن بیشتری پیدا می‌کند. به تعبیر دیگر، انسان موجودی است که اگر مسئله‌ای نداشته باشد، دیوانه یا از اساس ساقط می‌شود. انسان بی‌مسئله ممکن است به فکر ازین بردن خود نیز باشد و این یک ویژگی روانی نیست که عارض شده باشد، بلکه یک ایراد مغایر با جوهر انسانی است.

● طرح مسئله برای تولید میدان عمل

یکی از مهم‌ترین جملات این است که ما مسئله را دست‌کم گرفته‌ایم و از نقش و هویت بنیادین آن غفلت کرده‌ایم. این غفلت عمدتاً به این شکل بروز می‌کند که جوامع نمی‌توانند طرح مسئله کنند یا طرح مسئله آن‌ها به گونه‌ای خارج از روح انسانی انجام می‌شود؛ گونه‌ای که مسئله را پیشامدی موقتی می‌پندارد که باید سریعاً حل شود. برای مثال مسائل عمدتاً به این شکل که «هوای تهران آلوده شده است» یا «مرغ گران شده است» در ذهن ما متبادر می‌شود و ذهن را سریعاً به دنبال راه حل آن‌ها رهنمون می‌کند. درحقیقت گران شدن مرغ برای ما هیچ دلالتی در معنای انسان ندارد. این نوع از حل مسئله است که انسان را به جای آنکه تقویت کند، آن را تضعیف می‌کند. ادعایی که می‌توان اینجا طرح کرد این است که اساساً مسئله برای

یکی از این موارد در برخی قسمت‌های اروپاست. در این قسمت‌ها عمدتاً مسائل داده و عمدتاً حل می‌شوند. علیرغم آنکه حل این مسائل رفاه و حجم اقتصاد را افزایش می‌دهد اما نمی‌تواند جوهره قدرتمندی برای اروپا تولید کند. این نکته راجع به اروپای امروزی و نه اروپای یک سده گذشته است. اروپای کنونی به لحاظ سیاسی موجودی ضعیف است. چنانکه مثلاً ملاحظه می‌شود که در مسئله اوکراین اروپا قربانی جنگی می‌شود که نسبت به آن رضایت نداشته است. جدای از این، برد در این جنگ نیز برد اروپا محسوب نمی‌شود. این وضعیت رقت‌انگیز این سوال را به ذهن متبادر می‌کند که چرا با وجود قدرت اقتصادی بسیار قابل توجهی که اروپا دارد^۱، همچنین از سویی حجم پایین فقر و از سوی دیگر سطح بالای رفاه و تنظیمات اجتماعی، که حتی بالاتر از آمریکاست، بهداشت، شاخص تحصیلات و سایر شاخص‌ها که همگی حکایت از برتری اروپا دارند، اما چنین وضعیتی ضعیفی در اروپا حاکم است؟ در پاسخ به سوال فوق می‌توان یک پاسخ خنده‌دار داد: به این علت که اروپایی‌ها مسائل خود را حل می‌کنند.

● انسان؛ موجودی تشنه مسئله

مسئله به نوعی نیروی محرکه روح انسان است و انسانی که نمی‌تواند طرح مسئله‌ای ژرف داشته باشد نمی‌تواند نسبتی روحی با مسائل بگیرد.^۲ روح

۱. که شاید قدرت دوم یا سوم اقتصادی جهان به حساب تولید ناخالص داخلی باشد.

۲. این نکات در مورد اروپا است که حداقل توانسته مسائل خود را حل کند و برای مثال آلودگی هوا را محو کند یا کاهش دهد؛ برخلاف ایران که به این مرحله نیز نرسیده است.

حل شدن، طرح نمی‌شود؛ بلکه برای تولید میدان عمل طرح می‌شود. لذا نباید از طرح مسئله انتظار حل مسئله را داشت.

انسان همواره به مسائلی احتیاج دارد که برای وی میدان عمل تولید کند و اعمال وی را معنادار کند. اگر این طرح مسئله میدان عمل ایجاد نکند می‌شود آن فردی که به وی دستور داده‌اند تا اگر اتفاقی کثیف شد آن را تمیز کند و این انجام وظیفه تا جایی ادامه خواهد داشت که فرد از خود و عملش بیزار می‌شود. درحقیقت فرد نمی‌تواند کار هرروزه خود را در قالب خاصی معنادار کند. این بحث در ادبیات فلسفی برخی از اندیشمندان، خصوصاً آن‌هایی که راجع به مفهوم کار و مفاهیم مرتبط با آن اندیشه‌ورزی داشته‌اند، پررنگ است. یکی از این اندیشمندان مارکس است. کتاب دست‌نوشته‌های مارکس^۳ تفاوتی ویژه با آثار دیگر وی مانند «سرمایه» دارد. مارکس در «سرمایه» به دنبال طراحی یک نظام اقتصادی-فلسفی برای نگرشش است؛ حال آنکه در کتاب «دست‌نوشته‌ها» به دلالت‌های انسانی نگرشش می‌پردازد. در یکی از مقالات ذیل این کتاب با عنوان «در معنای نیازهای انسانی»، مارکس از مفهوم الیناسیون^۴ یا از خودبیگانگی سخن می‌گوید.

مارکس دو نوع کارگر را با هم مقایسه می‌کند؛ یک کارگر در دوره صنایع دستی^۵ است و یک کارگر در دوره صنایع ماشینی^۶. در دوره اول ساخت مثلاً یک کوزه توسط یک کارگر در کارگاه شخصی به صورت کامل انجام می‌شود؛ برخلاف دوره دوم که نیاز به کارگر دائم کاهش یافته است و کار کارگر ماهر را ماشین انجام می‌دهد. از نگاه مارکس و برخلاف نگرش عمومی، این قدرت عظیم ماشین نبود که جایگزین کارگر ماهر شد، بلکه دقت زیاد آن بود که به جای مهارت وی نشست. این دقت بسیار موجب عدم نیاز به مهارت کارگر می‌شود و کارگر تنها به مثابه اندام‌ها و ادواتی خاص تلقی می‌شود؛ چنانکه در مورد اندیشه فوردیسم صدق می‌کند. زمانی که فورد قصد ایجاد خط تولید داشت، به جای جای خط می‌نگریست و به اینکه کجای خط «دست»، «چشم» یا «دست‌وپا» نیاز است می‌اندیشید. از نگاه وی هر زمان کارگر نسبت به شرایط اعتراض داشت می‌بایست اولین فردی را که با آن مواجه می‌شد، جایگزین وی کرد. بنابراین مهارت انسانی و خلاقیت وی از اساس جایگاهی ندارد و آنچه مهم است، نیروی خام وی است. این وضعیت منجر به بیزاری کارگر از کار خود و بلکه خود می‌شود. برای جلوگیری از این نتیجه نامطلوب می‌بایست عمل در چهارچوب معنا و درامی عمیق قرار گیرد.

● طرح مسئله متفاوت از طرح مشکلات

بنابراین برای اینکه انسان و جامعه بتواند قدرت روحی کسب کند می‌بایست



راه حل اساسی مسائل این است که با آن‌ها کنار بیاییم، اما بدیهی است که با برخی از مسائل نمی‌توان کنار آمد. برای حل این مسائل اگر یک ارتباط درونی با آن نقطه مسئله را گرفته نشود، حتی اگر مسئله نیز حل شود اما کماکان به صورت یک ماجرای بیرونی باقی می‌ماند و شما را از آن جهت که انسان هستید و شخصیتی دارید جلو نمی‌برد. این حل مسئله بیش از آنکه به تقویت آن نقطه کمک کند منجر به ضعف آن می‌شود

بیشتر از حل مسئله به طرح مسئله التفات داشته باشد. قدرتی که طرح مسئله به ارمغان می‌آورد به هیچ وجه از حل مسئله حاصل نمی‌شود. طرح مسئله نیز به معنای طرح مشکلات به منظور حل آن‌ها نیست، بلکه به معنای مواجهه با میدان عمل است؛ مواجهه‌ای که بتواند روایتی از میدان و ریشه‌های انسانی مسائل را به دست دهد.

برای مثال به این فکر کنیم که آلودگی شدید در تهران ناشی از رفت و آمد افراد در سطح شهر است و علی‌القاعده می‌بایست با وضع مالیات بر ارزش افزوده، بخشی از ارزش افزوده تولید شده ناشی از این رفت و آمد را صرف رفع این مشکل کرد. اما این سوال به وجود می‌آید که چرا چنین کاری انجام نمی‌شود؟ شاید به این خاطر است که اساساً ارزش افزوده‌ای تولید نمی‌شود. شاید به این خاطر است که اساساً کاری انجام نمی‌شود یا کاری انجام می‌شود که ارزشی ندارد و ارزشی تولید نمی‌کند. جدای از این بخش عمده‌ای از کارهایی هم که انجام می‌شود نیازی به رفت و آمد و فعالیت حضوری ندارد؛ چنانکه دیدیم در دوران همه‌گیری کرونا، همه فعالیت‌های حضوری غیر از مواردی خاص، تعطیل شد اما خللی در فعالیت‌ها ایجاد نشد. بنابراین به این درک می‌رسیم که ما بیشتر از آنکه کار کنیم، مسئله تولید می‌کنیم و دخل کارهایمان با خرج مسائلمان همخوانی ندارد. اینجاست که مفهوم تراز منفی کار به نظر می‌رسد و این بدان معناست که اگر کار نکنیم بهتر است.

● طرح مسئله سیاسی

در این وضعیت به جای اینکه از خود بپرسیم که چرا هوا آلوده است و سریع به دنبال راهکار رفع آن بگردیم، طرح مسئله‌ای انسانی از موضوع داشته باشیم. تفاوت این جنس از طرح مسئله در سیاسی بودن آن است. آلودگی هوا در نقطه‌ای که هوا آلوده است، چندان سیاسی نیست. اما زمانی که مسئله این طور طرح می‌شود که «نظام کار در تهران به گونه‌ای نیست که کفاف مسائلی را که تولید می‌کند، داشته باشد» طرح مسئله سیاسی می‌شود. سیاسی شدن از آن روست که متعرض ساختارهای موجود و نظامات منافع می‌شوند. زمانی که از چرایی این شکل از کار در تهران می‌پرسیم، درحقیقت جویای نظامات منافع شده‌ایم. طرح مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. در ادامه این سوال مطرح می‌شود که این مردم که صبح با سختی به محل کار می‌روند و ساعات متمادی در محل کار هستند، چگونه افرادی هستند؟ اگر کاری انجام نمی‌دهند پس چرا کارفرمای آن‌ها کماکان آن‌ها را به کار می‌گیرد؟ خرج این نظام و چرخه از کجا تامین می‌شود که می‌تواند با این وضعیت ادامه حیات دهد؟ ناگفته پیداست زمانی که این چرخه به

۳. عنوان دقیق کتاب: «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴»

4. Alienation
5. Manufacture
6. Machinofacture



مغایر بسیج می‌کند. لذا بانک‌هایی که تبادلات فوق را از طریق صرافی‌های خود و با کارمزد چند درصد انجام می‌دادند، به هیچ وجه زیر بار راه حل شما نمی‌روند.

● طرح مسئله؛ مغفول در اندیشکده

نکاتی که تا بدین جا مطرح شد همگی قاعده حل مسئله بودند و نه استثنا. از همین روست که جمله ابتدای گفتار تکرار می‌شود: می‌بایست با مسائل کنار بیاییم و این کنار آمدن مهم‌ترین راه حل مسائل است. این کنار آمدن با مسائل به معنای آن است که با نقطه مسئله یک ارتباط روح مند ایجاد کنم. ممکن است نتوانم تماما آن مشکل را حل کنم اما باید بدانم که صحنه مسیر خود را پیدا می‌کند. برای برقراری ارتباط یاد شده باید نسبت به مسیر صحنه آگاهی داشته باشم. بنابراین مسائل الزاما حل نمی‌شوند. درحقیقت مسائل میدان عمل ما هستند و ما به نحو معناداری با مسائلمان زندگی می‌کنیم. این نکته که نتوانیم مسائلمان را حل کنیم، چندان هم منفی نیست؛ نکته منفی آنجاست که رابطه انسانی با مسائلمان را از دست بدهیم.

در مقام طرح مسئله، شما در وهله اول یک عامل سیاسی هستید و نه یک حلال مسائل. حل مسئله یک کمال مطلوب است اما غایت فعالیت‌های این کنشگر سیاسی نیست. ایده اندیشکده‌ها یک مشکل اساسی دارد و اینکه طرح مسئله در آن دست کم گرفته می‌شود. این تصور در بخش قابل توجهی از بدنه اندیشگاهی وجود دارد که



انسان همواره به مسائلی احتیاج دارد که برای وی میدان عمل تولید کند و اعمال وی را معنادار کند. اگر این طرح مسئله میدان عمل ایجاد نکند می‌شود آن فردی که به وی دستور داده‌اند تا اگر اتفاقی کثیف شد آن را تمیز کند و این انجام وظیفه تا جایی ادامه خواهد داشت که فرد از خود و عملش بیزار می‌شود. درحقیقت فرد نمی‌تواند کار هرروزه خود را در قالب خاصی معنادار کند

این شکل می‌چرخد بدان معناست که بخشی از آن تراز مثبت دارد و همان بخش است که منفی بودن تراز سایر بخش‌ها را می‌خواهد. چنانکه ملاحظه می‌شود این طرح مسئله رفته رفته سیاسی تر می‌شود.

مثال دیگر راجع به تحریم هاست. یکی از ابعاد به شدت منفی تحریم‌ها، ابعاد پول-بانکی است. پس از وضع تحریم‌ها این ایده به نظر بخشی از دست اندرکاران رسید که پیمان‌های پولی دوجانبه میان ایران و سایر کشورهای مورد معامله با ایران منعقد شود و ارتباطات پولی-بانکی به صورت مستقیم میان آن‌ها جریان یابد. این ایده تا حدود زیادی پیش رفت، زیرساخت‌های فناورانه آن نیز تامین شد و تراکنش‌هایی نیز به صورت آزمایشی انجام شد، اما هیچ‌گاه به عنوان طریق اصلی تبادلات پولی مورد توجه قرار نگرفت. کماکان تبادلات از طریق صرافی‌ها یا چمدان انجام می‌شد و این سوال را به ذهن متبادر می‌کرد که چرا این مسئله حل نشد؟ پاسخ سوال این است که بانک‌ها که عامل این تبادلات بودند چندان تمایلی به انجام آن‌ها نداشتند؛ چراکه در زمان بروز این مشکل خود راه حل دیگری پیدا کرده بودند. درحقیقت بروز مشکل خود موجب یک اقتصاد و

شبکه منافع شده بود و راه حل پیمان پولی دوجانبه نسبتی با راه حل آن‌ها نداشته است. به تعبیر دیگر در این گونه وضعیت‌ها، همواره افرادی هستند که راه حل‌های خود را به شما می‌فروشند. لذا راه حلی که در تغایر با راه حل آن‌ها باشد، همواره نامطلوب است و آن‌ها را علیه نتیجه بخش بودن راه حل

مسائل قرار است به این بدنه داده شود و این بدنه پاسخ‌هایی را برای آن بیابند. همین نکته باعث می‌شود که اندیشکده‌ها همواره حل مسائل را در نقطه حل آن پیشنهاد می‌دهند و این، خود منجر به حل نشدن مسائل و انباشت آن‌ها می‌شود.

بنابر آنچه گفته شد، اگر بخواهیم یک مثال از راه حل مطلوب ارائه دهیم شاید بتوان به این نکته اشاره کرد که اساساً نیازی نیست حتی در بلندمدت آلودگی هوا در تهران برطرف شود، بلکه می‌بایست شکل کار در تهران به نحوی تغییر کند که ارزش افزوده‌ای تولید کند و آن ارزش افزوده کفایت حل مسائل خود را داشته باشد. این نوع نگرش اساساً مسیر دیگری را در مطالبات می‌طلبد. اینکه برای مثال شهر چیست و فارغ از عناصر کالبدی آن همچون مشتی خانه و خیابان و بوستان و انسان، چه معنایی دارد؟

مثال دیگر از راه حل مطلوب می‌تواند در مسئله مسکن تهران باشد. متأسفانه تهران و بسیاری از کلان‌شهرهای کشور به دلایلی چند، مسئله مسکن دارند. مسکن صرفاً به سکونت افراد مربوط نمی‌شود بلکه تمام اقتصاد را تحت الشعاع قرار می‌دهد. راه‌حلی که در وهله اول به نظر می‌رسد این است که تا سر حد تامین نیاز، مسکن ساخته شود. براساس همین نگاه وعده ساخت ۴ میلیون مسکن داده می‌شود. انگیزه‌ای که افراد را به سمت خرید واحدهای مسکونی در حد فاصل ۶۰ کیلومتری تهران و در بیابان سوق می‌دهد همان چرخه منفی گران شدن است. همه افراد با این

پیش‌بینی که مسکن گران و گران‌تر می‌شود وارد این بازی می‌شوند و بازار آن را گرم می‌کنند. این مشکل ناشی از تفسیر نادرست از شهر و مسکن است. تفسیر انسانی از مسئله مسکن این است که سرنوشت انسان ایرانی در تهران رقم می‌خورد و ایرانیان احساس می‌کنند که اگر در تهران زندگی نکنند، چیزی را از دست داده‌اند. همه افرادی که از شهرها و روستاهای مختلف به تهران آمده‌اند احساس می‌کنند که حضور در تهران به هزینه‌هایی که بابت سکونت در آن می‌پردازند می‌ارزد. درحقیقت تصور می‌کنند که آینده در تهران رقم می‌خورد و در این شهر است که می‌توان سرنوشت داشت. بنابراین برای رفع مسئله مسکن، ساخت مکعب‌های بتنی در ایوانکی نمی‌تواند راه حل خوبی باشد. یکی از دلایل اینکه تصمیم‌گیر به این نتایج می‌رسد این است که می‌خواهد سریعاً پاسخ مسئله را بدهد.

البته این نحوه حل مسئله منحصر به قشر همسو و وفادار به جمهوری اسلامی نیست و طبقه متوسطی هم که اتفاقات سال‌های ۷۸ و ۸۸ را رقم زد نیز چنین رویکردی را داشت. به این ترتیب که برای حل مسئله آزادی، در نقطه مسئله، مطالبه جامعه مدنی و خروش خیابانی را برگزید. برای آزادی مدنظر این قشر بدون آنکه تفسیری ارائه شود، راه حل داده می‌شود.

● اندیشکده‌ها؛ عامل سیاست‌زدایی از صحنه

گفته شد که نیروهای اندیشکده باید عامل سیاسی باشند. متأسفانه آنچه در اندیشکده‌ها اتفاق افتاده این است که عواملی که می‌توانستند عامل



گفته شد که نیروهای

اندیشکده باید

عامل سیاسی باشند.

متأسفانه آنچه در

اندیشکده‌ها اتفاق

افتاده این است که

عواملی که می‌توانستند

عامل سیاسی باشند

و از مسائل تفاسیری

انسانی ارائه دهند به

متخصصانی تبدیل

شده‌اند که در یک

حوزه خاص مانند

چرخ خودروی پیکان

متخصص شده‌اند

و به تمام ابعاد این

موضوع تسلط دارند.

درحقیقت یکی از

کارکردهای به شدت

منفی که اندیشکده‌ها

در صحنه رقم زده‌اند،

سیاست‌زدایی از صحنه

است.

سیاسی باشند و از مسائل تفاسیری انسانی ارائه دهند به متخصصانی تبدیل شده‌اند که در یک حوزه خاص مانند چرخ خودروی پیکان متخصص شده‌اند و به تمام ابعاد این موضوع تسلط دارند. درحقیقت یکی از کارکردهای به شدت منفی که اندیشکده‌ها در صحنه رقم زده‌اند، سیاست‌زدایی از صحنه است.

● ریشه سیاست‌زدایی از صحنه و تمرکز بر حل مسئله به جای طرح مسئله

البته سیاست‌زدایی همواره چیز بدی نیست و یک مقطع تاریخی خاص همه را به این نتیجه رسانده است. مقطعی که دعوای جریان‌های اصلی سیاسی و ایدئولوژیک بالا گرفته و نزاعی فرسایشی را رقم زده است. در این لحظه بوده که نزاع خاموش شده و سعی در متمرکز کردن ظرفیت‌ها برای حل مسائل شده است. این نکته منجر به این نتیجه شده که به جای طرح مسئله همواره به دنبال حل مسئله بوده‌ایم. اساساً درک ایرانیان نسبت به دولت نیز تغییر کرده؛ سابق بر این درکی که از رئیس‌جمهور وجود داشت یک انسان سیاسی بود که برداشتی از انسان و تاریخ و جامعه دارد و این نگاه را در سطوح پایین‌تر تزریق می‌کند. اما امروز این نگاه به این ترتیب تغییر کرده است که رئیس‌جمهور را یک کارشناسی همه‌فن‌حریف در حوزه‌های مختلف تلقی می‌کنند. بنابراین، درک ما از دولت نیز تغییر کرده است.

البته این وضعیت منحصر به ایران نیست و روح زمانه ماست. این وضعیت بیهودگی است که ما را به انسان‌های فنی و آماری مبدل می‌کند و ما انسان‌های ایرانی که پیش‌تر به شدت سیاسی بودیم، این تحول سیاست‌زدایانه را با سرعت بسیار شدیدی در طول ۲۰ سال طی کردیم.

● مسیر سیاست در ایران

سیاست در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و قبل‌تر از آن‌ها، ایدئولوژیک است و از اقتصاد سیاسی به دور است. ازجمله علل ایدئولوژیک بودن این مهم، نفتی بودن طبقه متوسط در ایران است که سیاست را ایدئولوژیک و انتزاعی می‌کند. همین انتزاعی بودن، موجب ملول شدن مردم از کنش‌های سیاسی می‌شده است. درحقیقت مردم مابه‌ازا و دلالت شعارهایی که جریان‌های مختلف می‌دادند، اعم از حقیقت، آزادی و عدالت درک نمی‌کردند. به یک تعبیری این نگاه انتزاعی به یک حباب تبدیل شده بود که از یک مقطع به بعد ترکید اما جایگزین مناسبی برای آن به میدان نیامد.

یکی از جریان‌های مهم در کشور جریان عدالت‌خواهی است که نمی‌توان آن را جریانی ایدئولوژیک دانست. در ایدئولوژی نظریه بسیار مهم است. هرچند جریان عدالت‌خواهی در مواردی قصد فعالیت در سطح نظریه را داشت اما چندان رفتار نظریه‌پردازانه جدی نداشت. درعوض مولفه‌هایی عمل‌گرایانه در رفتارهای آن‌ها ملاحظه می‌شود که به شدت رمانتیک بود. رمانتیک از آن جهت که در نقطه هجران خود یک لذتی می‌برد و به نحوی

اما این به معنای آن نیست که با واقعیت کنار بیاوریم. ممکن است واقعیت صحنه تلخ باشد اما بالاخره می‌بایست یک نفر گناه کند. در فیلم «چه کسی لیبرتی والانس را کشت» یک وکیل می‌خواهد قانون را اجرا کند و همواره از خشونت ورزی کلانترها در قبال سارقان و راهزنان گلایه می‌کند که این نحو رفتار آن‌ها انسانی نیست. با این انگاره وارد یک شهر می‌شود که شخصی به نام «لیبرتی والانس» شرور آن شهر است و در صحنه‌ای، این شرور برای غارت و کشتار وارد ساختمانی می‌شود و وکیل طرفدار برخورد قانونی در صحنه با تپانچه خود والانس را از پای در می‌آورد. از قضا در ادامه داستان مشخص می‌شود که قاتل والانس این وکیل نیست و شخص دیگری در صحنه وی را به قتل رسانده است.

در حال حاضر نیز خرج روحی کشورهای اسکاندیناوی با آن شاخص‌های بسیار بالا را آمریکا می‌دهد. درحقیقت این آمریکاست که با خونریزی و جنایت، زمینه را برای صلح دوستی کشورهای امثال اسکاندیناوی فراهم می‌کند. این کشورها درحقیقت مصرف‌کننده روح آمریکایی هستند.

● عامل سیاسی بمانیم

ارسطو در کتاب سیاست خود این‌گونه مطرح می‌کند که «کسی که بیرون از شهر زندگی می‌کند یا خداست یا حیوان». منظور ارسطو از شهر، میدان سیاست است و منظور وی از این تعبیر این است که انسان نمی‌تواند بیرون از میدان سیاست زندگی کند. توصیه‌ای که به نیروهای اندیشگاهی می‌شود این است که هویت خود را در قالب یک نیرو و عامل سیاسی تعریف کنند. این توصیه در سطح فعالان این عرصه است. بازگشت سیاست البته نباید محدود به فعالان باشد، بلکه ساختارهای سیاسی باید به میدان سیاست در جامعه ما بازگردند.

زیبایی‌شناسی را بر واقعیت تقدم می‌بخشد. این تقدم بخشیدن روح را راضی می‌کند و به دنبال آن فرد از حل واقعی مسئله دست می‌کشد. این وضعیت منحصر به جریان عدالت‌خواهی نیست و جریانات سیاسی دیگر نیز به این سرنوشت دچار شده‌اند اما به واسطه فقدان عقبه تئوریک در جریان عدالت‌خواهی این وضعیت شدت بیشتری دارد.

یکی از مثال‌های این رفتارهای رمانتیک، قضیه مالیات بر عایدی سرمایه است. دوستان عدالت‌خواه به شدت پیگیر این موضوع بودند و از قضا مطالبه بسیار خوبی بود. اما در فرآیند تصویب خود در مجمع تشخیص مصلحت نظام، این مصوبه مورد مخالفت قرار گرفت. در وهله اول، روایتی که در ذهن دوستان عدالت‌خواه به وجود آمد این بود که یحتمل مجمع تشخیص مصلحت و افراد صاحب نفوذ در آن وابستگی به جریان صاحب سرمایه دارد. اما این روایت چندان درست نبود. اتفاقاً در این موضوع یک روایت عقلانی وجود داشت، مبنی بر اینکه صاحبان سرمایه در چنین وضعیت ضیقی در فضای اقتصادی کشور فعالیت می‌کنند و در صورتی که این جنس مالیات‌ها و محدودیت‌ها برای آن‌ها وضع شود ممکن است به این تصمیم برسند که از بازی اقتصاد خارج شود و خروج صاحبان سرمایه با فروپاشی اقتصاد مساوی است. اگر این روایت عقلانی به یکی از دوستان عدالت‌خواه گفته شود، گویی از زبان یک خائن گفته شده است. درحقیقت جنبش عدالت‌خواه در تقابل حقیقت و واقعیت، طرف حقیقت را می‌گیرد و اساساً رابطه‌ای واقعی با صحنه ندارد و عهده‌دار صحنه نیست.

● باید یک نفر گناه کند

به نظر می‌رسد باید با صحنه ارتباطی واقعی گرفت و به تعبیری عهده‌دار صحنه شد. به نظر باید در تقابل حقیقت با واقعیت، طرف واقعیت را گرفت؛



طرحی از زندگی از خلال دوگانه‌های سیاسی و اجتماعی

حبیب رحیم‌پور ازغدی، دوگانه زندگی معمولی و حکومت انقلابی را تحلیل می‌کند و نحوه مواجهه جمهوری اسلامی با دوقطبی‌های سیاسی و اجتماعی را بر مدار عدالت، استقلال و امنیت مورد نقد قرار می‌دهد.

با توجه به نزدیک به نیم قرن تجربه حکمرانی، مسئله بازخوانی تئوریک جمهوری اسلامی موضوعی همواره مورد توجه است. بسیاری برای این بازخوانی، دوگانه‌ای را با عنوان زندگی معمولی یا حکومت انقلابی در نظر گرفته‌اند؛ چنین دوگانه‌ای نیازمند بسط و تفصیل است که دقیقاً مراد از این ضدیت چیست؟ رحیم‌پور ازغدی، مشاور رئیس و دبیر کارگروه تحول فرهنگ و اندیشه مجلس شورای اسلامی، در این گفتار چنین دوگانه‌ای را با چالش مواجه و فرم‌های مختلف اداره کشور را صورت‌بندی انتقادی می‌کند. وی در متن پیش رو به بازخوانی تحلیلی دوگانه بنیادین در جمهوری اسلامی می‌پردازد: زندگی روزمره درمقابل امر انقلابی. و نشان می‌دهد که نظام سیاسی ایران، با نیم قرن تجربه حکمرانی، در فهم و حل مسائل اساسی دچار ضعف نهادی و عقلانیت علمی است؛ به‌طوری که دوگانه‌های سیاسی و اجتماعی اغلب به شکل مصنوعی و بدون بازتاب علمی و نظام‌مند ظاهر می‌شوند. او تأکید می‌کند که جمهوری اسلامی، تحت سلطه ایده کنترل و تمرکز بر استقلال، تعادل میان آزادی، عدالت و استقلال را از دست داده است و به همین دلیل، امر انقلابی که باید نظم ضد زندگی و بی‌عدالتی را اصلاح کند، امروز غایب است. این بازخوانی نشان می‌دهد که عدالت و توان بازسازی امکانات زندگی، محور اصلی هر سیاست انقلابی است و بدون آن، دوگانه‌های سیاسی تنها باعث سرگردانی و تعارضات اجتماعی می‌شوند. متن حاضر، با تحلیل مفهومی و راهبردی دوگانه «زندگی یا امر انقلابی»، به دنبال ارائه تصویری روشن از نسبت سیاست، زندگی و عدالت در ایران امروز است.

● آمیختگی مسئله و شبه مسئله

اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که چرا اصلاً از اساس مسائل در جمهوری اسلامی نه درست فهم می‌شود و نه درست حل می‌شود؟ کم‌وبیش اصلی‌ترین ویژگی نحوه حکمرانی جمهوری اسلامی این است که مسائل را هم در لایه نهاد علم و هم در لایه عرصه عمومی، نه به درستی صورت‌بندی می‌کند و به طبع، نه به درستی حل می‌کند. عارضه مهم این ماجرا آمیختگی مسئله و شبه مسئله است؛ یکی از دلایل انباشت مسائل روی هم و ایجاد چرخه‌های بازتولید مسائل پی‌در پی، این است که اصولاً در بسیاری از موارد، شبه مسئله‌ها دنبال می‌شوند. این وضعیت از چه ناشی می‌شود؟ اگر جمهوری اسلامی را فارغ از اجزا و ارکان آن به منزله یک کل متصور شویم و این کل را به یک نفس تشبیه کنیم، به نظر می‌رسد که این نفس انسانی امروز، در وضعیت ضعف عقل، لکنت زبان و شدت اراده قرار گرفته است. یعنی توازن بین عقل، زبان و اراده جمهوری اسلامی به هم ریخته

است. ازجمله پیامدهای این عدم توازن بین عقل، زبان و اراده این است که درک بنیادین و کارآمدی از مقوله دوگانه‌ها در نظام سیاسی به دست نمی‌آید. به همین ترتیب دوگانه‌ای هم که معمولاً مطرح می‌شود تحت عنوان زندگی معمولی یا طرح انقلابی [و به نظر دوگانه‌ای بوده است که حداقل دهه نود جمهوری اسلامی را مشغول به خود کرده است]، بی‌آنکه ما تقریر درستی از محل منازعه داشته باشیم و درک بنادینی از این دوگانه به دست آوریم، به منازعه با یکدیگر پرداخته‌ای و آن را به رسمیت شناخته‌ایم.

● مسئله قطب‌بندی در سیاست

پیش از ادامه این بحث، سوال اولی که می‌شود طرح کرد و باید بدان پاسخ داد، این است که آیا اصولاً سیاست بدون دوگانه‌پردازی، بدون دوقطبی‌سازی امکان‌پذیر است یا خیر؟ شاید باید از اساس در رابطه با این مقوله فکر کرد. یکی از مقولاتی که در دهه‌های اخیر متأثر از فلسفه‌های چپ و به ویژه



آنتاگونیستی تفسیر کردند. یعنی اینکه سیاست همیشه به نحو ذاتی ملازم با مقوله‌ای به نام خودی و غیرخودی است. تفسیر آن‌ها از امر سیاسی این است که اگر مقوله‌ای به نام خودی و غیرخودی شکل نگیرد از اساس، امر سیاسی شکل نگرفته است. تا پیش از ورود مرزبندی خودی و غیرخودی، وضع پیشاسیاست حاکم است. آیا این تفسیر جمهوری اسلامی از سیاست است؟ راه و ادراک دیگری مد نظر است؟

به نظر می‌رسد در این صورت‌بندی، به دلیل تاویلی که در آن برده شده، مفهوم سیاست به مفهوم قدرت و قدرت به مفهوم رقابت و رقابت به مفاهیم دیگری مانند محدودیت و تصمیم، تقلیل پیدا کرده است؛ که در نهایت صف‌بندی خودی و غیرخودی در آن شکل می‌گیرد. بحث کنونی ما، رد یا تایید قرائت‌های مختلف نیست؛ بلکه مسئله این جاست که نسبت جمهوری اسلامی با این نوع تفاسیر چیست؟ چه کسی مشخصاً متولی در انداختن بنیادی است که به‌طور مثال در لحظه نوشتن برنامه توسعه، لحظه اعمال نظارت استصوابی یا لحظه رای دادن به طرح و لایحه‌ای، «عقلانیت مرکزی» آن رفتار را بررسی و اعمال می‌کند؟ این عقلانیت از پس کدام انباشت سیاسی ظهور یافته است و جمهوری اسلامی را به کدام سمت رهنمون می‌سازد؟

یا از سمت دیگری تفاسیر مبتنی بر دوقطبی سیاسی‌هایی مطرح می‌شود که اصولاً دیگر چنین امکانی در اختیار سیاست ایران قرار ندارد که بتواند به‌نحو عمومی و یکپارچه، جامعه را پشت هر تصمیمی سازمان دهی کند. به عبارت دیگر نمی‌تواند طرحی از سیاست در اندازد که بتواند اکثریت قریب

فلسفه هگل وارد فضای فکری ایران شد و تلاش‌های تئوریک صورت گرفت که نسبت ما و مقوله دوئیت (دوگانه‌ای) را بتواند صورت‌بندی کند و سامان دهد، از جمله این تلاش‌ها، مقاله‌ای از جانب آقای مطهری با عنوان «عصر تضاد در فلسفه اسلامی» نوشته شد و غیر از آن تلاشی منسجم و مفصل در این خصوص صورت نپذیرفته است. البته تلاش‌های به‌شدت تنگ و نحیفی صورت گرفت که چندان موثر نبود. پیمودن مسیر از ابتدای انقلاب در ایستگاه‌های مختلف، تجربه اهمیت مسئله قطب‌بندی در سیاست و نیز جامعه را به جمهوری اسلامی افزود و متذکر شد که نمی‌توان از آن منصرف شد؛ چراکه هم در لایه فکر و هم در لایه اراده، در نهایت مواجهه با مقولاتی چون قطبیت و دوئیت رخ خواهد داد. سوال این است، از اساس نحوه مواجهه ما چگونه باید باشد؟

به نظر می‌رسد تاکنون جواب تئوریک به این پرسش داده نشده است؛ ایده بنیادی برای اداره جامعه به‌شدت پرتنش مانند ۱۴۰۲ ایران چیست؟ در تجربه روزمره مشاهده می‌شود که دوقطبی‌ها در لایه‌های مختلف رو به تزاید است؛ از لایه‌های سیاسی تا لایه‌های اجتماعی. در چنین شرایطی، ایده بنیادین این حکومت برای مواجهه با مقوله دوئیت (دوگانگی) چیست؟ آیا دوگانه را برمی‌تابد یا خیر؟ آن را امکان خود می‌بیند؟ آن را لازمه حکمرانی می‌بیند؟ آن را فرصت تلقی می‌کند؟ و به چه نحو مواجهه پیدا می‌کند؟

شواهد نشان می‌دهد که ایده بنیادینی در کار نیست! برخی از تفاسیر مانند تفاسیری که شانتال موف و اشمیت در باب امر سیاسی، تلاش کردند طراحی کنند این بود که اصلاً از اساس سیاست را به‌منزله یک امر

● دوگانه دهه ۹۰: تفسیر راهبردی سیاست و نه توصیه اخلاقی!

حال بپردازیم بر این دوگانه‌ی مرسوم، یعنی دوگانه «زندگی معمولی کردن» یا «انقلابی بودن». در مواردی این دوگانه توانست در دهه ۹۰ به نحو موثری فضای سیاسی و اجتماعی ایران نصیبی ببرد و جهتی به آن بدهد. جمهوری اسلامی از آن لحظات رد شده است، بی‌آنکه درباره آن درست فکر کند و حرف بزند. به نظر می‌رسد این دوگانه همچنان در افکار عمومی جامعه ایران مستتر است. یعنی اگر امکان بروز سیاسی آن پیدا شود، توان بازسازی خود را دارد. این دوگانه اصولاً به معنای انتخاب شخصی اخلاقی طرح نمی‌شود؛ چون اگر با این معنا طرح شود با یک‌سری توصیه اخلاقی قابل حل است. به طور مثال دعوت به از خودگذشتگی. پس این دوگانه را نباید در لایه انتخاب شخصی و اخلاقی فردی، حل و فسخ کرد؛ چراکه در بسیاری از موارد تجویزات سیاسی به توصیه‌های اخلاقی تقلیل پیدا می‌کند. یعنی گمان می‌شود که مناقشه و مسائل سیاسی را می‌توان با توصیه اخلاقی حل و فسخ کرد. حال آنکه اخلاق می‌تواند از امکانات سیاست باشد و به ویژه در سیاست اسلامی، هر سیاستی بر نظم هنجاری و اخلاقی متکی است؛ اما نمی‌تواند امکانات سیاست بر اخلاق متوقف شود. بنابراین چیزی ورای اخلاق نیاز است. و در این جا دوگانه مدنظر، ناظر بر تفاسیر راهبردی سیاست شکل می‌گیرد.

● زندگی در خدمت چیست؟!

شاید اصلی‌ترین صورت‌بندی که بتوان از این دوگانه طرح کرد این است که آیا زندگی باید در خدمت آرمان‌های سیاست باشد یا امکان‌های سیاست در خدمت زندگی قرار بگیرد؟ اصلی‌ترین دوگانه‌ای که شاید شود به عنوان یک طرح مفهومی در آن تامل کرد و شاید هم نیازمند بازسازی باشد، گویی این است که جمهوری اسلامی امکان‌های سیاست را باید به خدمت زندگی بیاورد، یعنی لحظه‌ای می‌شود طرحی از مذاکره سیاسی در انداخت که منتهی به رفاه عمومی شود یا این زندگی است که باید در خدمت آرمان‌های سیاسی باشد. از قضا هر دو نیز مصادیقی دارند. این دوگانه از دوگانه‌هایی بود که از حادثه طوفان‌الاقصی را هم می‌توان با آن تفسیر کرد که جامعه، دولت و سیاست در ایران با مفهومی به عنوان مقاومت چه باید بکند؟ مقاومت مفهوم امکان‌ساز زندگی یا مفهوم ضدزندگی است؟

● فقدان مسئله عقلانیت نهادی و علمی

چرا این بحث‌ها به سرانجامی نمی‌رسد؟ زیرا بازتابی در لایه عقلانیت نهادی و عقلانیت علمی پیدا نمی‌کند. یعنی در نهایت درگیری لایه علمی با این موضوعات، تبدیل به نظریاتی، اندیشکده‌هایی، سیاست‌پژوهی‌هایی به نحو تفصیلی نمی‌شود. اما به این دلیلی که سیاست در ایران مناسبات نهادی خود را با علم (علوم انسانی) قطع کرده است، جامعیت درخصوص این موضوع هم یافت نمی‌شود. باید متوجه بود که سیاست در ایران، علوم انسانی را تهدید خود تلقی می‌کند.



اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که چرا اصلاً از اساس مسائل در جمهوری اسلامی نه درست فهم می‌شود و نه درست حل می‌شود؟ کم‌وبیش اصلی‌ترین ویژگی نحوه حکمرانی جمهوری اسلامی این است که مسائل را هم در لایه نهاد علم و هم در لایه عرصه عمومی، نه به درستی صورت‌بندی می‌کند و به طبع، نه به درستی حل می‌کند. عارضه مهم این ماجرا آمیختگی مسئله و شبه مسئله است؛ یکی از دلایل انباشت مسائل روی هم و ایجاد چرخه‌های بازتولید مسائل پی‌در پی، این است که اصولاً در بسیاری از موارد، شبه مسئله‌ها دنبال می‌شوند.

به اتفاق مردم را از آن خود بکند و به حمایت خود بسیج کند. می‌گویند که در این وضعیت سیاسی، لاجرم سیاست باید طرحی از تجزیه اجتماعی را دنبال کند و فقط مهم است که این طرح تجزیه اجتماعی چیست و پیامد این طرح، آیا موید و یاری‌رسان به این طرح سیاسی است یا خیر؟ حال باید پرسید نسبت ایران کنونی با این نوع از امر سیاسی در جامعه چیست؟ اصولاً نسبت امر سیاسی به امر اجتماعی در حال حاضر چگونه تفسیر می‌شود؟

دوگانه‌های مختلفی که اکنون شکل می‌گیرد، تعبایر مختلفی می‌گیرند: رقابت سیاسی، خصومت اجتماعی می‌شود یا هلاکت اقتصادی برخی اقشار! درواقع تقسیم‌بندی‌هایی صورت می‌پذیرد بدون آنکه طرحی از نظم در آن تقسیم‌بندی وجود داشته باشد. بخش قابل توجهی از تقسیماتی که در حال حاضر در جامعه اتفاق می‌افتد سرگردانی و آشفتگی سیاست در قبال این نوع تقسیمات اجتماعی است. اصولاً جامعه چنین ماهیتی ندارد که بشود به نحو پیشینی، ارادی و سازماندهی شده تمام حرکت آن را رتق و فتق کرد. اما حتماً در ادامه سیاست نمی‌تواند نسبت به این نوع تقسیمات اجتماعی یا تقسیمات سیاسی در حال شکل‌گیری و دوقطبی‌های سیاسی، سرگردان و آشفته باشد.

● ایده رفراندوم؛ مانع انسداد و انفجار

به نظر می‌رسد خود ایده رفراندوم در قانون اساسی، طرحی است برای اینکه نگذارد دوگانه‌ها انسداد یا انفجار بار بیاورند. یعنی رفراندوم به منزله یک امکان سیاسی در قانون اساسی تعبیه شده است. چراکه یا می‌خواهد از انسداد عبور دهد یا می‌خواهد از انفجاری پیشگیری کند. پس ظرفیت‌های نهفته‌ای وجود دارد. فقط مسئله این جاست که در حال حاضر این سیاست به چه نحو دارد با آن روبه‌رو می‌شود؟ کدام رفراندوم دارد ناظر بر تقسیمات دوتایی شکل می‌گیرد؟ ناظر بر امور سیاسی شکل می‌گیرد؟

● دوگانه‌های سیاسی؛ هندسه بازسازی منافع

باید گفت حتی لحظاتی هم که جامعه در باب یک دوقطبی، صف‌آرایی می‌کند، این صف‌آرایی‌ها یا انفعالی است یا فارغ از هر نوع طرح است. امکان شناخت را سلب می‌کند و به همین علت است که در بسیاری از موارد دوگانه‌هایی که طرح می‌شود، دوگانه‌های جعلی است، دوگانه‌های اصیلی نیست و نیاز است از نظر مفهومی این دوگانه‌ها را بررسی شود تا متوجه شد که از نظر مفهومی با هم قابل جمع است؟ یا تضاد و تعارض منطقی با هم دارد؟ یا براساس پیامدهایی است که این دوگانه‌ها به دنبال دارند (یعنی نظم منافعی را که بازسازی می‌کنند)؟ چون شما با هندسه‌ای از منافع در سیاست روبه‌رو هستید، این دوگانه‌سازی‌ها هم برای بازسازی هندسه منافع در سیاست به وجود می‌آیند.

رفت که به اندازه‌ای که در استقلال پیشرفت حاصل شد، در آزادی و عدالت محقق نشد.

● غلبه استقلال در آرمان طلبی

جامعه‌شناسی اعتراضات دو دهه‌ای اخیر ناظر به همین تفسیر می‌تواند شکل بگیرد. غالب اعتراضات اخیری که در ایران شکل گرفته است، از سال ۷۸، ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱ سودای عدالت و آزادی داشتند. اینکه این سودا تا چه حد درست بوده یا نبوده، حرف دیگری است؛ اما صدایی که از درون آن اعتراضات شنیده می‌شده، پژواکی از مقوله آزادی و عدالت بوده است، حتی اگر این صدا بعدها سرنوشت دیگری پیدا کرده است.

به نظر می‌رسد بخشی از آن به دلیل بی‌تدبیری‌های سیاست بوده است و بخشی دیگر هم بنا بر موقعیتی بوده که بر ایران تحمیل شده است. یعنی شاید اصلاً انتخاب دیگری هم پیش رو نبوده است اما آنچه امکان انتخاب در آن بوده نحوه مواجهه است. خود موقعیت انتخابی نبوده و عوارضی وجود داشته است و جمهوری اسلامی در منطقه‌ای به سر می‌برده که هزار و یک گرفتاری متوجه سیاست در ایران بوده است که می‌توانسته استقلال را از او بگیرد. طبق قاعده هر عقل سلیم سیاسی می‌گوید اگر من نمی‌توانم آزادی و عدالت را به دست بیاورم، حداقل استقلال را که به دست آورده‌ام دوباره از دست ندهم. اما اینکه چگونه توازن این سه آرمان نیز محل سوال است. چرا استقلال بر مقوله آزادی و عدالت سایه انداخته است؟ یا به تعبیر دیگری چرا آزادی و عدالت از استقلال عقب مانده‌اند؟

● کنترل؛ ابزار کسب استقلال؟

تفسیری از استقلال وجود دارد که آن را توانایی اعمال اراده و اخذ تصمیم در سطح ملی، تلقی می‌کند. یعنی گفته شده که ایران زمانی استقلال دارد که بتواند اعمال اراده‌ای در قالب حکومت و اخذ تصمیم کند. ظرفیت قابل

● قطع ارتباطات نهادی سیاست با علوم انسانی

در مواجهه با علوم انسانی در جمهوری اسلامی سه نوع رویکرد قابل اتخاذ است:

یک: اضطراب و بسنده کردن به علوم انسانی فعلی با همین ظرفیت‌هایی که دارد؛

دو: ضرورت اندیشیدن به علوم انسانی بدیل، با انواع تفاسیری که می‌تواند داشته باشد، تلاقی با علم دینی یا علم بومی و...؛

سه: ضررهای علوم انسانی فعلی که به طور مشخص روی دو مفهوم سکولاریته و سوبژکتیویته بنیاد و صورت بندی شده است.

از این میان مورد اول به فراموشی سپرده شده است و می‌توان اذعان داشت که سیاست ارتباطات نهادی خود را با علوم انسانی قطع کرده است و مشخص نیست که واقعیت پشتوانه علمی تصمیمات سیاسی‌ای که گرفته می‌شود، چیست.

● جهت‌مندی امر عادی

سوال دیگری که در دوگانه «زندگی معمولی-زندگی انقلابی» پیش می‌آید این است که امر عادی متوجه چیست؟ یعنی چه چیزی باید عادی تلقی شود؟ و امر انقلابی چه چیزی را غیرعادی جلوه می‌دهد؟ برای آنچه که می‌توان با آن مقوله عادی‌سازی را توضیح داد، باید کمی به عقب‌تر بازگشت. انقلاب اسلامی در ذیل آرمان‌های سه‌گانه‌ای شکل گرفت. این آرمان‌ها برای جامعه ایران در لحظه انقلاب تصویر شدند و جامعه ایران انقلاب را امکان نیل به این آرمان‌ها دید، که عبارت بودند از استقلال، آزادی و عدالت. جمهوری اسلامی بعد از حدود نیم قرن تجربه حکمرانی، امروز با حکمرانی نامتوازن در پیگیری این آرمان‌های سه‌گانه روبه‌روست و با عقب‌ماندگی آزادی و عدالت، نسبت به استقلال مواجه است. چراکه در مسیر نحوه اعمال تصمیمات به شکلی پیش



توجهی وجود داشته است بر اینکه این تفسیر از استقلال غالب باشد. بنابراین من معیار و سنجه استقلال را این در نظر می‌گیرم که آیا امکان اعمال اراده دارم یا ندارم؟ یکی از پیامدهای شاید ناخواسته‌ای که این تلقی از استقلال که با سنجه‌هایی مانند امکان اعمال اراده و اخذ تصمیم تفسیر شده، این بوده که مفهومی به نام کنترل بر صحنه، پررنگ شده است. در نتیجه هنگامی که امکان تصرف در صحنه وجود داشته باشد به نوعی استقلال نیز محقق شده است. یکی از موقعیت‌هایی که تصرف در صحنه به میزان قابل توجهی رشد می‌کند، این است که روی این صحنه کنترل وجود داشته باشد. به عبارت دیگر هر اندازه متغیرهایی که در صحنه وجود دارد، بیشتر در کنترل باشند، امکان استقلال افزایش پیدا می‌کند. بنابراین به یک معنا، کنترل، ابزار کسب استقلال شده است. و این اتفاق از نظر مفهومی رخ داده است.

● کنترل و فریگی فرم امنیتی

زمانی که کنترل اولویت پیدا می‌کند، اولین عارضه‌ای که به دنبال دارد، این است که تأثیراتی بر فرم‌های ارتباطی دولت-ملت می‌گذارد و این‌ها را به ابجای می‌اندازد. حداقل شش فرم ارتباطی بین دولت-ملت وجود دارد. فرم ارتباطی فرهنگی، فرم ارتباطی اجتماعی، فرم ارتباطی سیاسی، فرم ارتباطی حقوقی، فرم ارتباطی اقتصادی و فرم ارتباطی امنیتی. جمهوری اسلامی هر اندازه که جلو آمد، چون ذیل ایده کنترل عمل می‌کرد، فرم برخی

لایه‌ها تغییر کرد. طبق قاعده مقولاتی مانند فرم ارتباطی فرهنگی و اجتماعی کنترل‌ناپذیر یا به شدت پیچیده و پیش‌بینی‌ناپذیر هستند. اصولاً ایده کنترل با ایده پیش‌بینی همراه است و نمی‌توان وارد صحنه‌ای شد که نتوان آن را پیش‌بینی کرد، چراکه متغیرهای زیادی دارد، که تحت اراده نیستند، زمان بر است، کثرت را برمی‌تابد و... برای همین است که به نظر می‌رسد که نفوذ فرهنگی و اجتماعی حکومت در این سیر چند دهه کمتر شده است.

لایه دومی که متأثر شده است، فرم‌های ارتباطی حقوقی و سیاسی است. این لایه نیز کمتر به کنترل در می‌آید. در مرتبه دوم شما می‌بینید که ضریب این دو لایه نیز در ارتباطات دولت-ملت در حال کاهش است. به طبع لایه ارتباطی اقتصادی-سیاسی کنترل‌پذیرتر است. برای همین است که فرم ارتباطی دولت، ملت در ایران، در حال پررنگ شدن روی لایه ارتباطی اقتصادی و سیاسی است در حالی که دیگر لایه‌های ارتباطی آرام آرام رنگ خود را باخته‌اند.

وقتی ایده کنترل موضوعیت پیدا می‌کند، در این وضعیت امر امنیتی فربه می‌شود و مقوله‌ای مانند امنیت مهم می‌شود و تأمین امنیت و امنیتی‌کردن فضا با هم خلط می‌شوند. در این لحظات تعارضاتی در طول چند سال اخیر برای جامعه ایران ساخته شد؛ مانند تعارض رفاه و امنیت، تعارض امنیت و عدالت، تعارض آزادی و امنیت. به نظر می‌رسد تمام این تعارضات ذیل تفسیر خاصی از استقلال شکل گرفت که آن دو ویژگی داشت: نخست کنترل به معنای سخت کلمه، لازمه استقلال تلقی شد و دوم، توازن بین دنبال کردن آزادی و عدالت و استقلال به هم ریخت.



**جامعه‌شناسی
اعتراضات دو دهه‌ی
اخیر ناظر به همین
تفسیر می‌تواند شکل
بگیرد. غالب اعتراضات
اخیری که در ایران شکل
گرفته است، از سال
۷۸، ۸۸، ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱
سودای عدالت و آزادی
داشتند. اینکه این سودا
تا چه حد درست بوده
یا نبوده، حرف دیگری
است؛ اما صدایی که
از درون آن اعتراضات
شنیده می‌شده، پژواکی
از مقوله آزادی و عدالت
بوده است، حتی اگر این
صدا بعدها سرنویشت
دیگری پیدا کرده است.**

● برهم خوردن توازن فرم‌ها

درخصوص روش‌مندی علمی و گفت‌وگو، مسئله اصلی تبدیل آن‌ها به امور سیستماتیک است که نتایج ناشی از آن بتواند آرایش صحنه را تغییر دهد. در وهله اول نهاد امنیتی باید این سوال را جواب دهد که گمان می‌کند تا کجا و به چه نحو حضور دارد؟ وقتی جواب این سوالات وجود ندارد، هم برای کسی که می‌خواهد آن را قضاوت کند و هم برای کسی که آن را اعمال می‌کند، امور در هاله‌ای از ابهام خواهد بود. حتماً مسئله پیچیده‌تر از آن است که گفته شود «مگر ما به امنیت نیاز نداریم؟» واضح است که ایران به امنیت نیاز دارد. همیشه یک جواب به این سوال داده می‌شود که «شما افغانستان را نمی‌بینید؟ سوریه را نمی‌بینید؟ عراق را نمی‌بینید؟» این‌ها را می‌توان مشاهده کرد؛ اما سوال این است که فقط فرم امنیتی که نمی‌تواند حیات جمعی را سامان دهد، بلکه با ترکیب شش فرم مذکور باید سروکار داشت. بنابراین حدود مشارکت فرم‌ها مهم می‌شود. حدود فرم امنیتی یا فرم حقوقی چیست؟ اثبات اینکه وضعیت الان با فربه‌ی امر امنیتی روبه‌رو است، این است که چرا نمی‌توانید اصل ۲۷ قانون اساسی را اجرا کنید؟ این اصل را یک عده فراقانون نیاورده‌اند، حق اعتراض در قانون تعریف شده است. اما اکنون با فرآیندی از اداره رسانه ملی در این کشور روبه‌رو هستیم که افراد در سال ۱۴۰۲ دارند غبطه سال ۱۳۵۹ را می‌خورند. که در آن زمان دو نفر می‌توانستند گفت‌وگو کنند و مردم هم آن را ببینند. امروز نه تنها گفت‌وگوی دهه ۵۰ را نمی‌توانید در صداوسیما ببینید، بلکه گفت‌وگوهای انتهای دهه ۹۰ را هم نمی‌توانید در آن ببینید! این عقب‌گرد ناشی از عدم توازن بین فرم امنیتی و فرم فرهنگی است. چون فرم امنیتی می‌پرسد از این گفت‌وگو چه نتایجی قرار است گرفته شود؟ آیا نتیجه تضمین شده است؟ اما فرم فرهنگی نتیجه تضمین شده را دنبال نمی‌کند؛ در حالی که ایده کنترل، دنبال تضمین و پیش‌بینی است. می‌خواهد.

● تصمیم‌ناپذیری وضعیت

این وضعیت، الزاماً تصمیم یک نفر نیست؛ بلکه بازسازی فرم تفکر اجتماعی ایرانیان بوده است. انباشت‌هایی اتفاق می‌افتد، حتماً اراده‌هایی هم شکل می‌گیرد و این صحنه رقم می‌خورد. بنابراین نباید چنین انگاشت که این سیر تطور افکار فارغ از هر نوع اراده و غزنی در حال شکل‌گیری است ولی قابل تقلیل به اراده افراد نیز نیست که بتوان با انگشت نشان داد و مقصر را پیدا کرد. پس من معتقدم با چنین روایت تاریخی، دوگانه دهه ۹۰ انقلاب و «زندگی یا مقاومت و زندگی» شکل-بندی شده است.

● انقلاب اسلامی؛ امکان زندگی!

حال باید بپردازیم به اینکه چرا انقلاب اسلامی ۵۷ شکل می‌گیرد؟ چون ما سیاست را امکان زندگی می‌بینیم. گمان می‌کنیم که بدون سیاست نمی‌توانیم به زندگی برسیم. از قضا انقلاب نیز همین شعار را می‌دهد؛ می‌گوید که ما می‌خواهیم برای شما امکان حیات طیبه دنیوی و اخروی مهیا کنیم. اصلاً



● امر انقلابی؛ برهم زدن نظم ضد زندگی

پس وقتی گفته می‌شود دوگانه متضاد و متعارضی بین زندگی روزمره و امر انقلابی وجود دارد؛ پاسخ ابتدایی که می‌توان به آن داد این است که خیر، آنچه که انقلاب برای آن شکل گرفت خود زندگی بود. ولی با تفسیر ویژه‌ای از زندگی که از قضا پهنای و دارازای این زندگی را ذیل مسئله دنیا و آخرت بیشتر می‌دید. نکته‌ی دیگر این است آن کسی که طرحی از زندگی دارد، لاجرم طرحی از سیاست هم دارد. آنچه درباره امکان تن سپردن به اسلام غیرسیاسی باید متذکر شد این است که اسلام طرحی از زندگی دارد و اگر اسلام غیرسیاسی وقتی طرحی از زندگی داشته باشد لاجرم طرحی از سیاست نیز باید داشته باشد.

اما نکته مهم‌تر در وضعیت فعلی، فقدان امر انقلابی است و این فقط به معنای دور شدن از آرمان‌های انقلاب نیست. یک تفسیرش این است که از قضا اگر امروز زندگی ما و شما به تنگنا افتاده است و در زندگی‌های شخصی خودمان هم درمانده شده‌ایم، یک دلیلش این است که از آرمان‌های انقلابی دور شده‌ایم. امر انقلابی در اداره کشور هم مفقود است. امر انقلابی به لفظ نیست. مسئله اینجاست که امر انقلابی باید این امکان را به جمهوری اسلامی بدهد که نظام بودجه‌ریزی را عادلانه طرح کند و نوع مناسبات اقتصادی و سیاسی شما را عادلانه طرح کند. نمود امر انقلابی در وهله اول در این است که این دوقطبی رو به تزاید بالا شهر-پایین شهر را در همین شهر تهران اگر نمی‌تواند برطرف کند، حداقل مهار کند. با این عنوان که نباید حق مالکیت اشخاص را نفی کرد، اما اکنون فاصله پولدارترین فرد و گداترین فرد در تهران تا چه حد معقول و مشروع است؟ باید برای آن حدی گذاشته شود و نباید بتواند فاصله نامتناهی از هم داشته باشد. امر انقلابی این است که این فاصله‌گذاری نامتناهی را متناهی کند. آنجاست که امکان زندگی پیدا می‌شود. اما شما به نقطه‌ای می‌رسید که خود سیستم اداری مسئله حق مسکن را لاینحل می‌کند. این چه طرحی از زندگی است که آدم‌ها نمی‌توانند سکونت داشته باشند؟ شما با طرحی از سیاست روبه‌رو هستید که مدام شما را به خانواده دعوت می‌کند، بدون اینکه امکان خانه‌دار شدن به شما بدهد. معلوم است که این طرح سیاست شکست می‌خورد. اتفاقاً حکومت انقلابی آن است که بتواند نظم ضد زندگی را به هم بزند. نظم ضد زندگی از نظم ناعادلانه می‌آید. برای همین است که عدالت، انقلابی‌ترین فرم سیاست است. اگر شما بتوانید عطف به عدالت فرم سیاست خود را انقلابی کنید، امکانات زندگی برای عموم را باز می‌کنید که همان ایده خیر عمومی است. ولی اگر نکنید، دچار به وضعیت کنونی هستید که خانه‌های عده‌ای روزبه‌روز می‌تواند بزرگ‌تر شود و عده‌ای هم که هیچ‌گاه بالا شهر نبودند حالا از وسط شهر به پایین شهر و بعد به حاشیه شهر و در نهایت به شهرهای دیگر بروند. امر انقلابی، امکان زندگی را فراهم می‌کند. چرا که آنکه طرحی از زندگی دارد طرحی از سیاست هم دارد و آنکه طرحی از سیاست دارد لاجرم طرحی از عدالت نیز دارد. برای همین است که باید روی مسئله اقتصاد سیاسی دست گذاشته شود.

زمانی که کنترل اولویت پیدا می‌کند، اولین عارضه‌ای که به دنبال دارد، این است که تأثیراتی بر فرم‌های ارتباطی دولت-ملت می‌گذارد و این‌ها را به ابجاج می‌اندازد. حداقل شش فرم ارتباطی بین دولت-ملت وجود دارد. فرم ارتباطی فرهنگی، فرم ارتباطی اجتماعی، فرم ارتباطی سیاسی، فرم ارتباطی حقوقی، فرم ارتباطی اقتصادی و فرم ارتباطی امنیتی. جمهوری اسلامی هر اندازه که جلو آمد، چون ذیل ایده کنترل عمل می‌کرد، فرم برخی لایه‌ها تغییر کرد.

انقلاب می‌خواهد امکان زندگی را فراهم کند. ولی از زمانی به بعد احساس می‌شد که سیاست دیگر امکان زندگی نیست. چرا؟ چون زندگی را باید در توسعه یافت و سیاست انقلاب ضد توسعه است، اما سیاست‌گذاری موید توسعه است.

● جمهوری‌زدایی از جمهوری اسلامی

من معتقدم امر سیاسی فراتر از رقابت است و ذیل ایده‌ای بنیادین شکل می‌گیرد. برای وضع کنونی هم باید ذیل مفهوم کلی‌تری به نام جمهوریت فکر کرد. یکی از امکانات جمهوریت رقابت است. اکنون جامعه با نحوی از تصمیمات سیاسی، اراده‌های سیاسی و کج‌اندیشی‌های سیاسی روبه‌روست که گویا ایده آن جمهوری‌زدایی از جمهوری اسلامی است. یعنی در فرم یا در نهایت پیامدی که محقق می‌کند، جمهوری منهای جمهور است. اینکه راهش احزاب یا هر نوع طرح رقابتی باشد، ادبیات سیاست‌گذاری است؛ اما ادبیات سیاسی این وضعیت احیای جمهوریت است. به این معنی که عاملیت عمومی مردم تهدید انقلاب نیست، و اتفاقاً زوال عاملیت عمومی مردم، تهدید انقلاب است. چون یک خوانش این است که گویا هر زمان مردم عاملیت پیدا کنند امکانات انقلاب ضیق می‌شود و آرمان‌های انقلاب به خطر می‌افتد. درحالی‌که همین مردم با همین وضعیت فعلی در نهایت مفهوم جمهوریت و عاملیت عمومی امکانات انقلاب هستند. بحث در وهله اول در

محیط سیاسی شکل می‌گیرد، یعنی باید تفسیر از مردم و حق انتخاب را روشن کرد. اینکه انتخابات از یک روش معین با نتایج نامعین را به یک روش معین با نتایج معین تبدیل کنید؛ معلوم است که این نافع جمهوریت است. برای همین است که امکاناتی از انقلاب به تنگنا می‌افتد. مردم و جمهوری در الهیات سیاسی امام (ره)، با الهیات سیاسی که الان کار می‌کند، متفاوت است و این‌ها دو الهیات سیاسی متفاوت هستند؛ در یکی تلقی خیر از مردم وجود دارد که باید به عاملیت برسند و در دیگری تلقی شر از مردم وجود دارد که باید کنترل شوند.

● اعلام استغناء از قدرت بنیادی و انتقادی عقل

مشکل اساسی سیستم در این است که به نحوی دارد از آن قدرت بنیادی و انتقادی عقل اعلام استغناء می‌کند؛ عقل هم به معنای عقلانیت بنیادی آن که بتواند بحث نظری طرح کند و هم به معنای عقلانیت انتقادی آن کنار گذاشته می‌شود. این وضع احتمالاً دوباره امکاناتی را باز می‌کند که یکی از پیامدهای آن ممکن است همان باشد که بخشی از خود مسلمانان احساس کنند که به‌خاطر حفظ اسلام باید از جمهوری اسلامی عبور کنند. آن حرفی که رهبری در حوزه علمیه قم گفت، ناظر به همین بحث بود: چرا بعید می‌دانید که موج سکولاریسم دوباره از خود حوزه سر برنیاورد؟ یا بالاخره سکولاریسم دارد در حوزه قم رشد می‌کند؛ تحت چه شرایطی این اتفاق در حال رخ دادن است؟ این‌ها پیامدهای آن اتفاق است. اما این فقط یک بخش از پیامدهای آن است؛ که پیامدهای بسیار بیشتری می‌تواند داشته باشد.

شاکله حکمرانی در ایران

بر چه پایه‌هایی تکوین یافته است؟

حمیدرضا فرتوک زاده، حرکت اندیشکده در ایران را بر مدار یک طرح تجارت محور توصیه می‌کند و راه و بیراه اندیشکده را بر این مدار شرح می‌دهد.

در ایران معاصر، سازوکارهای تصمیم‌سازی بیش از آنکه در قالب نهادهای رسمی اندیشکده‌ای شکل گرفته باشند، در دل «شاکله‌هایی» پدید آمده‌اند که طی دهه‌ها مسیرهای دستیابی به منفعت، نحوه تخصیص منابع و الگوی کنش بازیگران اصلی اقتصاد سیاسی را تثبیت کرده‌اند. شاکله یعنی همان وابستگی به مسیر؛ مسیری که بارها بازتولید می‌شود و اجازه نمی‌دهد سیاست‌گذار به سادگی به «تنظیمات کارخانه» بازگردد. آینده، امتداد گذشته است؛ و فهم این گذشته، شرط نخست سیاست‌گذاری کارآمد است.

در گفتار پیش رو، دکتر حمیدرضا فرتوک زاده، عضو هیئت علمی دانشگاه مالک اشتر، تلاش کرده است نشان دهد اندیشکده در حوزه جغرافیای سیاسی و جغرافیای اقتصادی چگونه می‌تواند نقش‌آفرینی کند و اساساً چه مسائلی باید در کانون توجه آن قرار گیرد. شرح وی با توضیح مفهوم شاکله و وابستگی به مسیر آغاز می‌شود؛ سپس ژنوم اقتصاد سیاسی ایران در سده اخیر واکاوی می‌شود؛ از صنعت سهمیه‌بگیر تا اقتصاد بی‌جغرافیا؛ در ادامه، ضمن آسیب‌شناسی سیاست‌های موجود، طرحی کلان برای بازسازی مسیر اقتصادی کشور ترسیم و جایگاه اندیشکده در پیشبرد چنین طرحی روشن می‌شود. این گفتار یکی از قطعات اصلی پازل «تبار اندیشکده» است؛ تلاشی برای فهم ریشه‌هایی که بی‌صدا اما پیوسته، درباره آینده ایران تصمیم می‌گیرند.

● نیروهای پایدار اقتصاد سیاسی در ایران

سیاست‌گذاری و حکمرانی، در بنیاد خود با تنظیم منافع و مدیریت تعارض‌ها سروکار دارد. این فرآیند به تدریج «شاکله»‌هایی ایجاد می‌کند که مسیرهای دستیابی به منافع را هموار یا مسدود می‌سازند. کارویژه شاکله همین است: تعیین مسیر. در کلام الهی نیز آمده است: «قُلْ كُلٌّ يَجْعَلُ غَلِّي شَاكِلَتَه»؛ یعنی هر موجودی براساس شاکله خود عمل می‌کند. شاکله نوعی وابستگی به مسیر پدید می‌آورد؛ وابستگی‌ای که در علوم اجتماعی به خوبی شناخته شده است و نشان می‌دهد افراد و جوامع نمی‌توانند به صورت ناگهانی به «تنظیمات اولیه» بازگردند. آینده، امتداد گذشته است. از این رو، سیاست‌گذار ناگزیر است برای تصمیم‌سازی، شاکله‌ها را بشناسد؛ همان مسیرهای ریشه‌داری که کنش‌گران برای جلب منفعت، دفع ضرر و کسب

قدرت و ثروت انتخاب می‌کنند. می‌توان این شناخت را «درون‌فهمی» نامید؛ فهمی که نه از بیرون، بلکه از دل رفتار واقعی نیروهای موثر به دست می‌آید. بر این اساس، یکی از مسائل بنیادین کشور - و در کانون توجه «ایلاف» - مسئله ارز و شیوه دسترسی به آن است. ایران به طور تاریخی به ارز حاصل از صادرات نفت وابسته بوده و پس از انقلاب کوشیده است صادرات غیرنفتی را توسعه دهد. این دو مسیر صادراتی، شاکله‌ای پایدار ساخته‌اند. در برابر آن‌ها دو مسیر وارداتی نیز قرار دارد: واردات نهاده‌های غذایی و کالاهای اساسی، و واردات دیگر کالاها. ترکیب این چهار مسیر، نقشه نیروهای اقتصادی ایران را می‌سازد. درک صحنه اقتصاد ایران بدون شناخت نیروهایی که در این چهار مسیر فعال‌اند ممکن نیست. صادرکنندگان نفتی و غیرنفتی، و واردکنندگان



اما امروز فاصله چشمگیری دارند. شخصیت صنعت در کره «ارزآور» است، اما در ایران «سهمیه‌بگیر».

در دهه چهل، صنایع ایران برای دریافت سهمیه ارزی شکل گرفتند؛ محصول سیاست جایگزینی واردات. حتی امروز که صادرات غیرنفتی انجام می‌شود، بخش عمده آن صادرات کامودیتی است؛ کالاهای خام یا نیمه‌خام مانند شمش فولاد.

● زمینه‌های تاریخی صنعت سهمیه‌بگیر

افزایش درآمدهای نفتی در دهه چهل شاکله‌ای تازه در اقتصاد ایران پدید آورد. هم‌زمان در کره جنوبی - که از منابع معدنی بی‌بهره بود - شاکله‌ای متفاوت شکل گرفت. امتیازات ژئوپلیتیک کره و نقش آن در نظم آنگلو ساکسونی، این کشور را به حلقه‌ای مهم در زنجیره ارزش جهانی بدل کرد. اما ایران، به سبب برخورداری از منابع معدنی و انرژی، مسیر دیگری رفت و نقش صادرات نفتی تقویت شد.

تاسیس «ایدرو» توسط رضا نیازمند و ایجاد صنایع زیرساختی آن دوره دستاوردهای مهمی داشت؛ اما الگویی که در کره در صنایع مختلف قابل پیاده‌سازی بود، در ایران به دلیل محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و مسئله مشروعیت حکومت پهلوی قابل اجرا نشد.

صنعت در ایران بر پایه تخصیص ارز به واردکنندگان بنا شد؛ ابتدا برای واردات قطعات، سپس مونتاژ و نهایتاً تولید. اما موج عظیم واردات در

کالاهای اساسی و غیراساسی، هرکدام از آبشخور منافع خود تغذیه می‌کنند و شخصیت اقتصادی ویژه‌ای یافته‌اند. همین شخصیت‌ها میدان رقابت و نزاع نیروها را شکل می‌دهند؛ چه کسانی هستند، چه می‌خواهند و شعاع اثرگذاری‌شان چیست. نسل‌ها می‌آیند و می‌روند اما این نیروها پایدار می‌مانند. گفتار حاضر دقیقاً این نیروها و شاکله ریشه‌داری را که ساخته‌اند تحلیل می‌کند.

● صنعت سهمیه‌بگیر

اگر درآمد ارزی کشور را حدود ۹۰ میلیارد دلار فرض کنیم، حدود ۶۰ میلیارد آن از صادرات غیرنفتی و ۳۰ میلیارد از صادرات نفتی است. بخش نفتی در اختیار دولت است و ارز آن عمدتاً صرف واردات کالاهای اساسی می‌شود. اما مسئله اصلی، سه نیروی دیگرند؛ به‌ویژه صادرکنندگان غیرنفتی که در حوزه‌هایی چون پتروشیمی، فولاد، مس، آهن و برخی محصولات کشاورزی فعال‌اند و عمدتاً در اختیار شرکت‌ها و هلدینگ‌های خصوصی و خصوصی قرار دارند.

در تجارت ایران - جز املاک - مهم‌ترین منبع منفعت، شیوه دسترسی به ارز و امتیازات ارزی است؛ چه از مسیر صادرات، چه از مسیر گرفتن سهمیه برای واردات. نتیجه این مکانیسم، شکل‌گیری «صنعت سهمیه‌بگیر» است؛ الگویی که ریشه‌هایش به دهه چهل بازمی‌گردد. در همان دوره، ایران و کره جنوبی هم‌زمان مسیر صنعتی شدن را آغاز کردند،

صادرات را با نرخ رسمی تحویل دهد. روشن است که چنین بازی ای طبیعتاً به نفع صنعت گر نیست؛ او امروز سهمیه می گیرد، وارد می کند و کالا را با سود دوبرابری می فروشد.

اما وقتی تولیدکننده بخواهد کالای صنعتی بفروشد، جهانش تغییر می کند. اگر مس کاتد را به سیم تبدیل کند، یا آن را به کمپرسورهای پیچیده تبدیل کند - سیمی که تن آن هزار دلار می ارزد و کمپرسوری که یک تن آن به ۸ میلیون دلار نزدیک می شود - نوع تعاملش با جهان عوض می شود. در فروش کامودیتی، سود سریع و سرشار است؛ اما فروش کمپرسور مستلزم همکاری فنی، خدمات پس از فروش و حضور بلندمدت در بازار مقصد است. و اینجاست که جغرافیا شکل می گیرد: کمپرسور را نمی توان به چین یا اروپا فروخت، اما می توان به قزاقستان، ونزوئلا یا برزیل صادرات داشت. همین روابط، همان چیزی است که جغرافیا و سپس روابط معنادار با کشورها را می سازد.

درمقابل، وقتی دلار برای واردات کالاهای اساسی دارید، فقط به ارزان ترین نقطه جهان نگاه می کنید - دام سبک از زلاندنو، ذرت از برزیل - و جغرافیا در آن هیچ نقشی ندارد.

● تبعات سهمیه گیری در صنایع

این قاعده در صنعت هم تکرار می شود. نظام سهمیه گیری، شرکت ها را به سمت واردات قطعه و سرهم بندی سوق می دهد، از خودرو گرفته تا کالاهای دیگر. صنعت نیز سهمیه گیر می شود و انگیزه برای ایجاد تراز ارزی مثبت از میان می رود.

تاجر کراهی که سهمیه ندارد، ناچار است به قراردادهای Offset برود: اگر خودرو وارد می کند، باید بخشی از قطعات را نیز بفروشد و در زنجیره تامین طرف مقابل مشارکت کند؛ یعنی همان کاری که «بازرگان جزیره کیش» می کرد. کره به دلیل قرارگرفتن در بازی آنگلو ساکسون ها،

دهه پنجاه، صنعت را با سهمیه و واردات گره زد. بدین ترتیب، موفقیت در صنعت ایران نه بر نوآوری، بلکه بر «گرفتن سهمیه بیشتر» و «افزایش صادرات کامودیتی» استوار شد. ژنوم صنعت ایران از همین جا شکل گرفت؛ ژنومی که نسل به نسل تکرار شده است.

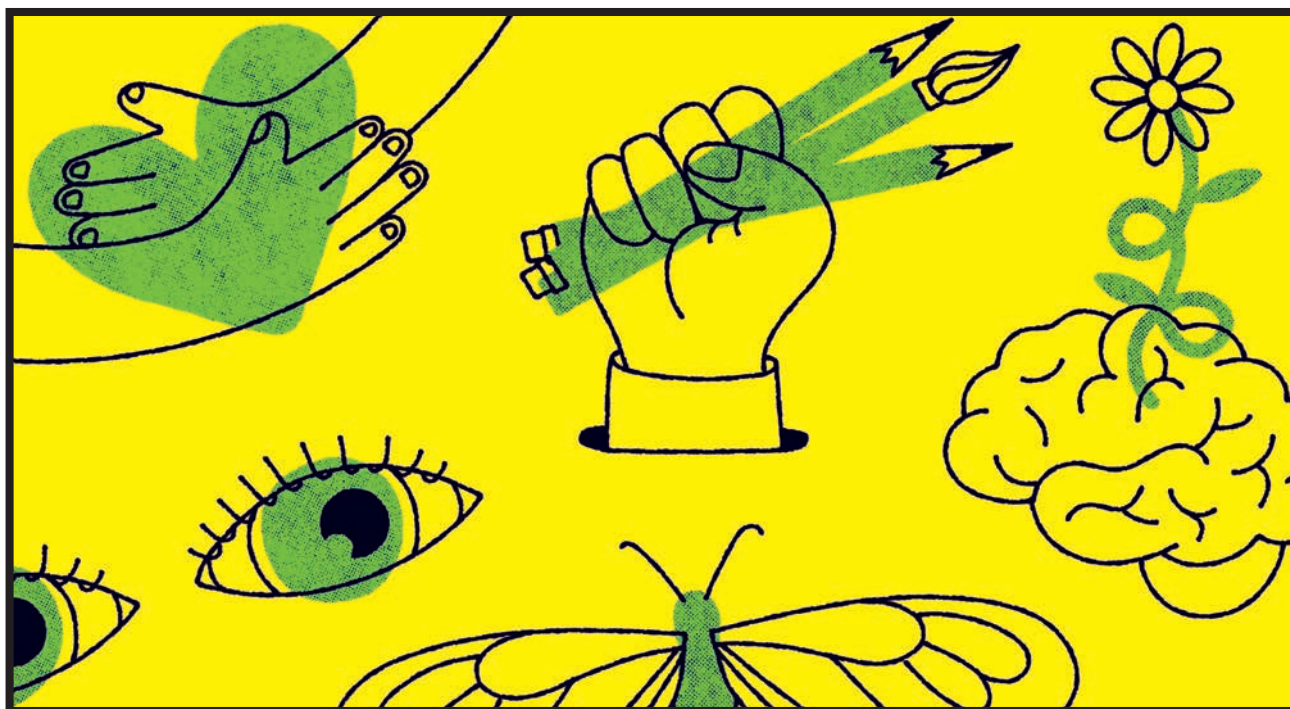
● نسبت صنعت و جغرافیا

در این شاکله سه گانه، یک شخصیت تاریخی چشمگیر وجود دارد: «بازرگان جزیره کیش». سدهی در قرن هفتم این تاجر را چنین توصیف می کند: فعال در ترکستان، هند، چین، روم و یمن. این شخصیت امروز از اقتصاد ایران رخت برپسته است. تجارت کامودیتی، چنین تاجرانی نمی پرورد.

سویه سیاسی فقدان «بازرگان جزیره کیش» دقیقاً همین جاست: فعالان سه در سه مسیر اصلی صادرات و واردات به تدریج صاحب پایگاه اجتماعی و سیاسی می شوند و از این پایگاه برای بازتولید ثروت بهره می گیرند. «ایلاف» که به نظر من می تواند طرحی راهگشا باشد، بر شخصیت همان بازرگان استوار است؛ شخصیتی که جغرافیا برایش معنای بنیادین دارد.

اما سه شخصیت اقتصاد کامودیتی - هر قدر وطن دوست، انقلابی یا دلسوز - به طور ساختاری ضد ایلاف هستند؛ زیرا نخستین تاکید ایلاف بر جغرافیاست، و آن ها اساساً جغرافیا ندارند. فروش مواد خام یا نیمه خام، فعالیت جغرافیایگزین است. یک کشتی حامل متانول، شمش فولاد، مس کاتد یا اوره، وقتی از دهانه عمان خارج شد، می تواند به هر نقطه ای برود؛ درویش هر کجا که شب آید سرای اوست.

بنابراین صادرکننده کامودیتی - حتی اگر عاطفه و تعهد ملی داشته باشد - فعالیتی دارد که از بنیاد فاقد جغرافیاست و نباید انتظار داشت که خلاف ذات خود رفتار کند. مانند انتظار غیرعقلایی از صنعت گری که هم باید سهمیه ارز بگیرد، هم تولید کند، هم صادرات داشته باشد و هم ریال



در دانشگاه‌ها، صنعتی پیشرفته ایجاد کند، اما نتیجه این اقدامات نامتوازن و ناقص بوده است. دانشگاه‌ها نه بستری برای پرورش نیروی تراز در لبه دانش، بلکه سکویی برای مهاجرت و خروج استعدادها شده‌اند. نیروی مهندسی پرورش یافته در دانشگاه برای صنایع موجود، که درگیر موتورهای قدیمی EFY و XU7 یا خطوط تولید متانول ساده‌اند، اساساً کاربردی ندارد. هر نقص در این خطوط نیز بدون دخالت نیروی متخصص، با واردات جایگزین می‌شود. فضای واقعی برای حضور موثر این پرورش یافتگان در صنعت ایران فراهم نیست.

ذهنیت سیاست‌گذاران آموزش عالی و صنعتی نیز نشان می‌دهد که دانشگاه نیروی متخصص پرورش می‌دهد و صنعت موظف است آن را جذب کند. در ایران، دانشگاه هم مانند صنعت به سهمیه و منابع محدود وابسته است و اعتیاد به سهمیه، استقلال آن را کاهش داده است. تاسیس دانشگاه‌ها در ایران هدفمند به پیشرفت صنعتی نبوده و این سیاست‌گذاری‌ها، چه در دوره پهلوی و چه جمهوری اسلامی، خطاهایی راهبردی محسوب می‌شوند. بدون زنجیره ارزش و ارتباط حیاتی با صنعت، اقتصاد دانش بنیان تنها یک خطای سیاستی است، همان گونه که بسیاری از شرکت‌های نوپا به فعالیت‌های خدماتی سطحی، مانند تاکسی اینترنتی یا تحویل پیتزا، محدود مانده‌اند.

● جغرافیای مغفول و صنایع ذاتا جغرافیایی

یکی از ابزارهای کلیدی یادآوری اهمیت جغرافیا، نمایش نقشه‌ای در اتاق‌های تصمیم‌گیری است. رهایی از اقتصاد کامودیتی که بر سه مسیر صادرات و واردات شکل گرفته، مستلزم توجه به جغرافیا و شناسایی کشورهایی است که اقتصاد آن‌ها مکمل اقتصاد ایران باشند؛ از جمله کشورهای آفریقایی نظیر کنیا و سنگال، ونزوئلا و کشورهای آسیای مرکزی. در این چارچوب است که جغرافیا معنای واقعی پیدا می‌کند.

برخی صنایع، مانند صنایع راهبردی نظامی و نیروگاهی، ذاتی جغرافیایی دارند؛ مشتری‌ها و بازار آن‌ها مشخص و محدود است. به عنوان مثال، سامانه پدافند هوایی ساخته شده در شرایط تحریم را نمی‌توان به امارات صادر کرد، اما می‌توان به ونزوئلا فرستاد. شرکت‌هایی مانند مپنا نیز در صنایع نیروگاهی با الزامات جغرافیایی روبه‌رو هستند و صنعت‌گر در این حوزه‌ها ناچار به توجه به جغرافیا است.

● لزوم بازگشت بازرگان جزیره کیش

اگر سیاست‌گذار به خطای ایجاد و تداوم نظام سهمیه‌گیری پی ببرد، باید از الگوی آنگلوساکسونی نفت در برابر غذا به الگوی صنعت در برابر غذا (الگوی ایلاف) رهنمون شود. حکمرانی به معنای ایجاد انگیزه و اطمینان بخشی به بازیگران مختلف -واردکننده، صادرکننده و صنعت‌گر- برای ورود به بازی است. این امر، معماهایی است که می‌تواند محور کار اندیشکده باشد. نیاز به بستری یا پلتفرمی است که «بازرگان جزیره کیش» را به عرصه بازگرداند؛ شخصیتی که همانند توصیف سعدی، می‌تواند صادرات و واردات را به هم گره زند و وزرا و مسئولان اقتصادی را به شناسایی اقتصادهای مکمل وادار کند. این شخصیت، سیاست‌گذاران را وادار می‌سازد تا پاسخ چگونه ایران و جمهوری اسلامی می‌توانند از معادله آنگلوساکسونی نفت در برابر غذا خارج شوند، معادله‌ای که در نهایت به نابودی ایران، مهاجرت نخبگان و باقی ماندن افراد سرخورده منجر می‌شود.

از کمک‌های فنی گسترده بهره‌مند شد و مسیر درست را رفت. حکمرانی داخلی‌اش نیز ماموریتی روشن داشت؛ چگونه خودرو تولید کنم تا ارز وارد کشور کنم؟ نه آنکه چگونه خودرو بسازم تا مردم کشورم سوار شوند. در ایران اما دو جهش نفتی -۱۳۵۲ و ۱۳۸۴- صنایع را به سهمیه‌گیری وابسته کرد. دلار کامودیتی به صنعت خودرو تزریق شد، قطعه‌سازی داخلی تعطیل شد و چین به جای ایران نشست. در ۱۳۸۰ با دلار هزار تومانی، داخلی‌سازی توجیه داشت؛ اما در ۱۳۸۸ با همان دلار هزارتومانی و قیمت‌های چندبرابرشده، دیگر توجیهی نداشت. این نقطه، زایش شخصیت سهمیه‌گیر در صنایع بود. سهمیه‌گیری مانند اعتیاد است؛ شرکت، تا سهمیه هست «ویتَرین» را پر نگه می‌دارد و به محض توقف سهمیه، کارخانه را تعطیل و کارگران را روانه‌ی خیابان می‌کند. این شاکله صنعت ایران است.

● اندیشکده و صورت‌بندی مسئله

تمام این بحث‌ها مقدمه‌ای است برای پرسش اصلی: کار اندیشکده چیست؟ اندیشکده قبل از هر چیز وظیفه دارد صورت‌بندی مسئله را بشناسد؛ یعنی ذهنیت بازیگران را -از سیاست‌گذار تا صنعت‌گر، صادرکننده، رسانه‌ها، افکار عمومی، برنامه‌سازان، روزنامه‌نگاران و استادان دانشگاه- در قالب یک نقشه ذهنی دقیق ترسیم کند. برای نمونه، سیاست‌مداری که به دنبال «احیای ارج» است، با چه صورت‌بندی‌ای می‌اندیشد؟ غالباً تصور او این است که با دادن سهمیه‌ی ارزی به کارخانه، می‌تواند آن را احیا کند؛ بسته‌های قطعه را وارد کند و محصول را با نام ارج مونتاژ کند. درحالی‌که ارزش زمین کارخانه مدام بالا می‌رود و انگیزه تغییر کاربری بیشتر می‌شود. چه بسا چند سال بعد، زمین فعلی تبدیل به مرکز تجاری شود و کارخانه به شهرک صنعتی منتقل گردد؛ با یک «ویتَرین» تولیدی برای تداوم سهمیه. بنابراین اساس کار اندیشکده، فهمیدن منطق بازی است نه نیت بازیگران. اندیشکده باید زنجیره پیامدهای ناخواسته اقتصاد سهمیه‌ای را کشف کند؛ نقاطی را که امکان خروج از چرخه سهمیه‌گیری دارد شناسایی کند؛ و ظرفیت‌هایی مانند طرح ایلاف را ارزیابی کند. همچنین باید هزینه سیاسی و مادی هر مسیر را دقیق بسنجد.

● اندیشکده مخرب

اندیشکده باید جهان ذهنی سیاست‌گذار را نقشه‌برداری کند. آیا او تفاوت صادرات غیرنفتی و صادرات صنعتی را می‌فهمد؟ آیا درک می‌کند که شعار «صادرات غیرنفتی» بسیاری مواقع فقط لالایی بوده است؟ اگر اندیشکده مجهز به مفاهیم بنیادین صنعتی‌سازی نباشد، نقادی‌اش مخرب می‌شود. مثلاً در سیاست‌گذاری خودرو، نگاه حداکثری به رقابت -بدون توجه به صرفه ناشی از مقیاس- نمونه‌ای از خطای نظری است که اندیشکده باید اصلاح کند. غفلت از این مبانی، فرصت‌های صنعتی‌سازی را نابود می‌کند. در چنین وضعیتی گاهی «نبودن اندیشکده» کمک بیشتری به حکمرانی می‌کند تا «بودن اندیشکده غلط‌ساز».

● راه بدون تقاطع آموزش عالی و صنعت

در تفکر سیستمی پنج معما همواره سیاست‌گذار را تحدید می‌کند: معمای کلیت، معمای زمان، معمای زبان، معمای ارزش و معمای مکان. معمای زبان، برای مثال، نشان می‌دهد که سیاست‌گذار در چند دهه گذشته تلاش کرده با توسعه صادرات غیرنفتی، اقتصاد دانش بنیان و پرورش نیروهای انسانی

فقدان نهاد اندیشه‌ورزی

سعید نریمان و تاملی در بحران دولت، دست‌کاری ادراک جامعه و ناتوانی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی در ایفای نقش سیاست‌پژوهانه برای جمهوری اسلامی

● مقدمه تحلیلی

در شرایطی که جمهوری اسلامی با هم‌زمانی بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاست خارجی و فرسایش سرمایه اجتماعی مواجه است، مسئله صرفاً «کمبود سیاست» یا «خطای تصمیم» نیست؛ بلکه ناتوانی در تولید فهم معتبر از مسئله است. در چنین وضعیتی، اندیشکده‌ها - به‌مثابه نهادهای واسط میان دانش و قدرت - می‌بایست نقش کلیدی در صورت‌بندی مسئله، تعیین منظر و ارائه راه‌حل‌های قابل اجرا ایفا کنند. با این حال، تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که زیست‌بوم اندیشه‌ورزی در ایران، به‌ویژه در لایه‌های فلسفی و راهبردی، نه تنها تقویت نشده، بلکه دچار نوعی نحافت نهادی، فقر نظری و آشفتگی کارکردی شده است. آنچه امروز تحت عنوان «اندیشه‌ورزی» جریان دارد، بیش از آنکه متکی بر نهاد، شبکه و انباشت تجربه باشد، بر افراد پراکنده، راه‌حل‌های تک‌ساحتی و مداخلات غیرنظام‌مند استوار است؛ وضعیتی که نسبت اندیشکده با حاکمیت و جامعه را به مسئله‌ای حل‌نشده بدل کرده است.

در چنین شرایطی، اندیشکده‌ها می‌بایست در سطح «تعیین منظر» و «تبیین فلسفی مسئله» مداخله کنند؛ سطحی که پیش از راه‌حل فنی و بسته سیاستی قرار دارد. اما واقعیت آن است که اندیشکده در ایران هنوز به این بلوغ نرسیده و توان ایفای نقش در این لایه را ندارد.

جامعه مبهم و ادراک دست‌کاری‌شده

در کنار بحران دولت، جامعه نیز به مسئله‌ای حل‌نشده بدل شده است. جامعه ایرانی فاقد تعریف مشترک است؛ هر بازیگر - از حاکمیت تا منتقدان - تصویری متفاوت از «جامعه» دارد. این ابهام، با دست‌کاری گسترده ادراک عمومی تشدید شده است؛ از رسانه‌های خارجی تا رسانه رسمی و نیروهای سیاسی داخلی، هرکدام بخشی از ذهن جامعه را هدف گرفته‌اند. نتیجه، آشفتگی ادراکی است؛ جامعه‌ای که درک روشنی از مسائل، ریشه‌ها و پیامدها ندارد. این سطح از بحران، اساساً فنی یا اجرایی نیست، بلکه فلسفی و معرفتی است؛ و درست در همین نقطه، فقدان اندیشکده‌های توانمند بیش از هر جای دیگر خود را نشان می‌دهد.

اندیشکده نحیف؛ ریزش دوطرفه نخبگان

اندیشکده در ایران نهادی نحیف است؛ هم از حیث منابع انسانی و مالی، و هم از نظر دامنه اثرگذاری. از یک سو، بسیاری از متفکران با حاکمیت مسئله حل‌نشده دارند و اساساً خود را در مقام «کمک به اعمال بهتر حاکمیت» تعریف نمی‌کنند؛ و از سوی دیگر، حاکمیت نیز دایره پذیرش اندیشه را محدود کرده است. این وضعیت، به ریزش دوطرفه منجر شده و میدان

بحران دولت و فقدان منظر: نقطه آغاز ناتوانی

سیاستی

یکی از بنیادی‌ترین مسائل امروز ایران، نه تکرر بحران‌ها، بلکه سرگشتگی دولت در مواجهه با آن‌هاست. دولتی که با انبوهی از مسائل میراثی و هم‌پوشان مواجه است، اما فاقد اولویت‌بندی روشن، نظریه مبنا و شجاعت تصمیم‌گیری است. این وضعیت، امکان کنش موثر سیاست‌گذار را سلب کرده و تصمیم‌گیری را به قاعده بدل ساخته است.





۶ فروگاست اندیشه‌ورزی به فرد؛ مسئله‌ای نهادی

در ایران، واحد تحلیل اندیشکده هنوز «فرد» است نه «نهاد». فقدان شبکه‌های میان‌رشته‌ای، انباشت تجربه نهادی و پیوند پایدار میان دانش و اجرا، باعث شده راه‌حل‌ها تک‌ساختی و شکننده باشند. مسائل پیچیده خاورمیانه‌ای، ذاتاً آشفته و چندبعدی‌اند و به فکر جمعی، نهادینه و میان‌رشته‌ای نیاز دارند. بدون این گذار نهادی، اندیشه‌ورزی در حد توصیه‌های کلی و اخلاقی باقی می‌ماند.

۷ کارکرد واقع‌بینانه اندیشکده در وضعیت فعلی

در وضعیت کنونی، اندیشکده در ایران بیش از آنکه حل‌کننده مسئله حاکمیت باشد، به گذرگاهی میان دانشگاه و دولت تبدیل شده است؛ محلی برای تربیت نیروی انسانی، نه تولید سیاست. این کارکرد، اگرچه محدود، اما قابل اصلاح است. ارتقای فهم اندیشکده‌ها از نظام اداری، ایجاد تجربه زیسته در ساختار دولت، رفع فقر نهادی همراه با نظام ارزیابی معتبر و بین‌المللی، می‌تواند مسیر بازسازی این زیست‌بوم را هموار کند.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت‌وگویی است که نخستین بار در پرونده ویژه «وضعیت‌شناسی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده‌ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

اندیشه‌ورزی را کوچک و همگن کرده است؛ میدانی که نه توان نقد موثر دارد و نه قدرت حل مسئله پیچیده.

۴ غلبه ذهن‌گرایی و فقر نظریه مبنا

حتی در میان کسانی که مناسبات حاکمیت را می‌پذیرند، مسئله‌ای عمیق‌تر وجود دارد: سطح علوم فکری برای مواجهه با مسائل واقعی کشور کفایت نمی‌کند. ورود به مسائل، اغلب ذهنی، متافیزیکی و غیرکاربردی است و پیوند اندکی با واقعیت‌های اجرایی دارد.

تجربه‌های موفق محدود – عمدتاً در حوزه اقتصاد. نشان می‌دهد که بدون نظریه مبنا، امکان سیاست‌گذاری وجود ندارد. فقدان نظریه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، باعث شده این حوزه‌ها به میدان شبه‌راه‌حل‌ها و روایت‌محور شدن ارزیابی سیاست‌ها بدل شوند.

۵ تغییر میدان اثرگذاری: از مشاوره حاکمیت به متقاعدسازی جامعه

در شرایط کاهش سرمایه اجتماعی دولت، بخشی از اندیشه‌ورزی از مسیر نهادی کلاسیک خارج شده و به سمت اثرگذاری غیرمستقیم بر جامعه حرکت کرده است. رسانه‌ها، شبکه‌های فکری غیررسمی و کنشگران اجتماعی، با نفوذ در ادراک عمومی، دولت را از مسیر جامعه تحت فشار قرار می‌دهند. این تغییر فاز، هم نشانه ضعف اندیشکده‌های رسمی است و هم هشداری برای حاکمیت: بدون بازسازی نسبت اندیشکده، جامعه و دولت، سیاست‌گذاری به میدان واکنش‌های دیر هنگام تقلیل می‌یابد.

تلقی‌های خطا از مفهوم سیاست‌گذاری

سیدعلی کشفی، ضمن نقد برداشت‌های سنتی از سیاست‌گذاری، تاکید می‌کند که اندیشکده‌ها باید با فهم بافت‌مند و خلاقانه مسائل، نقش واسطه‌گری واقعی خود را در صحنه سیاسی ایفا کنند.

در ایران، سیاست‌گذاری اغلب به عنوان ابزاری برای پاسخ به نیازها یا رفع فقدان‌ها تلقی می‌شود، درحالی‌که ماهیت واقعی آن حل معماهای پیچیده و مدیریت بافت‌های درهم‌تنیده اجتماعی است. سیدعلی کشفی، مدیر موسسه علم و سیاست اشراق، با بررسی پنج برداشت اشتباه رایج - از مفهوم مسئله و علیت گرفته تا نقش تحلیلگر و ارزش‌ها- نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری هنری است خلاقانه و عملی که به واسطه‌گری، تنظیم نیروها و متقاعدسازی می‌پردازد، نه صرفاً ارائه توصیه‌های نظری. کشفی همچنین به محدودیت‌های اندیشکده‌ها در ایران، به‌ویژه ناشی از اقتصاد سیاسی و وابستگی به بودجه عمومی، می‌پردازد و ضرورت فهم دقیق از صحنه و کنش‌ها را برای موفقیت سیاست‌های سیاسی برجسته می‌کند. به عبارت دیگر، موفقیت در عرصه سیاسی وابسته به درک واقعی بافت اجتماعی و توانایی اندیشکده‌ها در ایفای نقش واسطه‌ای و خلاقانه است، نه صرفاً به کارگیری علم یا ارائه تحلیل‌های خشک.

● برداشت‌های اشتباه از مفهوم سیاست‌گذاری

گفتنی است که پنج تلقی اشتباه در سیاست‌گذاری وجود دارد. این تلقی‌ها عبارت‌اند از:

۱ مفهوم مسئله و Problem:

مسئله از ریشه «سأل» به معنای خواستن می‌آید. سوال به معنای چیزی است که به سمت خودمان می‌کشیم؛ گویی فقدان وجود دارد و به منظور پرکردن این فقدان است که آن چیز را به سمت خود می‌کشیم. برای مثال آلودگی هوا یک مسئله رایج است که از احساس نیاز به هوای پاک برآمده است.

در ریشه‌شناسی مسئله با Problem در لاتین، گفتنی است که از دو قسمت Pro که یک پیشوند است و blem تشکیل می‌شود. قسمت اخیر یک کلمه یونانی است که ریشه هندواروپایی دارد و معنای «جلو» می‌دهد. Problem به معنای چیزی را پیش کشیدن است. در تاریخ تصورات «معما» نیز به عنوان یکی از معانی این مفهوم به کاررفته است. از همین رو مسئله یا Problem با این برداشت، صرفاً نمی‌تواند نیاز باشد؛ بلکه یک

ازجمله مسائلی که همواره وجود دارد، انباشت مسائل پاسخ نداده شده علیرغم فعالیت‌های بسیار زیاد اندیشکده‌هاست. این انباشت مسائل خود ناشی از برداشت‌های اشتباه از مفهوم سیاست‌گذاری است. همچنین برداشت‌های اشتباه از ابعاد مختلف سیاست‌گذاری، ریشه‌ها و تبعات این اشتباهات نیز محل درنگ و بررسی هستند. دکتر سید علی کشفی، مدیر مسئول موسسه علم و سیاست اشراق، ابعاد این اشتباهات را باز کرده است.

● اندیشکده‌های کثیر و مسائل انباشته

ممکن است این سوال پرسیده شود که چرا با وجود این تعداد اندیشکده و تاکیدات مکرر بر مسئله محوری در علم و پس از نزدیک به دو دهه تاکید بر کاربردی سازی علم، همچنان گرفتار مسائل انباشته هستیم. درحقیقت به زعم من حل مسئله هدفی است که از طریق کاربرست ابزاری چون سیاست‌گذاری، اندیشکده‌ها، گزارش‌های سیاستی و فرآیندهای تهیه آن‌ها محقق می‌شود. در تکمیل پرسش فوق باید بپرسیم آیا درک درستی از رابطه بین هدف و وسیله داریم؟ برای مثال آنچه را سیاست‌گذاری می‌نامیم به طور درست در خدمت حل مسئله است؟ این یک سوال قانونی است.



می‌شود.

مفهوم علیت

۲

دومین تلقی اشتباه درباره مفهوم علیت است. درک ما از مفهوم علیت درکی کلاسیک و فلسفی است که متأثر از فلسفه یونان بوده و منظور از آن ریشه‌های یک واقعیت است. بنابراین نگاه ریشه‌ها یکی پس از دیگری شناسایی می‌شوند و عقب می‌روند. این فرآیندی است که طی آن درک کلاسیک از علیت برای نفوذ به واقعیت اتفاق می‌افتد. بنابراین نفوذ به واقعیت با پرسش‌های مکرر از سلسله علل یک پدیده، فی‌نفسه، به حل معما کمکی نمی‌کند؛ چراکه تنها شناختی اجمالی از واقعیت را به شما داده است. به نظر می‌رسد حل کردن معما، فی‌نفسه ربطی به ریشه‌های معما ندارد.

برای مثال زمانی که به روانکاو مراجعه می‌کنید و روانکاو خشونت امروز شما را نتیجه خشونتی می‌داند که پدر شما در سن پنج‌سالگی روا داشته، این تنها پیدا کردن علت است و نه حل معما. پیدا کردن علت به ما در فهم معما کمک می‌کند و نه الزاما در حل آن. لذا نفوذ به واقعیت با پرسش‌های مکرر از علت پدیده‌ها کمکی به حل سیاست‌گذارانه معما ندارد.

حل سیاست‌گذارانه معما بیش از آنکه نیازمند فهم علل باشد، نیازمند خلاقیت است؛ به این معنا که بتوان نیرویی را خلاقانه به صحنه وارد کرد تا بافتار عناصر موجود در صحنه را تغییر داد و از آن طریق معما حل شود.

درهم پیچیدگی است که باید حل شود. یک بافتار ریاضیاتی و فیزیکی که در آن نیروها و جهات درهم پیچیده شده‌اند. در اینجا حل کردن این معما و نه پاسخ به نیاز مدنظر است.

مسئله، موضوع سیاست‌گذاری است و از همین‌رو باید گفت که سیاست‌گذاری برای رفع نیاز نیست؛ بلکه سیاست‌گذاری تشخیص و حل مسائل، معماها یا Problem را دنبال می‌کند. برای مثال در مسئله آلودگی هوا، علت‌یابی مکرر ما را به کارخانه‌ها، خودروها و علل مختلف می‌رساند؛ حال آنکه این علت‌یابی مکرر تنها پاسخ دادن به سوالات است و نه حل معماها. حل کردن معما متفاوت از پاسخ به سوال است.

هارولد لاسول از بنیان‌گذاران رشته ارتباطات است و در رشته سیاست‌گذاری نیز از افراد برجسته است. از نظر وی Problem-Oriented با پاسخ به مسائل متفاوت است و متأسفانه ترجمه اشتباه این عبارت به «مسئله محوری» ناشی از آن است که Problem را معادل مسئله دانسته‌ایم. حال آنکه Problem معماست و نه مسئله. لذا قرار نیست هیچ نیاز یا فقدان رفع شود بلکه قرار است در این فرآیند معماها حل شود و همه چیز مرتب شود.

بنابراین سیاست‌گذاری پس از Administration, Management و مدیریت دولتی آمده است و به دنبال آن است تا تنظیماتی ارائه دهد و درهم ریختگی را رفع کند؛ نه آنکه فقدان را برطرف کند. چنانکه مکعب روبیک یا جورچین حل می‌شود و درهم ریختگی آن با روش‌های مختلف رفع

بیان چارچوب‌های نظری توصیف می‌کنند. درحالی‌که مسئله این نیست که با استفاده از نظریات بتوانیم یک چارچوب تبیینی به دست بیاوریم. باید بتوانیم بافتار درهم پیچیدگی را درک کنیم.

مفهوم ارزش

۴

در منابع علمی سیاست‌گذاری گفته می‌شود که این رشته، ارزش‌محور است. وقتی در کشور ما سیاست‌گذاری را دربرابر علوم اجتماعی قرار می‌دهند گفته می‌شود که علوم اجتماعی، انتقادی است و سیاست‌گذاری، هنجاری است؛ گویی علوم اجتماعی به شکل انتقادی، ایدئولوژی را بر نمی‌تابد اما سیاست‌گذاری با ایدئولوژی کنار می‌آید. حال آنکه این گونه نیست و هنجاری و ارزش‌مدار بودن به معنای ایدئولوژیک بودن نیست؛ بلکه تفاوت‌های ظریفی وجود دارد. ارزش‌مدار بودن یعنی در یک بافتار رفتاری انگیزه‌هایی وجود دارد. سیاست‌گذاری متوجه این است که کنش‌ها در ارتباط با محیط تابع انگیزه‌ها یا ارزش‌هایی است و این ارزش الزاماً آن ارزش ایدئولوژیک و حتی منفعت نیست.

لاسول کنش را دربرابر محیط به کار می‌برد و بر تعامل آن‌ها تأکید می‌کند. در ارتباط میان کنشگر و محیط ارزشی تولید می‌شود که نحوه تعاملش با محیط را تشکیل می‌دهد. فصل دوم کتاب وی این بحث را به صورت کامل بررسی می‌کند. زمانی که به جامعه می‌نگریم، گروه‌های مختلف هر

رهبر انقلاب در دهه ۶۰ تأکید داشتند که باید فناوری موشکی در نیروهای نظام وجود داشته باشد. تأکیدی که باتوجه به امکانات آن دهه چندان عقلایی نبود و هزینه و تلفات بسیاری به دنبال داشت. حال آنکه بنابر نقلی که از سردار حاجی‌زاده می‌شود، خصوصاً پس از فروپاشی شوروی خرید موشک‌ها بسیار راحت و قیمت آن‌ها نیز بسیار ارزان بود. برای مثال موشکی که یک میلیون دلار برای ساخت آن هزینه شده بود قابل خرید با مبلغ ۱۰ هزار دلار بود. رهبر انقلاب در آن مقطع درخواست‌های مکرر نیروهای نظامی برای خرید موشک را رد کردند و در آخر این‌گونه بیان کردند که در صورت خرید این موشک‌ها دستیابی به فناوری موشکی دشوار یا ناممکن خواهد بود. این مثال خوبی برای این نکته است که با این تصمیم درحقیقت چیزی حل نشد، بلکه چیزی به صورت خلاقانه طرح شد. خلاقیتی که اگر نبود، وضع ما در بافتار نظامی و امنیتی منطقه کماکان منفعل باقی می‌ماند؛ حال آنکه پس از این طرح خلاقانه، نقش ایران به نقشی فعال مبدل شد. بنابراین باید از این اشتباه که تحصیل‌کردگان علوم مختلف اجتماعی، سیاسی و حتی طبیعی می‌توانند با شناساندن علت‌ها به ما کمک کنند، پرهیز کرد. مسئله اصلی در اینجا خلاقیت است.

درک از گروه‌های ذی‌نفع

۳

اشتباه رایج سوم این است که در گزارش‌های سیاستی مسئله را با



یعنی تحلیلگر یا کارشناس برمی‌گردد، این است که کارشناسان ما عمدتاً تحلیل را به صورت بافت‌مند انجام نمی‌دهند. برای مثال از جمله مسائل اندیشکده‌های نزدیک به نظام، حجاب است. این اندیشکده‌ها به جای آنکه این دعوا را دعوی اجتماعی واقعی تلقی کنند؛ دعوی که هر یک از طرفین از حجاب یا بی‌حجابی منافع - نه الزاماً مادی - عاید خود می‌کنند بیشتر به علل این موضوع می‌پردازند. مانند آن که فردگرایی، متزلزل شدن پیوند خانوادگی و مصرف رسانه‌ای نامناسب علل بروز مشکل امروز حجاب است. به این علت که سیاست‌گذار نمی‌تواند محل نزاع را خوب تشخیص دهد نمی‌تواند پیشنهادی ارائه کند که درهم پیچیدگی موجود را رفع کند. این نقیصه در عمده تحلیل‌های کارشناسی وجود دارد.

نقیصه دیگر در این زمینه نوع نگاه اندیشکده‌ها به رابطه خود با دولت است. اینکه احساس می‌کنند این دولت است که باید به سراغ آن‌ها و کارشناسانشان بیاید. حال آنکه سیاست‌گذاری در بدو تولد خود مسئله واسطه‌گری داشته است؛ به این معنا که آن کسی که از نیروهای بافت‌مند و درهم پیچیده اجتماعی اطلاعات دارد، به واسطه‌گری در میدان نزاع می‌پردازد. یک زمان با این گروه و زمانی دیگر با گروه دیگر به گفت‌وگو و مذاکره می‌نشیند، چهارچوبی از منافع را تعریف می‌کند، به علایق و انگیزه‌ها توجه می‌کند و این فعالیت‌ها تا بدانجا ادامه می‌یابد که بتواند راهبردی خلاقانه را برای پیشنهاد خود ترسیم کند. برای مثال در کتاب بسیار جالب توجه «هنر

یک کنش‌ها و اهداف خاص خود و در نتیجه ارزش‌های مختص به خود را دارند و این پراکندگی موجب درهم پیچیدگی می‌شود. بنابراین زمانی که گفته می‌شود علوم سیاسی و سیاست‌گذاری ارزش‌مدار و هنجاری است، منظور این نیست که دانش در خدمت ایدئولوژی قرار می‌گیرد؛ بلکه منظور این است که هر کنشی - چه گروهی و چه فردی - با یک ارزشی در هم پیوسته است. یکی از عناصر اصلی سیاست‌گذاری بافت‌مندی است و این ضرورتاً به این معنا نیست که سیاست‌گذاری در خدمت واقعیت است؛ بلکه به این معناست که گروه‌ها و نیروهای مختلف انگیزه‌ها و کنش‌های متنوع دارند. به عبارت دیگر بافت‌مندی به این معنا نیست که علم به جای اینکه انتزاعی باشد واقعی است و مربوط به انتزاعیت در برابر انضمامیت است؛ بلکه به این مربوط می‌شود که چگونه صحنه پیچیده حیات اجتماعی از نیروها و انگیزش‌ها تنظیم و پیچیدگی‌اش حل شود. بنابراین نمی‌توان در یک آن گفت که مشکل ما سدسازی است و باید روند ساخت این سازه‌ها را متوقف کرد؛ چراکه منافعی در کار است و برنامه‌های بلندمدتی در این زمینه ترسیم شده است. برای مثال وزارت نیرو با نگاه دوراندیشانه سفارش ساخت توربین‌های آبی را به مپنا داده است یا تصمیماتی از این قبیل.

تحلیلگر یا کارشناس

یکی از مشکلات موجود در تحلیل‌های سیاسی، که به مفهوم پنجم

۵



به نحو دلخواه شما متقاعد کند. اگر امکان متقاعد کردن همه نیروهای صحنه وجود ندارد لاقلاً باید به سمت متقاعد کردن قدرتمندترین این نیروها یعنی آژانس‌های دولتی رفت؛ متقاعد کردن برای تحقق آن هدف سیاسی که از سوی نیروی اندیشکده‌ای دنبال می‌شود؛ هدفی که متعاقب فعالیتی فکری تعیین کرده و در نتیجه یک خلاقیت درونی است.

یکی از دلایل اینکه نیروهای اندیشکده‌ای پس از مدتی در معرض اپوزیسیون شدن قرار می‌گیرند همین تصور نادرست است؛ این تصور که مسئولان باید ایده‌ها و طرح‌های کارشناسی شده اندیشکده را به کار بندند و اگر به کار بندند دیگر امیدی به اصلاح نیست. حال آنکه اساساً بی‌توجهی مسئولان به این طرح‌ها امر عجیبی نیست و در کشورهای مختلف، کم‌وبیش، وجود دارد.

● سیاست‌گذاری متأثر از عمل‌گرایی است

سیاست‌گذاری به شدت متأثر از عمل‌گرایی و ارتباط میان کنش و محیط است. برای مثال از نظرگاه سیاست‌گذاری چرایی مذهبی بودن یک فرد این است که به زعم وی، پایبندی به مذهب به وی امکان حیات می‌بخشد. مذهبی بودن در حقیقت عوایدی در بیرون برای فرد مذهبی به ارمغان می‌آورد.

● سیاست‌گذاری و درک سنتی از سیاست

درک سنتی ما از سیاست تدبیر است. قدما تدبیر را به تدبیر نفس مثل روح و بدن، بعد تدبیر منزل و سپس تدبیر مُدُن تقسیم می‌کردند. ممکن است برخی این‌گونه برداشت کنند که سیاست‌گذاری هم در خدمت تدبیر است؛ حال آنکه این‌گونه نیست و به دنبال رشد و تعالی به آن معنا نیست. سیاست‌گذاری در حقیقت یک کار انسان‌دوستانه یا اخلاقی نیست. پیوند دادن اخلاقیات با سیاست‌گذاری کار دشواری است. ممکن است افراد چهره اخلاقی بگیرند اما این به معنای اخلاقی بودن آن‌ها نیست.

● فقدان جایگاه علمی دانشکده‌های حکمرانی در ساختار

کلاسیک دانشگاهی

سیاست‌گذاری زمانی مطرح شد که گروه‌های علمی مختلف در اشکال مختلف به قدری رشد کرده بودند که متقاضی مشارکت در امور بودند و سیاست‌گذاری پاسخی به این تقاضا بود. متعاقب همین بود که هر یک از دانشمندان از علوم مختلف خود را در صحنه واجد نقش سیاسی خاص یافتند. باتوجه به اینکه سیاست‌گذاری ناظر به نحوه بازیگری در صحنه است شاید چندان نتوان آن را با رشته‌های علمی دیگر مقایسه کرد و از همین روست که دانشکده‌های حکمرانی فاقد چنان جایگاه علمی هستند که سایر دانشکده‌های دیگر دارند.

● طرح مسئله کارآمدی

اساساً بحث راجع به درستی یا نادرستی نحوه طرح مسئله نیست، بلکه راجع به کارآمدی آن است. برای مثال طرح مسئله «بحران ایران با غرب»

تحریم‌ها» اثر ریچارد نفیو به این نکته اشاره شده است که از ابتدای تشدید تحریم‌ها با امضای قانون مربوطه توسط کلینتون، کارشناسان آمریکایی با کشورهای مختلف برای جانداختن تحریم‌ها و توجیه هزینه‌هایی که تحریم به عنوان یک ابزار مانند جراحی دارد، وارد مذاکره شدند. شخص ریچارد نفیو در این زمینه یک الگوست؛ یک نیروی اندیشکده‌ای که فعال است و در میدان نزاع بازیگری می‌کند، نه آنکه در یکجا بنشیند و راهبرد صادر کند.

● مسئله سیاست‌گذاری، چگونگی پیش‌بردن ماجراست

همه این نکات و تلقی‌های اشتباه به این منظور خاطرنشان شد که گفته شود که سیاست‌گذاری در خدمت رفع مسائل به ترتیب رایج نیست؛ بلکه سیاست‌گذاری به معنای فعالیتی است که در بافتار پیچیده، چگونگی نقش‌آفرینی و وارد کردن بافتار در سطحی دیگر را نشان می‌دهد. مسئله سیاست‌گذاری چگونگی جلو بردن ماجراست.

● اقتصاد سیاسی اندیشکده‌ها منشا جلوگیری از

واسطه‌گری آن‌ها

یکی از مسائل بسیار مهم در فضای اندیشگاهی ایران این است که چرا اندیشکده‌ها نمی‌توانند آن‌طور که باید نقش واسطه‌گری خود را ایفا کنند؟ در پاسخ باید به اقتصاد سیاسی‌ای اشاره کرد که اندیشکده‌ها مستظهر به آن هستند. عمده اندیشکده‌ها از بودجه عمومی ارتزاق می‌کنند و ناگفته پیداست دشوار می‌توانند در میدان نزاع طرف یکی از اطراف نزاع را بگیرند. لذا این منبع درآمدی موجب خنثی شدن فزاینده آن‌ها شده است. چنانچه در ادبیات آن‌ها نیز این نکته نمود پیدا کرده است؛ ادبیاتی که اعضای اندیشکده‌ها را کارشناس تلقی می‌کند و آن‌ها را از هرگونه ورود و طرفداری از یک طرف نزاع منع می‌کند. در چهارچوب این ادبیات، کارشناس می‌بایست تنها توصیه کند و به همین ترتیب است که اندیشکده نقش مهم و اساسی خود، یعنی واسطه‌گری را از دست می‌دهد.

● سیاست‌گذاری هنر است

مقاله اول دانشنامه سیاست‌گذاری آکسفورد که ترجمه نیز شده است، سیاست‌گذاری را نه علم بلکه یک هنر قلمداد می‌کند. از این منظر، سیاست‌گذاری

هنر متقاعدسازی است. لاسول نیز در اثر خود بر این نکته تأکید دارد. هنر متقاعدسازی به این معناست که تمام گفت‌وگوها و موضع‌گیری‌ها و سخنرانی‌ها نه برای بیان حقیقت بلکه برای متقاعدسازی دیگران است. بنابراین مسئله حقیقت در اینجا معنایی ندارد. از همین روست که می‌توان گفت سیاست‌گذاری در خدمت حقیقت نیست و همواره حدی از فریب در آن وجود دارد. یکی از نقیصه‌های فضای اندیشگاهی ما نیز همین نکته است که سیاست‌گذاری را علم می‌پندارد؛ حال آنکه سیاست‌گذاری یک امر کاملاً سیاسی است. در صورتی که یک نیروی اندیشکده‌ای بخواهد تغییری ایجاد کند باید یک نقشه فعالیت وسیع و طولانی مدت برای خود ترسیم کند تا ضمن اجرای این نقشه بتواند نیروهای موجود در صحنه را برای تغییر



مسئله، موضوع
سیاست‌گذاری است
و از همین رو باید گفت
که سیاست‌گذاری برای
رفع نیاز نیست؛ بلکه
سیاست‌گذاری تشخیص
و حل مسائل، معماها
یا Problem را دنبال
می‌کند. برای مثال در
مسئله آلودگی هوا،
علت‌یابی مکرر ما را به
کارخانه‌ها، خودروها و
علل مختلف می‌رساند؛
حال آنکه این علت‌یابی
مکرر تنها پاسخ دادن
به سوالات است و نه
حل معماها. حل کردن
معما متفاوت از پاسخ
به سوال است.

چندان نمی‌تواند طرح مسئله کارآمدی باشد؛ حال آنکه با یک طرح مسئله و صورت‌بندی دیگر می‌توان قائل به کارآمدی آن شد. برای مثال صورت‌بندی‌ای که نظم جهانی را در مقابل نظم منطقه‌ای قرار می‌دهد. این صورت‌بندی دو گزینه پیش رو قرار می‌دهد: یا در نظم جهانی مضمحل می‌شویم یا نظم منطقه‌ای ویژه خود را ایجاد می‌کنیم. وقتی می‌گوییم نظم منطقه‌ای به این معناست که چگونه می‌توان منافع اقتصادی ترکمنستان را به منافع اقتصادی عراق متصل کرد. چهارچوبی که بتوان آن را جایگزین چهارچوب نظم جهانی کرد. نظم جهانی ما را به سمت فروش و صادرات منابع معدنی و آب سوق می‌دهد و در ازای این صادرات کالا وارد شود. در حال حاضر نمی‌توان با نیروی صادرکنندگان نفت مبارزه کرد؛ اما برای اینکه از این نقیصه رهایی یابیم می‌توانیم چهارچوبی از منافع را به عنوان جایگزین چهارچوب کنونی منافع پیشنهاد داد. البته ناگفته پیداست که حتما در مقابل چهارچوب پیشنهادی مقاومت‌هایی صورت می‌گیرد. این مثال می‌تواند نحوه درست طرح مسئله را نمایان کند.

در این بحث همه چیز منوط به طرح مسئله کارآمد است. برخی برای دسترسی به اطلاعات، وارد دستگاه‌های دولتی و مستخدم آن‌ها می‌شوند. حال آنکه اگر طرح مسئله‌ای کارآمد صورت می‌پذیرفت، راه‌های اخذ داده و اطلاعات وجود داشت که نیازی به حضور مستقیم و رسمی در دستگاه‌های دولتی وجود نداشته باشد. برای مثال زمانی که طراح ایلاف، نظم ایلاف را مقابل نظم خام‌فروشی قرار می‌دهد، یکی از اطلاعات بایسته برای تحلیل این موضوع، کم‌وکیف صادرات و واردات و اطلاعات مربوط به واردکنندگان و صادرکنندگان است. اطلاعاتی که طبیعتاً برای کسب آن‌ها نیازی به ورود و استخدام در دستگاه‌های دولتی نیست. لذا تفسیر اطلاعات بیشتر از دسترسی به اطلاعات اهمیت دارد.

● فقدان طرح سیاسی مشخص

در مواردی شاهد این هستیم که افراد موضوعات و پیشنهادات مختلفی را دنبال می‌کنند که اساساً این پیشنهادات با یکدیگر سازگاری ندارد. ناگفته پیداست این عدم سازگاری ناشی از فقدان یک طرح سیاسی است و تبعات منفی به دنبال دارد. حتی اگر یک جریان، طرح سیاسی مشخصی داشت و بنابر اشتباه یا هر دلیل دیگر، سیاست‌های ناسازگاری را دنبال می‌کرد چندان خردی نبود؛ اما مشکل اینجاست که نیروهای در صحنه اساساً طرح سیاسی مشخصی ندارند. متأسفانه افرادی بعضاً در صحنه هستند که با همه دولت‌ها و همه مجلس‌ها همکاری نزدیک دارند. طبیعی است که با برخی دولت‌ها یا مجالس نمی‌توان همکاری کرد و با برخی دیگر باید همکاری کرد. اما برخی با تمسک به عنوان «کارشناس» به این نکته التفات ندارند. لازم به ذکر است که پیگیری یک طرح سیاسی با منطق کارفرمایی چندان سازگاری ندارد.

● درک اقتصاد سیاسی، لازمه انتخاب هدف سیاسی

برای تعیین هدف سیاسی خاص لاجرم می‌بایست یک فهم کلان از اقتصاد سیاسی جهانی، آرایش منافع و گروه‌بندی‌های مختلف داشت. برای تقریب به ذهن ذکر یک مثال لازم است. برخی گروه‌های موثر در اتخاذ تصمیم

مبنی بر برخورد خیابانی با حجاب چه درکی از اقتصاد سیاسی داشتند؟ چرا این گروه‌ها باید امنیتی‌شدن فضا را انتخاب کنند؟ ناگفته پیداست فضای امنیتی موجب کاهش مشارکت می‌شود و کاهش مشارکت همانا منجر به باقی ماندن بافت سیاسی کنونی خصوصاً در مجلس می‌شود. در این فرض شما به عنوان یک نیروی اندیشکده‌ای که هدفش افزایش مشارکت است، هر قدر هم که دل مشغول ارزش‌های اسلامی، انسانی و اخلاقی باشید، چگونه می‌توانید از برخورد خیابانی دفاع کند؟ رهبر انقلاب در حال حاضر بر افزایش مشارکت تأکید دارند پس چگونه می‌توان از این برخورد‌های خیابانی دفاع کرد؟ ناگفته پیداست که ایشان یک تحلیلگر صادق و پیچیده است و باید با دقت بسیار سیاست‌های ایشان را ارزیابی کرد.

مثال دیگر اینکه بی‌حجابی امروز متفاوت از بی‌حجابی دهه ۷۰ شمسی است؛ بی‌حجابی هم‌اکنون یک کنش کاملاً سیاسی محسوب می‌شود و ما در خیابان با کنشگران سیاسی مواجه هستیم. این سوال قابل تأمل است که آیا یک کنشگر سیاسی از جریمه نقدی یا تشهیر نگران می‌شود؟ خصوصاً در این زمینه باید بین گروه‌های پیش‌تاز و گروه‌های گرونده تفاوت قائل شد. طبیعی است که با گروه پیش‌تاز نمی‌توان این‌گونه که هم‌اکنون برخورد می‌شود، برخورد کرد.

● پیروزی در صحنه، نتیجه تشخیص درست بافت‌مندی

آن

زمانی که بافت‌مندی صحنه را درست تشخیص ندهیم لاجرم در بازی خواهیم باخت. برای مثال باید گروه‌های مختلف در قضیه حجاب و کنش و واکنش‌های آن‌ها را شناسایی کرد. برخی چنانکه گفته شد به‌رغم هزینه‌ها نسبت به کشف حجاب مقاومت می‌کنند. دسته دیگر اما چندان هم مایل به هزینه دادن نیستند، اما از کشف حجاب گروه اول، با انگیزه‌های مختلف حمایت می‌کنند. در گروه اخیر برخی انگیزه‌های دینی دارند و استقبال از گروه اول را برای خدشه‌دارنشدن تصویر عمومی از دین لازم می‌پندارند و برخی دیگر به انگیزه‌های دیگر از گروه اول استقبال می‌کنند. کوتاه نکتۀ آنکه باید به این بافت‌مندی التفات داشت و از ابزارهای لازم به‌صورت هوشمندانه استفاده کرد. متأسفانه در حال حاضر اولین گزینه، یعنی برخورد حقوقی، همواره گزینه منتخب است و ناگفته پیداست استفاده بیش‌ازحد از این ابزار از کارآمدی آن می‌کاهد. البته همه این نکات در مقام بیان روش‌شناسی کلاسیک از سیاست‌گذاری است و اینکه اساساً منطق سیاست‌گذاری چنین است. لذا این نکات الزاماً کارگر نیست. به نظر من آنچه کارگر است، سیاست است و نه سیاست‌گذاری؛ اینکه فرد برای تحقق هدف سیاسی خود استقامت داشته باشد، متحمل هزینه‌هایی همچون زندان و... بشود. لذا چندان سهل نیست. البته باید این استقامت در راستای صحیح باشد.

متأسفانه میرحسین موسوی و جریان متبوعش هوشمندی لازم را نداشتند. حال آنکه می‌توانست بعد از دوشنبه ۲۵ خرداد آن سال طرفداران خود را به آرامش دعوت کند و با تداوم کنشگری سیاسی غیرمخرب، بلوک قدرتمندی در مجلس آتی تشکیل دهد و آنچه را که خط سوم نام می‌نهاد، دنبال کند.



سیاست‌گذاری زمانی مطرح شد که گروه‌های علمی مختلف در اشکال مختلف به قدری رشد کرده بودند که متقاضی مشارکت در امور بودند و سیاست‌گذاری پاسخی به این تقاضا بود. متعاقب همین بود که هر یک از دانشمندان از علوم مختلف خود را در صحنه واجد نقش سیاسی خاص یافتند.

جای خالی نقشه راه در سیاست گذاری ایران

علی سرزعیم توضیح می دهد اندیشکده ها باید «اطلس مسائل» و «نقشه راه اجرا» را بازتعریف کنند؟

زیست بوم سیاست گذاری ایران در دهه اخیر، از حیث شناخت مسئله و تولید گزینه های اصلاحی، به نقطه ای رسیده که کمتر می توان ادعا کرد «مسئله ناشناخته ای باقی مانده است». اما در برابر انبوه راه حل های انباشته شده، یک خلا خطرناک دیده می شود: نبود نقشه راه اجرایی. جمهوری اسلامی با چالش هایی مواجه است که راه حل های آن ها بارها تدوین شده اند اما مسیر اجرا، اولویت بندی اقدامات، زمان بندی اصلاحات و سازوکار عبور از مقاومت های سیاسی، همچنان مغفول مانده است. به زعم علی سرزعی، اقتصاددان و عضو شبکه مربیان خانه اندیشه ورزان، اینجا را دقیقاً همان جایی می داند که نقش اندیشکده ها باید بازتعریف شود: از تولید نسخه های پیشنهادی، به طراحی «اطلس مسائل» و «نقشه راه قابل اجرا» برای حاکمیت. دو حلقه مفقوده ای که می تواند به جمهوری اسلامی کمک کند از وضعیت «فزون بودن راه حل ها و فقدان مسیر اجرا» عبور کند.

به باور سرزعی، اندیشکده ها دیگر نمی توانند صرفاً کارخانه تولید گزارش باشند و بایک گام به پیش، به تولید امکان اجرا یاری رسانند. این تغییر نقش، مستلزم بازنگری در ترکیب نیروها، ارتقای فهم اجرایی و شکل دادن به پیوندهای پایدار با سطوح مختلف حاکمیت است. و فقط در چنین صورتی است که اندیشکده ها می توانند تبدیل به بازوی واقعی حکمرانی شوند؛ نه صرفاً تولیدکننده گزارش هایی که در قفسه ها می ماند.

۱ عبور از مرحله تشخیص مسئله؛ ورود به مرحله معماری اجرا

چالش های اقتصاد ایران -از بحران آب و صندوق های بازنشستگی تا تورم مزمن، بیکاری و رکود- همگی بارها شناسایی شده اند و ادبیات کارشناسی درباره آن ها انباشته است. امروز مسئله اصلی، اراده سیاسی برای اجرای اصلاحات است. اما اراده سیاسی زمانی شکل می گیرد که تصمیم گیرنده بداند:

- ♦ از کجا باید شروع کند؛
 - ♦ کدام گام کم هزینه تر و فوری تر است؛
 - ♦ در هر مرحله با چه مقاومت هایی روبه رو خواهد شد؛
 - ♦ و چگونه می تواند اصلاحات را توزیع شده و کنترل پذیر اجرا کند.
- اندیشکده ها باید از سطح توصیه نامه های کلی عبور کنند و برای هر حوزه نقشه راه اصلاحات را طراحی کنند: زمان بندی، ترتیب گام ها، الزامات سیاسی و اقتصادی، و نقاط حساس اجرا. بدون این معماری، حاکمیت با «انبوهی از پیشنهادات خوب غیرقابل اجرا» مواجه است.

۲ ضرورت ترسیم «اطلس مسائل» و کشف موضوعات جدید

در کنار مسائل کلان و تکراری، حوزه های مغفول بسیاری وجود دارد که می تواند محل ورود نسل تازه اندیشکده ها باشد: از حکمرانی ورزش و لیگ های حرفه ای گرفته تا اقتصاد فضاهای فرهنگی، مدیریت شهری، اقتصاد داده و حکمرانی سلامت دیجیتال. اندیشکده ها باید «رادار مسائل جدید» باشند؛ نه بازتکرارکننده مسائل کهنه. اطلس مسائل، نمایی پویا از موضوعات ملی ایجاد می کند و سرمایه فکری کشور را سامانه مند می سازد.

۳ اراده سازی سیاسی؛ مهارتی که اندیشکده ها در آن ضعف دارند

یکی از کاستی های مهم اندیشکده های ایرانی، ناتوانی در عبور از سدهای سیاسی و بوروکراتیک است. در فضای سیاست گذاری، داشتن راه حل کافی نیست؛ باید توان «جلب اعتماد تصمیم گیر» وجود داشته باشد. اندیشکده ها باید یاد بگیرند چگونه:

- ♦ زبان مورد پذیرش سیاست مدار را به کار ببرند؛



- ♦ طرح های خود را با ملاحظات سیاسی هماهنگ کنند؛
 - ♦ روایت های قانع کننده برای بروکراسی بسازند؛
 - ♦ و حلقه های تصمیم سازی را از درون متاثر کنند.
- این مهارت، یک ضرورت حرفه ای است؛ نه امری فرعی.

۴ بازنگری در ترکیب اندیشکده ها؛ از جوان گرایی خالص تا ترکیب تجربه و انرژی

ترکیب کنونی اندیشکده ها، جوان، پرانرژی و درعین حال کم تجربه است. برای ارائه نسخه های قابل اجرا، حضور سیاستمداران و مدیران باسابقه ضروری است. در اغلب اندیشکده های معتبر جهان، پژوهشگران، دانشگاهیان و سیاستمداران مدیر تجربه دیده در کنار هم زیست می کنند. در ایران نیز لازم است:

- ♦ مدیران بازنشسته؛
- ♦ سیاستمداران باتجربه؛
- ♦ و متخصصان سابق دستگاه ها.

به اندیشکده ها ملحق شوند تا اتصال میان اندیشه و عمل برقرار شود. این حضور، خامی راه حل ها را کاهش می دهد و امکان عبور از مقاومت های اجرایی را افزایش می دهد.

۵ ورود مقطعی اندیشه ورزان به دولت؛ یک الگوی مطلوب

ورود نیروهای اندیشکده ای به دولت، اگر موقت، هدف مند و مسئله محور باشد، ظرفیت مهمی برای جمهوری اسلامی ایجاد می کند. وقتی سیاست پژوه یک حوزه وارد عرصه اجرا می شود:

- ♦ سرعت هماهنگی افزایش می یابد؛
 - ♦ هزینه اقتاع کمتر می شود؛
 - ♦ و امکان پیگیری طرح ها تقویت می شود.
- این چرخه «ورود برای حل یک مسئله» و «بازگشت برای توسعه دانش و تجربه» باید به یک سنت تبدیل شود.

۶ ضرورت شکل دهی به پیوند پایدار میان اندیشکده و دستگاه اجرایی

اندیشکده ای که هر روز موضوعی را عوض می کند، نمی تواند در هیچ نهاد حاکمیتی اعتماد و عمق ایجاد کند. تجربه جهانی نشان می دهد که هر اندیشکده باید کنار یک دستگاه بایستد، سال ها با آن کار کند و در آن حوزه مرجعیت ایجاد کند. زیست بوم اندیشکده ای ایران تنها با تخصص گرایی عمقی و رابطه بلندمدت با دستگاه ها می تواند اثرگذار شود.

۷ تامین مالی پایدار؛ شرط بقا و استقلال اثرگذاری

بدون مدل مالی مطمئن، اندیشکده ها از استمرار می افتند و نمی توانند برنامه ریزی بلندمدت داشته باشند. طراحی منابع مالی شفاف، پایدار و مبتنی بر کارفرمایی دولتی و غیردولتی مشخص، یک ضرورت ساختاری است که باید تعیین تکلیف شود.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت وگویی است که نخستین بار در پرونده ویژه «وضعیت شناسی زیست بوم اندیشه ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

گشودن حلقه‌های تصمیم؛ ماموریت مغفول اندیشکده‌ها در حکمرانی ایران

بازتعریف محمد جلال از نقش اندیشکده‌ها
در سه‌گانه تشخیص، تصمیم و اقدام در نظام مسائل ایران

یکی از گره‌های پایدار در نظام حکمرانی ایران، نه فقدان ایده و نه کمبود دغدغه، بلکه اختلال در زنجیره‌ای است که از «فهم مسئله» آغاز می‌شود و به «اقدام مؤثر» ختم می‌گردد. شکاف میان این حلقه‌ها، سیاست‌گذاری را به مجموعه‌ای از واکنش‌های ناپایدار و تصمیمات شتاب‌زده بدل کرده است. در چنین وضعیتی، اندیشکده‌ها اگر صرفاً در جایگاه تولیدکننده گزارش یا توصیه‌های بیرونی باقی بمانند، نقشی فراتر از حاشیه نخواهند داشت. مسئله اصلی، نسبت اندیشکده با فرآیند واقعی تصمیم در جمهوری اسلامی است؛ نسبتی که باید از مشاهده بیرونی به حضور درونی ارتقا یابد.

سازوکارهای دولت الکترونیک گرفته تا تنظیم مقررات و توسعه نهادی، اینجاست که اندیشکده از پژوهشکده متمایز می‌شود؛ زیرا صرفاً به توصیف بسنده نمی‌کند و برای «به‌آثرسیدن» ایده نیز برنامه دارد.

با این حال، تحقق این نقش مستلزم تغییر نسبت اندیشکده با حاکمیت است. بسیاری از آموختنی‌های سیاست‌گذاری، «رساندن» نیستند، بلکه «رسیدن» اند؛ و این رسیدن جز با ادراک حضوری از فرآیند تصمیم ممکن نمی‌شود. حضور اندیشکده‌ها در جلسات تصمیم‌گیری، حتی بدون حق رای یا مداخله مستقیم، می‌تواند سطح انتظار آن‌ها از خود و کیفیت راه‌حل‌هایشان را متحول کند.

در سال‌های اخیر، نشانه‌هایی از راهیابی اندیشه‌ورزان به بدنه دولت دیده شده است؛ مسیری که اگر به تثبیت کارشناسان مستقل و غیرسیاسی بینجامد، می‌تواند به انباشت تجربه سیاستی و اثرگذاری پایدار منجر شود. با این حال، یکی از پیش‌شرط‌های اساسی این مسیر، حل مسئله تامین مالی اندیشکده‌ها است. تا زمانی که روشن نباشد اندیشه‌ورزی یک شغل پایدار است یا فعالیت حاشیه‌ای و وابسته به تغییرات سیاسی، نمی‌توان انتظار داشت اندیشکده‌ها نقش نهادی خود را در حکمرانی جمهوری اسلامی ایفا کنند.

در نهایت، گشودن حلقه‌های تصمیم، نه با افزودن نهادهای جدید، بلکه با بازتعریف جایگاه اندیشکده‌ها در متن فرآیند تشخیص، تصمیم و اقدام ممکن است؛ جایی که اندیشه، نه در حاشیه قدرت، بلکه در هم‌نشینی انتقادی با آن معنا پیدا می‌کند.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت‌وگویی است که نخستین‌بار در پرونده ویژه «وضعیت‌شناسی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده‌ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

حکمرانی را می‌توان در سه سطح به هم پیوسته صورت‌بندی کرد: تشخیص، تصمیم و اقدام. هر اختلال در هر یک از این سطوح، کل نظام سیاست‌گذاری را از کارآمدی تهی می‌کند. در سطح تشخیص، مسئله اصلی ضعف نظام اداری کشور است؛ جایی که داده، آمار، خبر و تحلیل به درستی از یکدیگر تفکیک نمی‌شوند و اولویت‌ها در هیاهوی اطلاعات گم می‌شوند. نبود زیرساخت‌های منسجم آماری و ضعف در تحلیل داده‌ها، تشخیص را از «تحلیل مبتنی بر سناریو» به «گمانه‌زنی و واکنش» تقلیل داده است. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که اندیشکده‌ها می‌توانند با مسئله‌شناسی، ریشه‌یابی و تفکیک مسائل راهبردی از مسائل رسانه‌ای، به ارتقای کیفیت تشخیص در حکمرانی کمک کنند. اما حتی با فرض تشخیص صحیح، گره اصلی در سطح تصمیم‌گیری خود را نشان می‌دهد. تصمیم، همواره انتخاب میان چند «یا» است؛ انتخابی که مستلزم پذیرش هزینه‌ها و تبعات است. مسئله امروز نظام حکمرانی ایران، ناتوانی در اولویت‌گذاری میان گزینه‌های درست و در نتیجه، گرفتارشدن در وضعیت «بی‌تصمیمی» است. ترس از تبعات، فشارهای سیاسی و ساختارهایی که

مسئولیت تصمیم را در میان شوراها و کمیته‌ها مستهلک می‌کنند، کیفیت تصمیم را کاهش داده‌اند. در این سطح، اندیشکده‌ها می‌توانند فراتر از ارائه توصیه، با تولید مدل‌ها، ترزاها و چارچوب‌های تصمیم‌سازی، به شجاعت تصمیم کمک کنند؛ به ویژه از طریق بازگرداندن اصل «متاثرشدن تصمیم‌گیرنده از تصمیم» به ساختار حکمرانی.

سطح سوم، یعنی اقدام، جایی است که فاصله میان عزم و اجرا آشکار می‌شود. بسیاری از تصمیمات، نه به دلیل نادرستی، بلکه به دلیل فقدان زیرساخت‌های نهادی، نرم‌افزاری و تنظیم‌گری به نتیجه نمی‌رسند. در این سطح، نقش اندیشکده‌ها می‌تواند به امکان‌سازی برای دولت گسترش یابد: از طراحی





بحران تصمیم‌سازی در جمهوری اسلامی؛ چرخه‌ای از بحران تا بحران

محمد امینی رعایا تحلیل می‌کند که چگونه فقدان اندیشکده‌های کارآمد، ساختارهای ناکارآمد تصمیم‌گیری و منابع مالی محدود، مانع شکل‌گیری سیاست‌های راهبردی و تصمیمات ریشه‌ای در ایران می‌شوند.

محمد امینی رعایا، مؤسس و مدیر اندیشکده اقتصاد مقاومتی، بر این تحلیل است که تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران با چالش‌های ساختاری و نهادی گسترده‌ای مواجه است؛ ساختاری که به جای تسهیل تصمیم، زمینه بی‌تصمیمی و حل مقطعی مسائل را فراهم کرده است. طبق تجربه وی اندیشکده‌ها و پژوهشکده‌های موجود نه تنها قادر به تولید سناریوها و راهکارهای عملیاتی برای تصمیم‌گیرندگان نیستند، بلکه با فقدان منابع مالی و تمرکز بر مقاصد غیرمأموریت‌محور، از نقش واقعی خود دور مانده‌اند. این وضعیت باعث شده که تصمیمات کلان کشور یا به بحران کشیده شوند یا با کیفیت پایین و دقیقه‌نودی اتخاذ شوند و ریشه مشکلات به تعویق بیفتد. از ایده حکمرانی تا ساختارهای تصمیم‌گیری و تربیت نیروی متخصص، هر بخش از این چرخه نشان‌دهنده ناکارآمدی سیستم فعلی است و ضرورت ایجاد اندیشکده‌های واقعی و پایدار، که بتوانند برای حال و آینده کشور سناریو و راهکار تولید کنند، بیش از پیش احساس می‌شود.

● مسئله پیچیده تصمیم‌گیری

تصمیم‌گیری، مسئله پیچیده‌ای است. رشد قارچ‌گونه اندیشکده‌ها نیز به سطحی‌تر شدن راهکارهایی که به تصمیم‌گیران ارائه می‌شود دامن زده است. یعنی تصور می‌شود با صرف تأسیس اندیشکده، می‌شود به راهکار رسید؛ درحالی‌که مسئله پیچیده‌تر و عمیق‌تر است. متأسفانه در کشور اندیشکده به معنای واقعی نداریم یا بهتر است بگوییم اندیشکده‌های واقعی در کشور ما به اندازه تعداد انگشتان یک دست هم نیستند؛ اندیشکده‌هایی که واقعا کار تصمیم‌سازی را باکیفیت انجام دهند و بتوانند هدفی را که دارند محقق کنند.

● تصمیمات بی‌کیفیت دقیقه‌نودی!

حال قدری عقب‌تر از اندیشکده برویم. ما دائما مشاهده می‌کنیم که تصمیمی در کشور گرفته نمی‌شود و اتخاذ تصمیمات به کارگروه، ستاد و شورا محول می‌شود. متأسفانه در آنجا هم تصمیماتی گرفته نمی‌شود و مسائل پیچیده و بحرانی می‌شود. وقتی مسائل بحرانی شد، تصمیم‌گیرنده‌ها دور هم می‌نشینند و تصمیم بی‌کیفیتی می‌گیرند چون کار به بحران و فوریت رسیده است. این تصمیم، تنها نتیجه‌ای که دارد این است که در بهتری

حالت مسئله را به صورت مقطعی درمان می‌کند اما کار به صورت ریشه‌ای حل نمی‌شود. مع‌الاسف، ما آنقدر تصمیم نمی‌گیریم تا وارد بحران می‌شویم و سپس، یک تصمیم سطحی می‌گیریم و درمان مشکل را چند سال یا چند ماه به عقب می‌اندازیم. این فرآیند مدام و به صورت چرخه‌ای تکرار می‌شود. برای همین است که مسائل کشور پایدار می‌مانند و ریشه‌ای حل نمی‌شوند.

● ریشه‌های تصمیمات بی‌کیفیت

مسئله پیش‌گفته سه عامل و ریشه دارد: «ایده حکمرانی»، «فقر تصمیم‌سازی» و «ساختارهای تصمیم‌گیری». «ایده حکمرانی» یعنی دولتی که روی کار می‌آید، باید بداند که چه کاری می‌خواهد انجام دهد، سمت و سوی او چه جهتی دارد و به کجا نگاه می‌کند. در این جهت‌گیری، کار اصلی دولت که می‌خواهد با توجه به آن و مانند لوکوموتیو، بقیه کارها را به دنبال خود بکشد، چیست؟ شما در کشور برای همه کارها می‌توانید برنامه‌ریزی کنید و برنامه‌های توسعه و سند تحول بدهید ولی همه می‌دانیم که این برنامه‌ها درگیر مسائل مختلف می‌شوند و پیش نمی‌روند. تنها مسائلی حل می‌شوند که طرح اولویت‌دار یا کارویژه دولت باشد. برای مثال تمام کارها در دولت یازدهم و دوازدهم با توجه به کلان‌پروژه برجام



شرایط به گونه‌ای است که تصمیم‌گرفتن هزینه دارد و تصمیم‌نگرفتن هزینه‌ای ندارد. ساختار تصمیم‌گیری ما برای «تصمیم‌نگرفتن» ساخته شده است. برای اینکه مسئله‌ای حل شود، یک سلسله شورا و ستاد ایجاد شده است. فلسفه شورا چیست؟ شورا برای این است که همه اهالی مرتبط با یک مسئله مهم، دور هم بنشینند و یک تصمیم همه‌جانبه و سریع گرفته شود. این یک هدف بسیار خوب و لازم است. اما در عمل چه اتفاقی افتاده است؟ این شوراها به موقعیت‌هایی برای تصمیم‌نگرفتن تبدیل شده‌اند. چراکه اولاً اگر هر تصمیمی هزینه دارد. ثانیاً این ترکیب آتقدر بزرگ شده است که بُرندگی ندارد. یا تصمیم گرفته نمی‌شود یا اگر هم اجماعی بشود، مسئله‌ای حل نمی‌شود چون جمع‌بندی اجماعی معمولاً خنثی است. و ثالثاً این شوراها، معمولاً تصمیم درستی نمی‌گیرند. مسئله سوم «فقر تصمیم‌سازی» است. فرض کنیم که دولت ایده حکمرانی هم داشته باشد، باید سناریویی روی میز دولت باشد تا بگوید شما چه کاری را چه‌طور انجام بدهید. در پس هر تصمیم سولاتی ایجاد می‌شود که باید برای آن‌ها پاسخ داشته باشیم. راه‌حل داشتن برای مسائل پیش‌آمده هم دینامیک مسئله را حل می‌کند و هم در فضای تعارض اهداف، به ما کمک می‌کند که بتوانیم اهداف متعدد را محقق کنیم. اگر یک هدف داشته باشیم، محقق کردن آن کاری ندارد؛ مسئله این است که در سطح کلان، آتقدر مسائل پیچیدگی دارد که باید بتوانیم برای همه آن‌ها پاسخی بسازیم.

پیش می‌رفت و همگی با آن هماهنگ می‌شدند. این باعث شده بود که آن دولت کاملاً منسجم و هدفمند باشد. هرچند ما سمت و سوی آن دولت را قبول نداشتیم اما نمی‌توان انسجام و هدفمندی آن را انکار کرد. دولت آقای احمدی‌نژاد، مسئله عدالت و کلان‌پروژه‌هایی چون مسکن مهر و مسئله یارانه‌ها را مطرح کرد. تقریباً تمام دولت براساس این مسائل صورت‌بندی شده بودند. وقتی شما پروژه یا اولویت مشخص می‌کنید، باید به میزانی که این پروژه یا اولویت مهم است به آن بها بدهید. مهم این است که شما باید در ابتدا ایده حکمرانی داشته باشید. ایده حکمرانی یعنی جهت نگاه دولت که این جهت باید از ابتدا مشخص باشد.

ایده حکمرانی، درحقیقت گفت‌وگو میان حاکم بر یک دولت است که به کار عملیاتی و ملموس و طرح‌های اولویت‌دار مشخص تبدیل شده باشد. یعنی همه بدانند که اولویت دولت چه کارهایی است و انرژی دولت باید متمرکز بر چه کاری باشد. هدفمندی یارانه‌ها، مسکن مهر و برجام واقعا کارهای بزرگی بودند که سازوکارهای اداره کشور را تغییر دادند. اینجا ما در مورد مبنا یا درستی و نادرستی و نتیجه آن‌ها صحبت نمی‌کنیم، مهم آن است که آن دولت‌ها با این کلان‌پروژه‌ها برای خود جهتی ملموس مشخص کرده بودند. پس در حوزه تصمیم‌گیری باید ایده‌ای وجود داشته باشد. حتی اگر آن ایده بی‌کیفیت هم باشد، برای به حرکت درآوردن سیستم ضروری است.

موضوع بعدی «ساختارهای تصمیم‌گیری» است. الان در کشور

● پژوهشکده‌های دانشگاهی ناکارآمد

مسئله پژوهشکده‌ها و مجموعه‌های فکری که وابسته به دانشگاه‌ها هستند، تولید حرف یا سناریوی عملیاتی برای کشور نیست. یکی از کارهای آن‌ها باید پژوهشی باشد که در نهایت کاربرد داشته باشد و نتایج آن به کار بیاید. اما هیچ کسی تا به امروز به این سمت حرکت نکرده است. چون مسئله پژوهشکده و دانشگاه خیلی شفاف است و آن تولید علم و گسترش مرز دانش است. روند مقاله‌نویسی و ارتقای شغلی در دانشگاه هم با توجه به شکاف‌ها و مشکلات و مسائل کشور پیش نمی‌رود و اساتید و دانشجویان هر مسئله‌ای را که بخواهند پیش می‌برند. لذا مسئله دانشگاه و پژوهشکده دانشگاهی در ایران لزوماً حل مسائل کشور در سطح تصمیم‌گیری نیست. این ساختار باعث شده است که خروجی نظام پژوهشی دانشگاهی ما طبیعتاً به کار تصمیم‌گیر و مجری نیاید، مگر اینکه عده‌ای دغدغه خاصی داشته باشند یا شخصاً بخواهند سراغ حل مسائل کشور بروند. در غیر این صورت با دانشگاه و پژوهشکده، به صورت سیستمی به سمت حل مسائل کشور نمی‌رویم و نخواهیم رفت. ما در ایران پول دانشجو، استاد و همه موارد را می‌دهیم و نظام ارتقا را هم مبتنی بر مقاله قرار داده‌ایم. بنابراین دانشجو برای دنیا تولید علم می‌کند و پول آن را هم ما می‌دهیم. اما در تجربه سایر کشورها به استاد می‌گویند که باید پروژه‌ای بیاورید که محل اصلی ارتزاق شما باشد. اگر می‌خواهید دانشجو هم بیاورید، باید از محل درآمد پروژه به او حقوق بدهید.

● پژوهشکده‌های دستگاهی ناکارآمد

در دستگاه‌ها با وجود تعداد زیاد پژوهشکده، مسئله‌ای حل نمی‌شود. اینجا دو نوع مسئله وجود دارد: یا مسائلی که به آن می‌پردازند بسیار خرد و جزئی است و در حل مسائل کلان کمک شایانی نمی‌کند یا فرد به خاطر رسمی شدن و جایگاه اداری داشتن در پژوهشکده مشغول به کار می‌شود. رسمی شدن او وابسته به این است که بتواند پژوهش‌های بیشتری انجام بدهد و این باعث می‌شود که پروژه‌های متعددی تعریف کند و افرادی مختلفی را جذب کند. پژوهشکده‌های دستگاهی، تعداد زیادی هیئت علمی دارند و پروژه‌های بسیاری تعریف کرده‌اند که هیچ‌کدام ناظر به مسائل واقعی و جدی نیست.

● فقدان متولی تامل راجع به آینده

با توجه به وضعیت پیش‌گفته، چه کسی و کجا باید به مسائل جدی کشور و مسائلی که در پنج یا بیست سال آینده قرار است پیش بیاید، فکر کند؟ چه کسی باید به مسائل آینده فکر کند و سناریو روی میز بگذارد؟ مثلاً چه کسی باید راجع به جنگ اوکراین پژوهش کند و رفتار کشور در پنج سال آینده را تعیین کند؟ هیچ‌کس شغلش این نیست! اگر هم کسی حرفی زده باشد، سیستمی نیست. ساختاری نداریم که راجع به این مسائل تصمیم‌سازی انجام دهد و این کار را به عنوان یک شغل جدی پی بگیرد.



تصمیم‌گیری، مسئله پیچیده‌ای است. رشد قارچ‌گونه اندیشکده‌ها نیز به سطحی‌تر شدن راهکارهایی که به تصمیم‌گیران ارائه می‌شود دامن زده است. یعنی تصور می‌شود با صرف تاسیس اندیشکده، می‌شود به راهکار رسید؛ درحالی‌که مسئله پیچیده‌تر و عمیق‌تر است. متأسفانه در کشور اندیشکده به معنای واقعی نداریم یا بهتر است بگوییم اندیشکده‌های واقعی در کشور ما به اندازه تعداد انگشتان یک دست هم نیستند؛ اندیشکده‌هایی که واقعا کار تصمیم‌سازی را با کیفیت انجام دهند و بتوانند هدفی را که دارند محقق کنند.

● مسئله مهم منابع مالی اندیشکده

چنانکه گفته شد در پژوهشکده دانشگاهی، شغل افراد مقاله‌دادن و تولید علم است و از این شغل حل مسئله در سطح تصمیم‌گیری بیرون نمی‌آید. پس سازوکاری نیاز است که به صورت دینامیک، وظیفه حل مسئله داشته باشد. مهم‌ترین مسئله این سازوکار، تامین مالی است. دنیا این مسئله را با احزاب حل کرده است و ما چون احزاب نداریم، باید مسئله را از جای دیگری دنبال کنیم. در سایر کشورها احزاب با تاسیس اندیشکده ذیل یک نظام فکری، به رقابت با سایر احزاب و حل مسائل می‌پردازند. این اندیشکده‌ها به احزاب یادشده وابسته هستند و منابع مالی آن‌ها نیز از محل همان حزب تامین می‌شود. مهم‌ترین مسئله تصمیم‌سازی در کشور، منابع مالی است. وقتی منابع مالی در حزب تامین شد، اندیشکده تشکیل می‌شود. آدم‌هایی که قبلاً در قدرت بودند، در احزاب هستند و مسائل روز را بررسی می‌کنند. این ساختار به طور مستقل متولی تولید حرف، محتوا و سناریو برای تصمیم‌گیرندگان است. در این چهارچوب، مقام سیاسی به این می‌نگرد که کدام سناریو با شعارهای او همسو است تا آن را انتخاب می‌کند.

ما در ایران این سازوکار را نداریم؛ چراکه در پی آن مدل از حزب‌داری نبوده‌ایم. در فقدان گروه‌های سیاسی که شناسنامه درستی ندارند، افراد هزاران شعار می‌دهند و فردای آن، گروه سیاسی خویش را عوض می‌کنند. برخی افراد هم مشخص نیست متعلق به کدام گروه سیاسی هستند. این‌ها به هر شیوه‌ای هم عمل بکنند، دردی را دوا نمی‌کنند.

● اندیشکده؛ محل انباشت نیرو و فکر

مسئله اساسی ما این است که در جمهوری اسلامی، چه کسی قرار است بلندمدت فکر کند و برای مسائل سناریوی عملیاتی و تصمیم عملیاتی روی میز تصمیم‌گیر بگذارد؟ اینجاست که با این واقعیت مواجه می‌شویم که اندیشکده‌ای برای این کار نداریم و اگر هم داریم، ۳ تا ۴ اندیشکده هستند که در حال تصمیم‌سازی با چنین کیفیتی هستند. اندیشکده یک تشکیلات و سازمانی است که باید انباشت نیرو و فکر داشته باشد، یعنی یک فکر باید پروارنده بشود، مرتباً اصلاح شود، به مرور زمان بهبود پیدا کند و با فضای واقعی هم در ارتباط باشد. در نهایت این اندیشکده می‌تواند یک طراحی برای آینده و افق بلندمدت داشته باشد. در تمام دنیا، دستگاه حکومتی برای حال تصمیم می‌گیرد و آن کسی که به صورت بلندمدت فکر می‌کند، اندیشکده است. تقریباً در هیچ‌جای کشور چنین چیزی وجود ندارد.

● الگوی تامین مالی اندیشکده‌های پروژه‌نگیر!

اندیشکده در ایران جایی است که نظام داخل آن بر مبنای تشکیلات شکل گرفته باشد. نیروها باید در این تشکیلات تربیت شوند و سپس به چرخه حکمرانی کشور اضافه شوند. ثانیاً، در اندیشکده افکار باید بهبود پیدا

در حال حاضر این جایگاه وجود ندارد. شغل پژوهشکده به شغلی شبیه به کارمندی بدل شده است؛ شغلی که حیات خود را از توزیع پول نفت می‌گیرد. این نظام کارمندی، کارکردی ندارد.

● مرز میان اندیشکده و پژوهشکده

«رسیدن به نتیجه»، تفاوت اصلی کار نظام اندیشکده‌ای و پژوهشکده‌ای است. در پژوهشکده مطالعه ادبیات و نظریات نقطه پایان کار است. حال آنکه اندیشکده معتقد است که نقطه پایان کار پژوهشکده نقطه آغاز کار اندیشکده است. نیروی اندیشکده‌ای در چنین فضایی باید رشد و عمق پیدا کند، شروع به پیگیری کردن بکند و به پاسخ برسد. ممکن است این نیرو پنج سال یک موضوع را پیگیری کند و به نتیجه‌ای نرسد و این طبیعی است؛ زیرا عواملی چون فضای سیاسی و شرایط کشور در حصول نتیجه مهم هستند. هر مسئله فرآیندی دارد که ممکن است به طول بیانجامد یا اساساً به نتیجه نرسد. خروجی اصلی این کار، نیرویی است که در حال رشد است و در ادامه به صورت بالقوه می‌تواند مسئولیتی را در کشور داشته باشد.

● تربیت نیروی غیر ماموریت‌محور در کشور

مسئله دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که در کشور تربیت نیرو به صورت ماموریت‌محور پیش نمی‌رود. این اتفاق باعث می‌شود نخبه ما اصلاً رشد نکند. بخشی از بدنه‌ای که در سطوح بالای مدیریتی بالا می‌آیند، نیروهای تابع افراد بزرگ دیگری هستند و سابقه و تخصصی ندارند. یعنی نظام تولید و تربیت نیروی ما برای حکمرانی هم مختل شده است.



مسئله اساسی ما این است که در جمهوری اسلامی، چه کسی قرار است بلندمدت فکر کند و برای مسائل سناریوی عملیاتی و تصمیم عملیاتی روی میز تصمیم‌گیر بگذارد؟ اینجاست که با این واقعیت مواجه می‌شویم که اندیشکده‌ای برای این کار نداریم و اگر هم داریم، ۳ تا ۴ اندیشکده هستند که در حال تصمیم‌سازی با چنین کیفیتی هستند.

بکند و متمرکز بشود. الان اندیشکده‌ها اصلاً منابع مالی ندارند که بخواهند تامین نیرو کنند. الگوی تامین مالی اندیشکده باید این‌طور باشد که پروژه نگیرد. اندیشکده باید نظام فکری داشته باشد و براساس آن خط فکری هم باید منابع خود را تامین کنند. در جمهوری اسلامی نباید هزاران اندیشکده داشته باشیم. باید نظام اندیشکده‌ای را به گونه‌ای شکل دهیم که هم نیروی انسانی و هم فکر تولید کند. این نهاد باید پایدار باشد و بتواند خود را بهبود دهد. تصمیم‌گیری اصولاً یک فرآیند به روزشونده، یادگیرنده و به مرور زمان است. مرتباً باید اصلاح، تکمیل و تقویت بشود. اکنون مسئله فقر تصمیم‌سازی در کشور، در این نقطه گیر کرده است که هیچ سازوکاری برای تصمیم‌سازی به روز در کشور انجام نمی‌شود و کشور هیچ هزینه‌ای برای آن نکرده است. برای همین است که هیچ حرفی روی زمینی هم از اندیشکده‌های موجود تولید نمی‌شود. آن نوعی از تصمیم‌سازی درست است که دغدغه‌های تصمیم‌گیر در آن دیده شده باشد. اندیشکده‌ای در حال تصمیم‌سازی است که کاملاً در مرز مسائل است و براساس آن تولید فکر می‌کند.

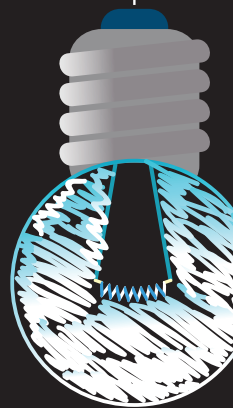
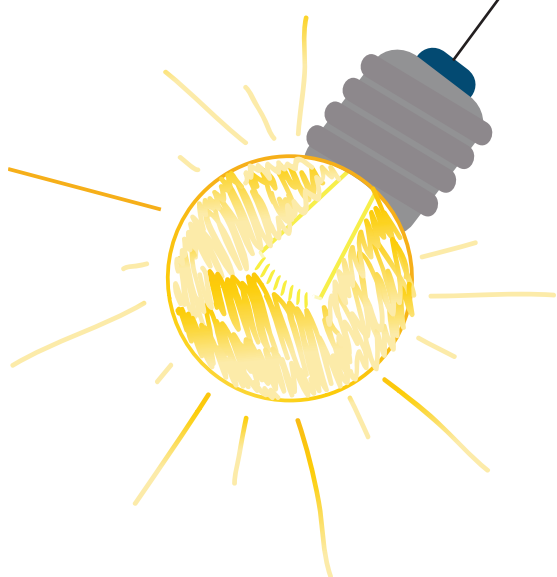
با صحنه‌ای که بنده ترسیم کردم، مهم‌ترین مسئله

نظام تصمیم‌سازی در کشور، ایجاد چند اندیشکده بزرگ و کارآمد در تصمیم‌سازی و تامین مالی آن‌هاست. حاکمیت باید به این جمع‌بندی برسد که پنج اندیشکده واقعی می‌خواهیم که برای کشور فکر کنند و هر دولتی هم روی کار آمد، این‌ها قوه فکر باشند. حالا ممکن است که رویکردهای مختلفی هم داشته باشند ولی باید به یک تصمیم واحد برسیم که کسانی باشند که شغلشان «تصمیم‌سازی» برای حال و آینده کشور باشد. متأسفانه





حل مسئله



این فصل به نقش اندیشکده‌ها در پرکردن شکاف میان شناخت مسئله و تصمیم سیاسی می‌پردازد؛ جایی که اندیشه باید به سیاست ترجمه شود. تمرکز این بخش بر ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و آسیب‌شناسی عملکرد اندیشکده‌ها در ایران است؛ از تولید دانش مسئله‌محور تا امکان اثرگذاری واقعی بر فرآیندهای سیاست‌گذاری. اندیشیدن به حل مسئله، پرسش‌های متعددی را رقم می‌زند: اندیشکده‌ها چگونه می‌توانند از حاشیه‌نشینی تحلیلی عبور کنند و به بازیگری موثر در حل مسائل پیچیده جمهوری اسلامی ارتقا یابند؟

منطق کارشناسی اندیشکده‌ای؛ در میانه پوپولیسم عدالت خواهانه و تکنوکراسی غرب گرایانه

اسماعیل نوده فراهانی، مهم ترین مانع تحقق کارکرد اندیشکده‌ها را ساده سازی مسائل و اتکای صرف به ابزارهای فناورانه و آینده پژوهی می‌داند.

در سال های پس از انقلاب اسلامی، ایران با پرسش بنیادینی درباره اداره کشور مواجه شد: چگونه می‌توان میان تعهدات ایدئولوژیک، الزامات توسعه اقتصادی و پیچیدگی های اجتماعی تعادل ایجاد کرد؟ پاسخ های اولیه، عمدتاً در چارچوب عدالت خواهی و تکنوکراسی غرب گرا شکل گرفت؛ جریاناتی که گاه با واقعیات جامعه ایرانی فاصله داشتند و گاه با نهادهای حاکمیتی در تعامل بودند. در این مسیر، اندیشکده‌ها به عنوان نهادهایی که می‌توانستند به دور از نزاع های سیاسی، به تحلیل کارشناسی و راهبردی مسائل بپردازند، ظهور یافتند و با هدف ایجاد هم افزایی میان تخصص فنی، علوم انسانی و سیاست گذاری، به سرمایه ای راهبردی برای کشور تبدیل شدند.

اسماعیل نوده فراهانی، معاون دفتر مطالعات فرهنگی مرکز پژوهش های مجلس، با مرور تاریخچه شکل گیری اندیشکده‌ها و جریان های عدالت خواه در ایران، به محدودیت ها و چالش های آن ها در اثرگذاری واقعی، تعامل با جامعه و نقش آفرینی در سیاست گذاری می‌پردازد. فراهانی بر اهمیت روایت علمی و تحلیلی از واقعیات های اجتماعی و اقتصادی تاکید دارد و هشدار می‌دهد که ساده سازی مسائل پیچیده یا اتکای صرف به ابزارهای فناورانه و آینده پژوهی، می‌تواند اثرگذاری اندیشکده‌ها را کاهش دهد و کشور را از مسیر واقعی توسعه و خودتکایی دور سازد.

طبق باور وی، اندیشکده‌ها زمانی موفق خواهند بود که با درک عمیق رفتار اجتماعی، توجه به ذی نقش های جامعه و بهره گیری از روایت های معتبر علمی، مسیر سیاست گذاری را روشن کنند؛ راهی که هم به پیشرفت کشور کمک می‌کند و هم از انحراف گفتارهای عوام گرایانه یا وابسته به الگوهای خارجی جلوگیری می‌کند. این مقدمه، چشم اندازی تحلیلی از جایگاه اندیشکده‌ها در ایران امروز و اهمیت آن ها در شکل دهی به گفتار سیاسی و مدیریت ملی ارائه می‌دهد.

● تبار اندیشکده در ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، نیروهای مکتبی مرکب از فقها، نظامیان و سایر افراد مربوطه تعیین کنندگان امور کشور بودند. در مقطع جنگ تمامی امور بر محور جنگ بوده و حوزه های رفاهی و معیشتی و به تعبیری تقویت پشت جبهه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. با پایان یافتن جنگ، این سوال جدی مطرح شد که اساساً چگونه می‌توان کشور را اداره کرد؟ پاسخ های مختلفی به این پرسش داده می‌شد؛ اما تقارن این مقطع با فروپاشی شوروی، لطمه ای به دیدگاه های مبتنی بر برابری و عدالت خواهی وارد کرده بود. همه این وقایع، کشور را

به سمت اتخاذ سیاستی جدید متمایل کرد.

در این مقطع متخصصانی که حول مرحوم هاشمی رفسنجانی و عمدتاً هم فارغ التحصیل دانشگاه های آمریکایی بودند، بی آنکه نسبتی با فضای جامعه ایرانی داشته باشند، دیدگاه هایی راجع به پیشرفت و تولید اتخاذ کردند که با این فضا چندان سازگاری نداشت و همچنین عمدتاً پیشران تولید را «سرمایه گذاری» می‌پنداشتند. این جریان در دوره اصلاحات به صورت صریح تر خودنمایی کرد؛ به این ترتیب که پیش تر عمدتاً به حوزه های اقتصادی اکتفا می‌کرد، اما در دوره اصلاحات، «ساخت سیاسی» و «ساخت فرهنگی» را نیز موضوع توسعه قرار دادند. برای مثال همه مشکلات را در



بیش‌ازپیش تقویت شد. نهادی که از حدی استقلال نسبت به مجلس برخوردار بود. برخلاف مرکز تحقیقات قوه قضاییه و مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری که هر یک تابع سیاست کلی نهادهای متبوع خود بودند و هستند.

موضعی که هر یک از این دو نهاد، یعنی ایتان و مرکز پژوهش‌های مجلس پیدا کردند این مسئله را به ذهن متبادر کرد که کجا می‌توان به نحوی اصولی و غیرایدئولوژیک، به معنای عدم درگیری با بنیان‌ها، پیشرفت را دنبال کرد؟ پاسخ این سوال، «مراکز پژوهشی» و «اندیشکده‌ها» بودند. همین لحظه تاریخی بود که نظام به این نهادها به مثابه یک سرمایه نگریست و در این حوزه سرمایه‌گذاری کرد و مجموعه‌های مشابهی در دانشگاه‌های شریف و امیرکبیر با محوریت نیروهای عدالت‌خواه شکل گرفت. این نیروها از سوی نهادهای نظام مورد حمایت قرار گرفتند؛ چراکه هم به پیشرفت نظام کمک می‌کردند و هم در بازی گفتارهای علوم انسانی که از جنس براندازی و معارضة با نظام سیاسی بودند، قرار نمی‌گرفتند. چهره‌های شاخص این جریان در لایه‌های مدیریتی و اقتصادی سیدمرتضی فیروزآبادی و در لایه فرهنگی آن صادق شهبازی بودند.

چنانچه ملاحظه می‌شود عمده تمرکزها هنوز در دانشگاه‌های فنی همچون شریف و امیرکبیر است و گفتارهای اندیشکده‌ای کمتر به فضای علوم انسانی رسوخ می‌یابد. از همه هولناک‌تر اینکه در دانشگاه علامه طباطبایی به عنوان بزرگ‌ترین دانشگاه علوم انسانی و در رشته‌های خط مشی

صورت برقراری ساختار دموکراتیک - به معنای کامل کلمه - رفع شده تلقی می‌کردند. بنابراین نقطه عزیمت را، عمدتاً توسعه سیاسی می‌پنداشتند. در این زمان بود که حکومت نسبت به این طرح از توسعه احساس مشکل کرد و آن را ناسازگار با ساختار حکومت پنداشت.

به دنبال شکل‌گیری جریان فوق که از صندوق رای نیز بیرون آمده و تنش‌هایی را ایجاد کرده بود، گفتار و گفتمانی ذیل عنوان «عدالت‌خواهی» با حمایت رهبر انقلاب شکل گرفت. جریانی که در تریبون‌های مختلف پرچم‌دار عدالت‌خواهی بودند؛ از جمله افراد شاخص این جریان آقای حسن رحیم‌پور ازغدی بود. با پایان یافتن دوران اصلاحات، افراد متعلق به جریان عدالت‌خواهی که عمدتاً در دانشکده‌های فنی تحصیل کرده بودند وارد در صحنه جامعه شدند. تامل راجع به نحوه پرداختن به این سوال که «چگونه می‌توان کشور را اداره کرد؟» منجر به تاسیس مجموعه‌ای به نام «ایتان» شد. ساختار فکر این جریان، فرهنگی است و رئیس‌جمهور و وزرای برآمده از آن فارغ‌التحصیل علم و صنعت هستند. این جریان خصوصاً با طرح ایده «مسکن مهر» در میانه یکی از بحران‌های اساسی کشور، یعنی بحران مسکن بیش‌ازپیش مطرح شد.

به موازات دولت، در مجلس نیز آقایان حداد عادل و سپس لاریجانی زمام ریاست مجلس را به دست گرفتند و در این دوران اختلاف‌نظرهای بسیاری مابین دولت و مجلس شکل گرفت. در مقابل «ایتان» در دولت، «مرکز پژوهش‌های مجلس» که نهادی موجود در ساختار مجلس بود،

اندیشکده‌ها مشخص و خط‌وربط آن‌ها با هر یک از احزاب روشن است. حال آنکه در ایران این‌گونه نبوده و این، خود موجب رواج ادبیات کارشناسی غیرسیاسی و خنثی شده است.

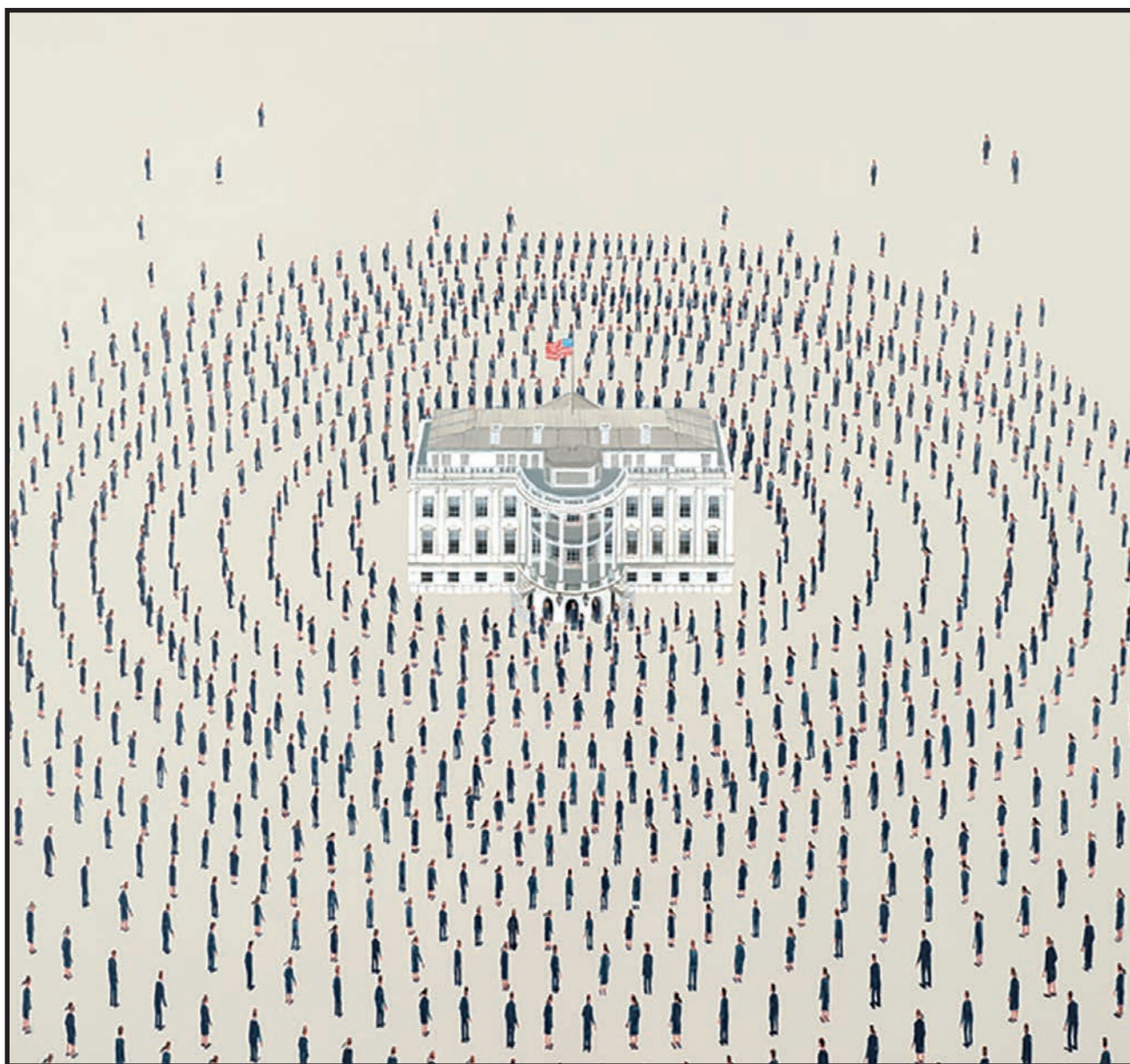
● راهکارهای دیده‌شدن و اثرگذاری

متأسفانه در زمینه دیده‌شدن و اثرگذاری اندیشکده‌ها، از سوی مسئولان کم‌توجهی و کم‌لطفی وجود دارد. مسئولان عمدتاً هیچ‌گونه نیازی به بررسی دیدگاه‌های دیگر و ارائه توضیح نسبت به دیدگاه‌های خود احساس نمی‌کنند. این وضعیت موجب می‌شود که نیروهای اندیشگاهی اثرگذاری خود را منوط به ورود به نهادهای حاکمیتی بدانند و ورود افرادی همچون آقایان ایزدخواه و خاندوزی به مناصب حاکمیتی موید این ادعاست. برای ورود به نهادهای حاکمیتی رویکردهای مختلفی وجود دارد.

و سیاست‌گذاری عمومی چنین گفتارهایی چندان جایی ندارد. می‌توان گفت که هیچ‌گاه جریان عدالت‌خواه نیز در این دانشگاه هیچ جایگاهی نداشته و ندارند. عمده دانشجویان متعلق به این جریان که دانشجوی دانشگاه علامه هستند نیز دغدغه‌های خود را در فضاهای بیرون از دانشگاه دنبال می‌کنند.

● اندیشکده‌ها در آمریکا

در ایران عمده فضاهای اندیشگاهی با حمایت و هدایت بخش‌های حاکمیتی آغاز به کار کرده‌اند و در راستای وظایف آن‌ها هستند، حال آنکه در ایالات متحده اندیشکده‌ها عمدتاً با احزاب کار کرده‌اند و به آن‌ها خدمت ارائه می‌دهند. این تفاوت در منشأ و منبع، موجب تفاوت در جنس فعالیت‌ها می‌شود. به این معنا که در این کشور موقعیت سیاسی هر یک از این





در ایران عمده فضاهای اندیشگاهی با حمایت و هدایت بخش‌های حاکمیتی آغاز به کار کرده‌اند و در راستای وظایف آن‌ها هستند، حال آنکه در ایالات متحده اندیشکده‌ها عمدتاً با احزاب کار کرده‌اند و به آن‌ها خدمت ارائه می‌دهند. این تفاوت در منشا و منبع، موجب تفاوت در جنس فعالیت‌ها می‌شود. به این معنا که در این کشور موقعیت سیاسی هر یک از این اندیشکده‌ها مشخص و خط‌وربط آن‌ها با هر یک از احزاب روشن است. حال آنکه در ایران این‌گونه نبوده و این، خود موجب رواج ادبیات کارشناسی غیرسیاسی و خنثی‌شده است.

حرفه‌ای اشاره دارد و اینکه این قشر از عمده افرادی هستند که بی‌خانمان‌های آینده را تشکیل می‌دهند. نیروهای اندیشکده‌ای از جنس اندیشکده‌های مستقر در دانشگاه‌های فنی بی‌آنکه به ابعاد اجتماعی پیشنهادات خود توجه کنند، پیشنهاداتی همچون سربازی حرفه‌ای را مطرح می‌کنند و این موضوع از سوی جریان عدالت‌خواه نیز ترویج می‌شود. حال آنکه اساساً به این توجه نمی‌شود که در صورت اجرایی شدن این پیشنهادات، چه تبعاتی گریبان‌گیر کشور خواهد شد.

● آموزش روبنا و شکل؛ یکی از سرچشمه‌های مشکلات

در برخی رشته‌ها که وجه ابزاری دارند، صرف آموزش استفاده از این ابزار کفایت می‌کند؛ مانند روزنامه‌نگاری که به چگونگی نگارش خبر و اطلاع‌رسانی می‌پردازد. اما در رشته‌هایی همچون علوم سیاسی و اجتماعی، وجه ابزاری بودن کم‌رنگ‌تر بوده و نیاز است که دانشجوی به فراتر از اشکال و روبناها و قالب‌ها مسلط باشد. متأسفانه در نهاد دانشگاه عمدتاً شکل آموزش داده می‌شود و محتوا کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و از همین رو توشه محتوایی فارغ‌التحصیلان دانشگاه چندان قابل توجه نیست. البته ناگفته پیداست که این تمرکز بر شکل، خود ناشی از برداشتی محتوایی است. برای مثال اینکه در همه موارد همواره جویای ذی‌نفعان یک موضوع باشیم، خود ناشی از یک مبناست. البته منافع، سطوح مختلف دارد. برای مثال در اقتصاد خرد، منافع فرد موضوع است. برخلاف سطوح میانی و کلان که به ترتیب منافع حزبی و منافع ملی مطرح می‌شوند. این تقسیم‌بندی است که در علوم سیاسی و به تبع آن سیاست‌گذاری مطرح شده است.

● مردم، عناصر فراموش‌شده یا عناصر ذی‌نقش؟

برای مثال در مورد قانون‌گذاری راجع به فضای مجازی، ذی‌نفعان مشخص هستند و ذی‌نفع برجسته در این معادله عبارت است از سکوهای اجتماعی و خدمات‌رسانی. طبیعی است که چند ده میلیون ایرانی در جریان این تصمیم‌گیری هیچ نقشی ندارند، چون ذی‌نفع محسوب نمی‌شوند. سکوهای پیش‌گفته نیز ضمن تبانی با مطبوعات که به نوعی از مردم نمایندگی می‌کنند، نظر مخالف مردم را با هرگونه تنظیم‌گری منعکس می‌کنند. تنها دلیلی که برای مخالفت مردم با این جنس تصمیم‌گیری‌ها مطرح می‌شود، همانا موضع‌گیری مطبوعات است. در این میان، خبری از مردم نیست. یا در مثال سربازی اجباری، اندیشکده‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند که واقعیت سربازی حرفه‌ای را برای مردم تبیین کنند، هر یک از آحاد مردم نیز برحسب خاطرات ناگوار دوران سربازی خود به جرگه مطالبه‌کنندگان سربازی حرفه‌ای اضافه می‌شود. این وضعیتی است که می‌توان گفت مردم در آن نادیده انگاشته شده‌اند.

این در حالی است که در علوم اجتماعی، برخلاف سیاست‌گذاری عمومی، علاوه بر مفهوم ذی‌نفع بودن، ذی‌نقش بودن نیز اهمیت دارد. ممکن است

یک گروه دیگر از نیروهای اندیشگاهی «کنشگری رسانه‌ای برای افزایش تأثیرگذاری» را چاره مسئله اثرگذاری دانستند. به این ترتیب که عمدتاً به موضوعاتی می‌پردازد که جامعه نسبت به آن‌ها حساسیت دارد؛ موضوعاتی همچون سربازی. این موضوع سرآغاز شکل‌گیری بازی‌های عوام‌گرایانه در میان این جریان شد. استدلالاتی از جنس اینکه در حکومت امام علی (ع) تعقیب متخلفان اقتصادی بیشتر از افراد بی‌حجاب بوده است و مانند آن، همگی محصول این رویکرد است. در مواردی حتی اغراق در اعداد و آمار هم چاشنی فعالیت‌های رسانه‌ای این جریان می‌شود.

نکته فوق در نظام جذب نیروی انسانی جریانات سیاسی و نهادهای حکومتی نیز تأثیر گذاشته است و این مراجع برای جذب عمدتاً به فعالیت‌های رسانه‌ای افراد توجه می‌کنند. چنان‌که دیده می‌شود در مواردی چند افرادی به مناصبی همچون وزارت نائل می‌شوند که جز فعالیت رسانه‌ای هیچ سابقه فعالیت موثر دیگری ندارند. همچنین همان‌طور که عنصر فعالیت رسانه‌ای در ارتقای افراد موثر است، در نزول و حذف آن‌ها نیز اثرگذار است.

گروه دیگر این جریان، افزایش اعتبار علمی را راهکار برای تحقق اثرگذاری (از طریق ورود به نهادهای حکومتی) می‌دانند؛ به این ترتیب که در محضر صاحب‌نظران علمی - که بعضاً به سلبریتی‌های علمی مبدل شده‌اند - می‌نشینند. از نگاه آنان این راهکار، راهکار مناسبی جهت ورود به نهادهای حکومتی محسوب می‌شود.

● اندیشکده‌ای که مسئله‌ای حل نمی‌کند

سوالاتی که اینجا مطرح می‌شود این است که چطور ممکن است که اندیشکده‌های بسیاری در کشور وجود دارد اما مسائل و مشکلات حل نمی‌شود و چه‌بسا در حال ازدیاد و انباشته شدن هستند؟ در پاسخ به این سوال باید گفت زمانی که اندیشکده‌ها در مسابقه دریافت پروژه قرار می‌گیرند عملاً اولویت‌ها را جابه‌جا می‌کنند و بعضاً مسائل جدیدی خلق می‌کنند. البته ممکن است بخشی از این موارد عامدانه و بخشی دیگر اتفاقی باشد. این رویه هیچ مشکلی را نمی‌تواند حل کند و صد البته ممکن است مشکلات دیگری بر مشکلات کنونی بیفزاید. در صورتی که به این رویه برخی اندیشکده‌ها بی‌توجهی شود بعد از مدتی، بحران ناشی از آن بر همگان آشکار خواهد شد.

این بحران جدای از تغییر در اولویت‌ها، ناشی از آسان انگاشتن مسائل و راه‌حل آن‌هاست. اینکه پیچیدگی‌های مسائل مغفول واقع شود و راه‌حل‌های پیش‌پاافتاده برای حل مسائل پیچیده ارائه شود. اساساً ساده‌سازی امور پیچیده یکی از کارهایی است که اندیشکده‌ها برای دیده شدن انجام می‌دهند. از نگاه اینان فرآیندهایی که اندیشکده‌ها در آن کنشگری می‌کنند عبارت‌اند از: تولید و حل مسئله، ساده‌سازی موضوعات، یارگیری در عرصه عمومی و نزدیک شدن به قدرت. کتابی با عنوان «بی‌خانمانی و سیاست‌گذاری اجتماعی» ترجمه شده است که در بخشی از آن به سربازان



● فقدان سیاست در ایران امروز

با این اوصاف است که افرادی چون آقای شفا با نقطه عزیمتی که از فلسفه دارند و از این منظر به حکمرانی می‌نگرند، اساسی‌ترین مشکل را گفتار سیاسی در کشور می‌دانند. اساساً فلسفه خصوصاً از جنس افلاطونی آن، نمی‌تواند نسبت به حکومت بی‌تفاوت باشد.

● امر سیاسی یا دولت؟

آقای شفا و هم‌فکران ایشان بر امر سیاسی و سیاست تولید تأکید دارند و از طرف دیگر افرادی همچون آقای محمدهادی محمودی بر دولت تأکید دارند و به این علت، بروکراسی برای آن‌ها پررنگ می‌شود. از نظرگاه اخیر این سوال محوری است که کشور چطور به صورت مطلوب اداره می‌شود و پاسخ می‌دهند که با نظام اداری درست و خوب. از همین روست که بر بروکراسی تأکید دارند. نگاه افرادی همچون شفا به سمت «سرمایه‌داری ملی» است و نگاه افرادی چون محمودی به سمت «اداره ملی». اولی به دنبال احیای تولید ملی است و دومی به دنبال احیای امر ملی. اما هر دوی این افراد که نماینده یک نگاه هستند در این نکته اشتراک نظر دارند که دولت می‌بایست «گفتار و شخصیت سیاسی» داشته باشد. ساختار سیاسی قبل از انقلاب در قالب «مردم-حاکم» بود، این در حالی است که علماً به عنوان نمایندگان نهاد علم بیرون از نهاد سیاست قرار داشتند. امام خمینی برخلاف علمای سلف خود، از طرف مردم حاکم صحبت نمی‌کند، بلکه خود را نهاد علم تلقی می‌کند و از مردم برای گردآمدن حول نهاد علم دعوت می‌کند. در این وضعیت دیگر علماً برخلاف گذشته، واسط بین مردم و شاه نیستند و ساختار به این شکل است: «مردم-نهاد علم-حاکم».

● رسالت اندیشکده مستقر در دانشگاه تخصصی علوم انسانی

چنان‌که گفته شد مقاومت‌هایی در قبال این رویکرد دولت که امر کارشناسی را امر غیرسیاسی می‌پنداشت، به وجود آمد. به نظر می‌رسد این مقاومت می‌تواند در قالب اندیشکده در دانشگاه تخصصی علوم انسانی پیگیری شود. این مقاومت در اشکال مختلف می‌تواند دنبال شود؛ یک اینکه اندیشکده یادشده اثبات کند که سیاست‌ها، سیاسی هستند، به این معنا که هیچ چهارچوب بی‌طرف و غیرجهت‌دار وجود ندارد. دوم اینکه باید توجه‌ها نسبت به اهمیت تاریخ و فهم فرهنگی در اداره جامعه جلب شود.

برای مثال در موضوع کنکور، آمارها حکایت از آن دارد که با اختلاف، متقاضیان کنکور تجربی بسیار بیشتر از سایر رشته‌ها هستند. فارغ از اینکه علت آن چیست و این آمار چه دلالت‌هایی دارد، این سؤال که «دولت در این موضوع دخالت کند یا نکند؟»، هر کدام یک سیاست محسوب می‌شود. این موضوع اهمیت بسیاری دارد؛ چراکه اگر تعادل متقاضیان کنکور به نفع تجربی باشد بعد از گذشت یک دهه تولید یک کشور تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. از آن‌رو که پزشکان و کسانی که از رشته

در حال حاضر دولت انقلابی مدعی کار غیرسیاسی و کارشناسی است و از همین رو گفته می‌شود که نیازی به گفتار نیست. دولت کارشناسی به این معنا که کارشناسان رفاه بیمه کردن را توصیه می‌کنند و علی‌رغم آنکه بیمه مخارج زیادی تحمیل می‌کند، به این دلیل که شخص شخیص کارشناس این را گفته، تصمیم یادشده اتخاذ می‌شود.

برخی تصمیمات همسو و مبتنی بر منافع نباشد؛ مانند آنکه یک شهروند تصمیمی به انتخاب یک شغل اتخاذ کرده یا یک دانشجوی فلان موضوع را به عنوان موضوع پایان‌نامه انتخاب کرده باشد. در این موارد ممکن است منافع فرد به عنوان یک عضو از جامعه یا دانشگاه الزاماً براساس منافع نیست. از همین روست که در علوم اجتماعی ذی‌نفع بودن، معیار انحصاری نیست و مارکس از «تضاد طبقات اجتماعی» سخن می‌گوید.

امام خمینی (ره) تعبیری در مورد «مستضعفین» دارند مبنی بر اینکه این طبقات به علت اینکه ضعیف نگه‌داشته شدند، نمی‌توانند منافع خودشان را تشخیص دهند و مطالبه کنند. به زعم ایشان در حقیقت به آن‌ها آگاهی کاذب داده شده است. تصور می‌کنند که منافعشان در این است که باید با «فیلمو» هم‌آواز شوند.

● دولت انقلابی؛ دولت کارشناسی و دولت بدون گفتار؟

در حال حاضر دولت انقلابی مدعی کار غیرسیاسی و کارشناسی است و از همین رو گفته می‌شود که نیازی به گفتار نیست. دولت کارشناسی به این معنا که

کارشناسان رفاه بیمه کردن را توصیه می‌کنند و علی‌رغم آنکه بیمه مخارج زیادی تحمیل می‌کند، به این دلیل که شخص شخیص کارشناس این را گفته، تصمیم یادشده اتخاذ می‌شود. همین‌طور کارشناسان اقتصادی حذف یارانه‌ها را برای پایین آمدن هزینه‌های دولت توصیه می‌کنند. در این وضعیت این سوال به وجود می‌آید که اگر هزینه‌ها ملاک تصمیم‌گیری بود پس چرا تصمیم مربوط به بیمه کردن که این حجم از هزینه را تحمیل می‌کرد اتخاذ شد و به موازات آن تصمیم حذف یارانه‌ها نیز با این استدلال که هزینه‌های دولت کاهش می‌یابد اتخاذ شد؟ اینجاست که تعارض سیاست‌ها خودنمایی می‌کند و هیچ گفتگویی نمی‌تواند این سیاست‌های پراکنده را سامان دهد. از نگاه دولت مردان کنونی دولت خوب، دولت کارشناسی است و دولت کارشناسی به معنای دولتی است غیرسیاسی است. اتفاقاً از این جهت دولت اصلاحات دولت نسبتاً درستی محسوب می‌شد؛ چراکه برای خود یک شعار کلی داشت و تمام سیاست‌های اتخاذشده در مدت تصدی آن، در چهارچوب این شعار بود. دولت روحانی نیز همین‌گونه بود و یک شعار و سیاست اصلی داشت؛ هرچند از میانه کار سیاست این دولت به دیوار بتنی واقعیت خورد. اما بالاخره یک سیاست داشت. این سیاست زمینه‌ساز طراحی فرآیندهایی نیز شده بود. برای مثال سمن‌های وزارت ورزش و جوانان مقدمه‌ای برای سمن‌های وزارت کشور محسوب می‌شود و این سمن‌ها نیز خود مقدمه‌ای برای احزاب بودند و هستند. چنان‌که ملاحظه می‌شود یک شعار و یک سیاست کلی، سایر سیاست‌ها را سامان می‌دهد؛ اما در دولت انقلابی اساساً معلوم نیست که این سیاست کلی چیست؟ متأسفانه جمهوری اسلامی در حال حاضر به این نتیجه رسیده است که دولت خوب، دولت کارشناسی غیرسیاسی است. به زعم آن حرف سیاسی حرف خوبی نیست و اگر هم خوب باشد تنها رهبر انقلاب است که باید از این حرف‌ها بگویند. شاید بخشی از این نقیصه ناشی از این باشد که در مقاطع اخیر همواره سیاست‌گذاری را امری غیرسیاسی پنداشته‌اند.



یکی از ملزومات فعالیت در دانشگاه تخصصی علوم انسانی فهم رفتار مردم است و این مهم صرفاً از طریق پرسش‌نامه‌هایی که مستقیماً از سوی مردم تکمیل می‌شود، قابل تحقق نیست. برای تحقق این مهم باید رفتارهای مردم تفسیر شود. این تفسیر است که به کار اندیشکده ارزش و اعتبار می‌بخشد.

بگوییم که اساساً مشکل نظام آموزشی، «در حال فروپاشی بودن آن» است. دیگر بحث راجع به اینکه «فلان کتاب کمک‌آموزشی به همه افراد می‌رسد یا نه» نیست؛ بلکه موضوع این است که دیگر دارا و ندار احساس نیازی به تحصیل ندارد یا این احساس نیاز را از طرق دیگری چون معلمان خصوصی دنبال می‌کند. خصوصاً عدم احساس نیاز بسیار پررنگ است، چراکه علاوه بر زوال جایگاه اجتماعی افراد عالم‌تر، وجوه اقتصادی نیز چندان توجهی برای دنبال کردن تحصیل مهیا نمی‌کند. در حال حاضر خیرین دست به نقدی وجود دارند به محض شناخت دانش‌آموز مستعد کم‌توان به لحاظ مالی، وی را پشتیبانی مالی می‌کند یا مدارس خصوصی وجود دارد که طبقات متوسط به پایین هم می‌توانند از پس پرداخت شهریه آن‌ها بربایند. با اطلاع از وضعیت کنونی، درآمد یک زباله‌گرد در حال حاضر قریب به پانزده میلیون تومان است؛ حال آنکه درآمد یک عضو هیئت علمی در ابتدای استخدام قریب به هجده میلیون تومان است. لذا نمی‌توان نابرابری آموزش را مسئله اصلی دانست و از همین رو روایت بسیار مهم است.

● آینده‌پژوهی؛ اسم رمز غرب‌گرایی در ایران

از جمله گفتارهای جاری در ایران امروز که از سوی جریان‌های مختلف اجتماعی و مذهبی مورد استقبال قرار گرفته است؛ «آینده‌پژوهی» است. عمدتاً برداشتی که از آینده‌پژوهی می‌شود مبتنی بر این انگاره است که آینده جز با جبر فناورانه رقم نمی‌خورد. از نگاه اینان آموزش، خانواده، شرع و هر چیز دیگری در آینده تابع تحولات فناورانه خواهد بود. حتی روحانیونی که آینده‌پژوهی تدریس می‌کنند نیز متأثر از این نگاه و حامی فناوری هستند. این در حالی است که آینده‌پژوهی می‌تواند به عنوان یک روش مفید باشد اما به عنوان یک ایدئولوژی مفید نیست.

اگر دقت لازم در آینده‌پژوهی مبذول نشود، می‌تواند زمینه آمریکایی شدن و وابسته شدن را فراهم کند. برای مثال بنابر تحلیل‌های آینده‌پژوهانه گفته می‌شود که در سی سال آینده نفت چندان جایگاهی ندارد و همه نگاه‌ها باید به سمت نیروهای غیرفسیلی معطوف شود. این نگاه‌ها در حقیقت برگ برنده ما را نادیده می‌گیرد. اگر آینده‌پژوهی را به عنوان یک روش به کار ببریم اتفاقاً باید به راه‌هایی برای گسترش بازار نفت بیندیشیم. پلاستیک بر نفت استوار است و انسان با پلاستیک است که به مقام خدایی رسیده است و می‌تواند هر چیزی که بخواهد بسازد. لذا باید از نگاه‌هایی که همه را از رشد روزافزون فناوری می‌ترسانند جلوگیری کرد؛ نگاهی که همه را در مقابل این رشد روزافزون بی‌اراده و بی‌چاره تلقی می‌کند.

در آینده‌پژوهی هم همچون سیاست‌گذاری، سیاست بسیار مهم است. آینده‌پژوهی در حقیقت برای ترساندن از آینده نیست، بلکه برای خلق آینده است. زمانی که گفتار آینده‌پژوهی وضعیت آینده را پیش‌بینی می‌کند، به این معناست که آینده باید این‌گونه باشد و امکانات و ظرفیت‌ها باید برای تحقق این آینده بسیج شود.

تجربی وارد بازار کار می‌شوند عمدتاً تکنسین هستند و چندان تأثیری در تولید ندارند. نسخه‌های آن‌ها چگونگی مصرف محصولات دارویی را تعیین می‌کند. البته این نکته مطلق نیست و پزشکی هم هستند که در عرصه تولید محصولات فناورانه دارویی و پزشکی وارد می‌شوند اما ناگفته پیداست که نسبت آن‌ها به کل پزشکان ناچیز است.

یکی از ملزومات فعالیت در دانشگاه تخصصی علوم انسانی فهم رفتار مردم است و این مهم صرفاً از طریق پرسش‌نامه‌هایی که مستقیماً از سوی مردم تکمیل می‌شود، قابل تحقق نیست. برای تحقق این مهم باید رفتارهای مردم تفسیر شود. این تفسیر است که به کار اندیشکده ارزش و اعتبار می‌بخشد.

مهندسان اجتماعی به این دلیل که با مقایسه، داده‌های خود را استخراج می‌کنند هیچ‌گاه مسئولیت بعدی نسخه‌های خود را نمی‌پذیرند. برای مثال این افراد نسخه رشد اقتصادی هشت درصدی را برای اقتصاد کشور می‌پیچند؛ حال آنکه یک دانشجوی علوم انسانی باید این سؤال را بپرسد که «چرا هشت درصد؟ آیا این جامعه و اقتصاد کنش اینکده در بازه زمانی

برنامه پنج ساله بتواند رشد هشت درصدی را محقق کند دارد؟ مانند آن‌ها که یک خانواده در برنامه میان مدت خود بخواهد منزل خود را از یک منطقه متوسط در شهر به یک منطقه بسیار گران قیمت منتقل کند. ممکن است این متخصصان بگویند با سرمایه‌گذاری خارجی می‌توان به این رشد رسید؛ اما باید گفت که سرمایه‌گذاری خارجی در مثال بالا یعنی قرض گرفتن از آشنایی که چندان ارتباط خوبی با شما نداشته یا اساساً دشمن شماست و طبیعتاً نمی‌توان روی قرض دادن آن فرد آشنا حساب باز کرد. اگر در این دانشگاه تخصصی علوم انسانی یک اندیشکده‌ای بالا بیايد، از جمله کارهای مهم آن اندیشکده این است که ادعاهای غیرواقعی مهندسان اجتماعی را تحقیر کند تا معلوم شود فهم کنش انسانی ارزش و موضوعیت دارد.

● در اهمیت روایت

یکی از نقاط متمایزکننده نوع روایت ما از وقایع است. یک اندیشمند بنا بر علم و روایت خود از واقعیت است که اعلام نظر می‌کند و می‌توان وضعیتی را تصور کرد که علی‌رغم رد روایت اندیشمند، از علم آن بتوان استفاده کرد. برای مثال در اتفاقات مشابه اتفاقات سال ۱۴۰۱ ایران که دهه‌ها قبل در انگلستان به وقوع پیوسته بود، اندیشمندان چپ برای بررسی موضوع، مطالبات قشر مربوطه را مطالبات یک خرده‌فرهنگ نامیدند. حال آنکه در سال ۱۴۰۱ در ایران، اساتید دانشگاهی اتفاقات این سال را قیام جامعه نام نهادند و طبیعی است که این ناشی از روایتی است که از جامعه داشته‌اند؛ روایتی نه چندان واقعی. اما این مانع از استفاده از علم آن‌ها نیست. اندیشکده باید متون مختلف علوم انسانی را بخواند و در نهایت آن را با تجربه زیسته خود تحلیل کند.

روایت بسیار اهمیت دارد. برای مثال ممکن است در موضوع نظام آموزشی برخی دیدگاه‌های عوام‌گرایانه، مشکلات نظام آموزشی را به نابرابری نسبت دهند. اما اگر بخواهیم روایتی از نظام آموزشی بدهیم باید

کارکرد و اثرگذاری اندیشکده

کیومرث اشتریان مسیر فراروی اندیشکده‌ها از تحلیل صرف تا سیاست‌گذاری واقع‌بینانه را ترسیم می‌کند.

کیومرث اشتریان، دانشیار سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران، گفتار حاضر را با دو پرسش بنیادین آغاز می‌کند: مفهوم «نظام مسائل» چیست؟ و نهاد متولی آن در کشور کدام است؟ پاسخ به این سوالات مسیر تحلیل را به سوی نقش و کارکرد اندیشکده‌ها، الزامات آن‌ها و روش‌های تحلیل مسائل اولویت‌دار هدایت کرد.

اشتریان تأکید می‌کند که اندیشکده‌ها باید دانش و تجربه‌ای فراتر از دولت داشته باشند، معیارهای عینی و شفاف برای تحلیل مسائل داشته باشند و با روش‌های دقیق مانند تفکیک و مدل «استخوان ماهی» معضلات کلان را به مسائل قابل سنجش تبدیل کنند. کارکردهای اندیشکده شامل مسئله‌یابی، تدوین راه‌حل، اجراپژوهی، بررسی بودجه و نظارت مستمر است. سیاست‌های عمومی نیز محصول تعامل گروه‌های اجتماعی، ارزش‌ها و مشکلات واقعی جامعه هستند و همواره نیازمند تداوم، اصلاح و رویکرد چندرشته‌ای‌اند.

اشتریان تصریح می‌کند که تنها با شفافیت، مهارت تحلیلی و تعامل سازنده با نهادهای اجرایی است که اندیشکده‌ها می‌توانند از تحلیل نظری فراتر روند و به سیاست‌گذاری واقع‌بینانه و اثرگذار کمک کنند.

● مسئله اصلی و اهمیت اقتصاد

در وهله اول ممکن است تصور شود که اقتصاد مهم‌ترین مسئله کشور است. اما تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که اهمیت اقتصاد به دلیل پیامدها و تبعات آن نیست، بلکه ناشی از عوامل پیشینی است. عواملی مانند فقدان جسارت در تصمیم‌گیری، تحریم‌ها، بازی قدرت‌ها، الگوهای ناصحیح و کمبود اطلاعات ساختاری، پیش‌زمینه مشکلات اقتصادی هستند. بنابراین، اصل حل مسئله در تحلیل این عوامل و ارتباطات پیچیده میان آن‌ها و با پدیده مورد بحث نهفته است. این ارتباط‌ها صرفاً یک‌طرفه نیستند و ممکن است دوطرفه باشند؛ برای مثال ضعف تصمیم‌گیری می‌تواند اقتصاد را تحت فشار قرار دهد و در مقابل، وضعیت اقتصادی نامطلوب نیز تصمیم‌گیری‌های بعدی را محدود کند.

● شفافیت و شاخص‌های عینی در کار اندیشکده

اندیشکده برای اثرگذاری باید همواره از شاخص‌ها و معیارهای عینی استفاده کند. این مفهوم در ادبیات عامیانه با عبارت «پا روی زمین» توصیف می‌شود.

برای مثال، اگر هدف بررسی کاهش قدرت خرید مردم است، لازم است معیارهای کمی مانند حداقل دستمزد، نرخ تورم و شاخص‌های رفاهی دقیق تعریف و اندازه‌گیری شوند. تنها از این طریق می‌توان کاهش رفاه یا افزایش فقر را به شکل قابل اتکا و شفاف تحلیل کرد.

نمونه‌ای از اهمیت شفافیت، قانون «ساختار رفاه و تأمین اجتماعی» سال ۱۳۸۳ است که برای حمایت از اقشار ناتوان، ابتدا نیازمند شناسایی دقیق افراد ناتوان و تعداد مددجویان بود. این مثال نشان می‌دهد که شفافیت در داده‌ها و معیارها نه یک انتخاب بلکه پیش‌نیاز کار اندیشکده‌ای است.

● الزامات و نقش اندیشکده

یک اندیشکده موثر نباید فرض کند که دولت یا کارشناسان آن بی‌اطلاع هستند؛ بلکه باید از نظر تجربه و تسلط بر جزئیات حوزه مورد بحث، بیش از دولت و دیوان‌سالاری توانمند باشد. همان‌طور که فرشاد مومنی نقل کرده است، کف مطالعات و دانش اندیشکده باید معادل سقف مطالعات

برای هر مرحله، مهارت‌ها و دانش ویژه‌ای لازم است. به طور مثال، تحلیل مسئله مستلزم روش‌شناسی، تدوین راه‌حل نیازمند مدل‌سازی، تأمل بر اجرا مستلزم اجراپژوهی و بررسی بوده و نظارت نیازمند دانش مالی و مدیریتی است.

ویژگی‌های سیاست عمومی

۱. **محصول مبارزه قدرت گروه‌های اجتماعی:** سیاست عمومی نتیجه تعامل و تعارض گروه‌های مختلف است و نه صرفاً کار اندیشکده‌ها. هر سیاستی منافع برخی را تأمین و برخی دیگر را متضرر می‌کند. برای مثال، سیاست رتبه‌بندی معلمان موفقیت آن گروه را نشان می‌دهد اما ممکن است به ضرر کارگران باشد؛

۲. **مشکل محور بودن:** سیاست عمومی مشکلات واقعی جامعه را هدف می‌گیرد و آن را از سایر رشته‌ها متمایز می‌کند. علوم دیگر ممکن است به مسائل اجتماعی به شکل ثانوی نگاه کنند، اما سیاست‌گذاری عمومی از نقطه عزیمت مشکلات آغاز می‌شود؛

۳. **عدم جامعیت مطلق:** هیچ سیاستی نمی‌تواند به نفع تمام مردم باشد؛ همیشه بخشی منتفع و بخشی متضرر هستند. نمونه‌ای روشن، طرح تحول سلامت است که نفع اولیه آن برای پزشکان و سپس بیماران بود، نه کل جامعه؛

۴. **ارزش محور بودن:** سیاست‌ها همواره بر مبنای ارزش‌های موجود در جامعه یا ذهن سیاست‌پژوه شکل می‌گیرند. ارزش‌هایی چون رفاه، عدالت، توسعه یا آزادی بر نتایج تحلیل‌ها تأثیر می‌گذارند؛

۵. **تداوم و اصلاح:** تدوین سیاست آغاز یک فرآیند است و اندیشکده مسئول پیگیری، اصلاح و تعدیل آن است. ارائه و نقد مداوم باعث انسجام و اثرگذاری بیشتر می‌شود؛

۶. **چندرشته‌ای بودن:** سیاست‌های عمومی نیازمند بررسی ابعاد اقتصادی، جمعیتی، سیاسی و محیط زیستی هستند تا تصمیم‌گیری جامع و مستدل حاصل شود.

جمع‌بندی

اندیشکده‌ها، با تمرکز بر مسئله‌یابی دقیق، روش‌شناسی علمی، معیارهای عینی و تعامل سازنده با دولت و نهادهای اجرایی، می‌توانند به تصمیم‌گیری‌های اثرگذار و واقع‌بینانه کمک کنند. شفافیت، مهارت‌های فکری و تحلیل چندلایه، همراه با درک مبارزه قدرت و ارزش‌های اجتماعی، پایه‌های موفقیت یک اندیشکده را شکل می‌دهند. سیاست عمومی در چنین چارچوبی، محصول تعامل کارشناسی، ارزش‌ها و مبارزه قدرت است و اندیشکده وظیفه دارد ضمن ارائه تحلیل‌های دقیق، فرایند تداوم، اصلاح و بازخورد سیاست‌ها را پیگیری کند. این متن، تلاشی است برای ارائه چارچوبی از نقش، الزامات و کارکرد اندیشکده‌ها تا نشان دهد که با دانش، شفافیت و روش‌شناسی صحیح، اندیشکده می‌تواند در فرایند تصمیم‌گیری اثرگذار باشد و از تحلیل صرفاً نظری به سیاست‌های اجرایی نزدیک شود.

و دانش دولت باشد. فقدان دسترسی به اطلاعات دقیق نمی‌تواند توجیهی برای ضعف تحلیل‌ها باشد و در صورت نبود داده‌ها، بهتر است اندیشکده فعالیت نکند تا تحلیل ناقص ارائه ندهد.

اندیشکده‌ها باید به مثابه عقل منفصل دستگاه‌های دیوان‌سالار عمل کنند؛ در عین حال، باید با این دستگاه‌ها تعامل داشته باشند تا انباشت دانشی که در دیوان شکل می‌گیرد، مورد استفاده قرار گیرد. ضعف دیوان‌سالاری، از جمله جلسات بی‌نتیجه، نظام کارشناسی روبه‌زوال و مدیران فاقد مهارت فکری، ضرورت تقویت مهارت‌های فکری و روش‌شناسی دقیق در اندیشکده‌ها را روشن می‌کند.

روش‌ها و فنون تحلیل مسئله

تحلیل مسئله نیازمند روش‌ها و فنون مشخص است. از جمله فن تفکیک و روش «استخوان ماهی» و بلیام دان. ابتدا باید معضل به شکل دقیق توصیف شود و سپس تفاسیر مختلف آن احصا شود. برای مثال، معضل رفاه ممکن است از زاویه فقر، بازی‌های قدرت یا ضعف ساختاری مدیریت بررسی شود. پس از جمع‌آوری تفاسیر، یکی از آن‌ها به عنوان کلان معضل انتخاب می‌شود؛ این انتخاب ممکن است با اولویت‌های دولت هم خوانی داشته باشد یا نباشد، و وظیفه اندیشکده ارائه اولویت واقعی است.

کلان معضل پس از انتخاب، به تدریج دقیق‌تر و کمی‌تر تحلیل می‌شود تا به معضل صوری برسد؛ یعنی معضل قابل سنجش و پیگیری. این فرآیند، پایه تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی است و بدون آن امکان اثرگذاری اندیشکده محدود می‌شود.

سازکار نظام مسائل کشور و اولویت‌بندی

در ساختار رسمی، هر دستگاه آسیب‌شناسی و نظام مسائل خود را دارد و در جریان تهیه لایحه برنامه، مسائل مختلف حوزه‌ها تجميع می‌شود تا نهایتاً به تصویب هیئت وزیران و مجلس برسد. در ساختار غیررسمی، تعیین نظام مسائل از طریق متقاعدسازی اجتماعی انجام می‌شود که فرآیندی طولانی و مستمر است و انتظار اثرگذاری سریع نمی‌رود.

این سازکارها با محدودیت‌هایی مواجه‌اند؛ از جمله فقدان

آزادی کارشناسی، سلسله‌مراتب سازمانی، ناپایداری مدیریتی و ورود نیروهای غیرمرتبط امنیتی. در عین حال، انباشت سرمایه انسانی در نهادهایی مانند سازمان امور اداری و استخدامی فرصتی برای بهبود نظام مسائل و ارتقای کار کارشناسی فراهم می‌کند.

کارکردهای اندیشکده

کارکردهای اصلی اندیشکده شامل چند محور اصلی می‌شود:

۱. مسئله‌یابی و تحلیل مسئله؛
۲. تدوین راه‌حل و مدل‌سازی؛
۳. تأمل بر اجرا و اجراپژوهی؛
۴. بررسی بوده و ملزومات اجرای سیاست؛
۵. نظارت و بازخورد مستمر.



اندیشکده؛ زیست‌بوم خلاقیت و تصمیم‌سازی ملی

صابر میرزایی، اندیشکده‌ها را نهادهای تربیت نیروی حل مسئله می‌داند و بیش از هر کارکردی بر نیروسازی معطوف به حل مسائل کشور تاکید می‌کند.

صابر میرزایی، اندیشکده‌ها را نهادهایی نوظهور می‌خواند که عرصه‌ای برای پرورش نیروهای انسانی خبره و خلاق حل مسئله فراهم می‌کنند. این نهادها فضایی سیال و پویا دارند که در آن خلاقیت، تجربه، خودباوری و تحلیل چندبعدی شکل می‌گیرد و افراد در مواجهه با مسائل واقعی کشور توانمندی خود را توسعه می‌دهند. خروجی اندیشکده‌ها نه تنها تصمیم‌های عملی و نسبی است، بلکه تولید انسان‌هایی است که می‌توانند به مدیران آینده کشور تبدیل شوند و مسائل پیچیده را با ابزار دانش، تجربه و نوآوری حل کنند.

به‌زعم میرزایی، ساختار و کارویژه اندیشکده‌ها بر شناسایی مسئله، تفکر عمیق و ارزیابی راه‌حل‌های قابل اجرا استوار است. این نهادها، برخلاف پژوهشکده‌ها که تمرکزشان بر روش‌شناسی و توسعه علم است، با چالش‌های عملی و مسئله‌محور درگیرند که افراد در این فرآیند نه تنها دانش خود را ارتقا می‌دهند، بلکه به خودباوری و توانمندی برای تولید راه‌حل‌های خلاقانه دست می‌یابند. بنابراین می‌توان اندیشکده‌ها را نقطه اتصال دانش، خلاقیت و تصمیم‌سازی ملی دانست؛ جایی که علاوه بر تولید پژوهش و نظر کارشناسی، انسان‌ها با رشد مهارت‌های فکری و مدیریتی، توانایی اثرگذاری در سطح کلان سیاست و مدیریت کشور را کسب می‌کنند.

● مسیر جدید پیشرفت

مقوله اندیشکده‌ها و اندیشگاه‌ها را می‌توان به‌عنوان مسیر نوین پیشرفت تلقی کرد. در دهه‌های گذشته، مسیر پیشرفت عمدتاً از طریق سرمایه‌گذاری‌های دولتی و بودجه‌ای طی می‌شد و تمرکز اصلی بر توسعه زیرساخت‌ها، صنایع و آموزش عالی بود. در این مسیر، سازمان برنامه نقش کلیدی ایفا می‌کرد.

با گذر زمان و توسعه نگرش‌ها، آشکار شد که تشخیص پیشرفت صرفاً از طریق برج‌های بلند، جاده‌های عریض و منابع مالی قابل اندازه‌گیری نیست؛ هرچند این موارد خود نتایج پیشرفت محسوب می‌شوند. نگرش نوین بر این اصل تأکید دارد که معیار پیشرفت بیشتر در کیفیت تشخیص، تصمیم‌گیری و اقدام نهفته است. این سه مرحله در تمامی فعالیت‌ها جریان دارد و بیش از پیش به ابعاد نرم‌افزاری پیشرفت مرتبط است. به این ترتیب، معنای پیشرفت نرم‌افزاری‌تر شده و نقش مستقیم دستگاه‌هایی مانند سازمان برنامه، وزارتخانه‌ها و سایر نهادهای حاکمیتی کم‌رنگ‌تر شده است.

تصور سلسله‌مراتبی پیشرفت نیز به دلیل پیچیدگی امور و صدور دستورات متکثر دولت قابل اتکا نیست؛ چرا که تورم ناشی از این دستورات می‌تواند خود مانعی بر سر راه پیشرفت باشد.

پیش‌تر تصور می‌کردیم که اصلاح دیوان‌سالاری یا قانون‌گذاری، مانند اقدامات مشاور مالی آرتور میل‌سپو یا انقلاب مشروطیت، می‌تواند مسیر پیشرفت را هموار سازد. گرچه این اقدامات تا حدی موثر بود، اما امروز چنین راه‌حلی پاسخی پاسخگوی چالش‌های پیچیده کنونی نیستند.

امروزه نباید انتظار داشت که کارکنان خسته دولت، با مشغله‌های بسیار، توانایی تعمق و استخراج راه‌حل‌های نرم‌افزاری را داشته باشند. محدودیت‌های دولت نیز مانع بروز خلاقیت آنان می‌شود. این محدودیت‌ها نه تنها درباره دیوان‌سالاران، بلکه درباره سیاستمداران و مدیران نیز صدق می‌کند. سیاستمداران اغلب برای حفظ جایگاه خود، از پیگیری مطالبات جسورانه صرف‌نظر می‌کنند و مدیرانی که با قدرت قاهره و تمامی ابزارهای خود تصمیم‌گیری کنند، بسیار نادر هستند.



و برای غلبه بر این پیچیدگی‌ها نیازمند راه‌حل‌های نرم‌افزاری و تدابیر دقیق هستیم.

نمونه‌ای از توجه به آمادگی جامعه را می‌توان در حکایتی از زمان حکومت ملک فیصل در عربستان مشاهده کرد. علمای وهابی به دیدار ملک فیصل رفتند و اعلام کردند که در مدارس کشورشان درس جادوگری تدریس می‌شود و این موضوع آنها را نگران کرده است. با اندکی پرس‌وجو مشخص شد که منظور این علما، درس‌های شیمی و فیزیک است. ملک فیصل بلافاصله مسئولین آموزش و پرورش را فراخواند و خطاب به آنها گفت: «شما در مدارس چه می‌کنید؟ از این پس در مدارس علم الاشياء و علم المواد تدریس کنید.»

این تدبیر ساده اما مؤثر، هم مدیران آموزش و پرورش را راضی کرد و هم علمای وهابی را، بدون آنکه تقابلی میان آنان و خاندان سعودی ایجاد شود. تنها نام کتاب‌ها تغییر کرد: شیمی به «علم‌المواد» و فیزیک به «علم‌الاشياء». این نمونه‌ای از راه‌حل نرم‌افزاری است که به ذهن ملک فیصل یا مشاوران خبره او رسیده است.

امروزه چنین نقش‌های مشاوره‌ای و تخصصی به صورت نهادی درآمده و به شکل اندیشکده‌ها فعالیت می‌کنند. این اندیشکده‌ها به صورت تخصصی درباره موضوعاتی مانند آموزش و پرورش، رفتارشناسی و سیاست رفتاری تأمل می‌کنند و راهکارهای نرم‌افزاری برای مسائل پیچیده اجتماعی و سیاسی ارائه می‌دهند.

برای درک بهتر این موضوع، می‌توان به مقایسه‌ای تاریخی پرداخت. دو پیرمرد عرب‌زبان در گفت‌وگویی تفاوت ایران و کشورهای عربی را چنین بیان کردند: در کشورهای عربی، مدیران و حاکمان بر اساس تمایلات فردی عمل می‌کنند و امور عمدتاً تابع امیال آنان است، اما در ایران، نظامات قوی و مستحکم، روند پیشرفت را پایدار کرده و نقش افراد کاهش یافته است. با این حال، ما هنوز آرزوی ظهور افرادی هم‌ردیف شاه عباس یا نادرشاه را داریم تا با اراده قاهره، پیشرفت را تسریع کنند؛ نگرانی‌ای که از تاریخ روسیه نیز نمونه دارد. پتر کبیر، تزار روسیه، در اواخر عمر به اطرافیان خود گفت: «تنها من در روسیه کار می‌کنم و متأسفانه هیچ‌کس جز من کاری انجام نمی‌دهد.» پسرعموی او با اشاره به این مشکل، گفت که در آلمان، امپراتور به اندازه او فعالیت نمی‌کند اما مردم فعال هستند و این ناشی از قانون است. پتر کبیر دستور داد که قانون‌نویسان آلمانی برای تدوین قوانین به روسیه آورده شوند و از آن پس دیگر نیازی به صدور دستورات فردی به صورت مستمر نبود و قانون امور را پیش می‌برد.

● آمادگی جامعه برای پیشرفت و تغییر

تغییر در جوامع، به ندرت از طریق ظهور قهرمانانی تحقق می‌یابد که با شعارهای انتخاباتی مسیر پیشرفت را تعیین کنند و مردم بی‌صبرانه به آنها رأی دهند. حتی در صورت وجود چنین قهرمانانی، شعارها باید واقع‌گرایانه و دست‌یافتنی باشند. جامعه به مرور پیچیده‌تر می‌شود

جریان سازی علمی و اجتماعی را شکل داده است. درصدی از عواید تجاری صرف روزنامه‌ها، فعالیت‌های علمی و حضور در نهادهای مختلف می‌شود. برخی مجموعه‌ها نزدیک به ده سال روی موضوعات خاص تمرکز می‌کنند و استمرار این فعالیت‌ها مستلزم تأمین مالی مداوم است. این جریان‌سازی‌ها، اگرچه می‌تواند به نفع کشور باشد، اما در مواردی نیز با هدایت جریان‌های خارجی، اثرات منفی ایجاد می‌کند.

فیلم‌ها و سریال‌های موجود نیز ظرفیت لازم برای اثرگذاری روان‌شناختی، تربیتی و جریان‌سازی را ندارند. در مقابل، یک پروژه رسانه‌ای با کیفیت می‌تواند سال‌ها موضوع کار یک اندیشکده باشد و نتایج فعالیت آن را منعکس کند و حتی بخشی از هزینه‌ها را پوشش دهد. این حوزه، هنوز مغفول مانده است.

● اندیشکده در خط مقدم گفتمان‌سازی

شکل جدید کشورداری مستلزم درک اهمیت گفتمان‌سازی است؛ فرآیندی که شامل تولید محتوا، ادبیات و پمپاژ مستمر آن است. انجام این کار از عهده یک فرد خارج است و بر عهده اندیشکده‌هاست. با پیشرفت تدریجی، مقاومت دولت نسبت به اندیشکده‌ها کاهش یافته است و امروزه اگر اندیشکده‌ای نامه‌ای به دستگاه دولتی ارسال کند، دعوت می‌شود تا دیدگاه‌های خود را ارائه دهد. این تغییر نشان می‌دهد که دولت‌ها به تدریج پذیرفته‌اند نمی‌توانند راه حل مسائل پیچیده را به تنهایی بیابند و کارکنان خود نیز قادر به انجام این کار نیستند. با این حال، هنوز جای کار است تا خدمات مشاوره‌ای اندیشکده‌ها به نحو بایسته مورد بهره‌برداری و قدردانی قرار گیرد؛ مجموعه‌هایی که سال‌ها وقت صرف کرده‌اند تا به کیفیت و عمق لازم برسند.

● تمرکز موضوعی و امکان ارزیابی نهاد دولت: امتیازات اندیشکده‌ها

اندیشکده‌ها نمی‌توانند مانند فروشگاه‌های بزرگ «همه چیز» ارائه دهند؛ مزیت اصلی آنها در تمرکز ویژه بر یک مقوله خاص نهفته است. امتیاز دیگر اندیشکده‌ها، قابلیت ارائه ارزیابی مستقل از عملکرد نهادهای دولتی است. به عنوان مثال، با ساختار کنونی آموزش و پرورش، اگر رئیس‌جمهور بخواهد درباره افت تحصیلی ارزیابی دستگاه مربوطه را مطالبه کند، به احتمال زیاد پاسخی دریافت نمی‌کند که واقعیت کم‌کارکردی یا ناکامی دستگاه را بازتاب دهد. پرسش این است که چگونه می‌توان مشکل را به درستی شناخت؟ پاسخ در بهره‌گیری از اندیشکده‌هاست: نهادی که تخصص آن مطالعه کیفیت آموزشی و شیوه‌های تربیتی و پرورشی است، می‌تواند ارزیابی مستقل خود را در قالب گزارش ارائه دهد. چنین گزارشی، تصویری نسبتاً واقع‌بینانه و دقیق از عملکرد دستگاه ارائه می‌کند و امکان تصمیم‌گیری آگاهانه را برای مقامات فراهم می‌سازد.

● مشاوران دیروز، اندیشکده‌های امروز

کاستی‌های نظام شناختی و تصمیم‌گیری کنونی، ضرورت وجود اندیشکده‌ها را بیش از پیش نمایان می‌کند. در گذشته، سیاست‌مداران محفل‌هایی داشتند که مشاورانی در آن جمع می‌شدند؛ هرچند نام آنها اندیشکده نبود، اما عملکردشان مشابه کارکرد اندیشکده‌ها بود. امروز، احزاب غربی رسماً اندیشکده دارند. برای نمونه، اندیشکده رند وابسته به حزب جمهوری خواه و اندیشکده کارنگی با شعبات جهانی، وابسته به حزب دموکرات آمریکا هستند. این نهادها مطالعات عمیق، پیش‌بینی‌ها، ارزیابی گرایش‌های مردم و راهبردهای پیشبرد کار را انجام می‌دهند و بخش عمده‌ای از تصمیم‌سازی در کشورهای غربی محصول فعالیت آنهاست.

● جدایی ساختاری؛ عنصر بایسته اندیشکده

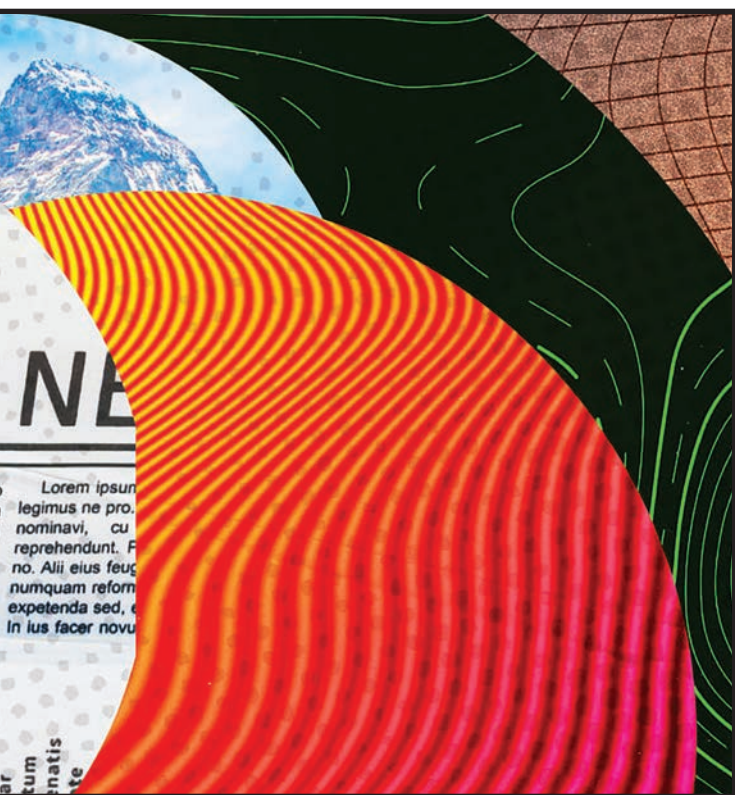
حتی اگر وزارتخانه‌ها واحدهی تحت عنوان برنامه‌ریزی یا سیاستگذاری داشته باشند، این امر جایگزین اندیشکده نمی‌شود. همان‌طور که اداره حقوقی وزارتخانه برای امور تخصصی به وکلای خارج از مجموعه متکی است، در مسائل تخصصی و پیچیده نیز نمی‌توان انتظار داشت که مدیران یا کارکنان بدون بهره‌گیری از مشاوران یا اندیشکده‌ها، همه چیز را بدانند و بهترین تصمیمات را اتخاذ کنند. ذهن انسان محدود است و ظهور افرادی همچون شاه عباس یا نادرشاه برای تصمیم‌گیری کلان دیگر قابل انتظار نیست.

● رسانه؛ بستر فعالیت اندیشکده

اندیشکده‌ها تنها به مشاوره مستقیم به مدیران، سیاست‌مداران و دیوان‌سالاران محدود نمی‌شوند؛ آنها فضای تصمیم‌گیری کشور را از طریق رسانه‌ها نیز شکل می‌دهند. رسانه‌ها، خود تولیدکننده محتوا نیستند و محتوای تخصصی غالباً توسط اندیشکده‌ها تهیه می‌شود. از این رو، تولید محتوا برای رسانه‌ها یکی از فعالیت‌های کلیدی اندیشکده‌هاست.

● ظرفیت‌های دیگر قابل استفاده توسط اندیشکده‌ها

علاوه بر رسانه، دانشگاه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و بخش خصوصی بسترهایی هستند که اندیشکده‌ها می‌توانند از آنها برای اثرگذاری بهره ببرند. بخش خصوصی پیش از دیگران دریافت که تصمیم‌سازی اهمیت بالایی دارد و با سرمایه‌گذاری در دانشگاه‌ها و حمایت از پژوهشگران،



نمونه‌های دیگر نیز مویید نقش فعال اندیشکده‌ها در ده سال اخیر هستند؛ به عنوان مثال، دستاوردهای رئیس‌جمهور سابق در حوزه قرض الحسنه ازدواج، تهاثر بدهی بخش خصوصی، بهبود رتبه کسب و کار و واگذاری طرح‌های نیمه‌تمام به بخش خصوصی، عمدتاً محصول فعالیت‌های اندیشگاهی بودند، حتی در مواردی که دولت با آنها مخالف بود. بانک مرکزی یا دیگر نهادهای دولتی اغلب با پیشنهادات اندیشکده‌ها مخالفت می‌کردند، اما با گذشت زمان همان کارشناسان دولتی نیز نظرات اندیشکده‌ها را بازتاب می‌دهند.

● کارشناسان اندیشکده‌ای؛ پیشبرندگان اصلی طرح‌های مسئله‌محور

علیرغم اثرگذاری اندیشکده‌ها، غالباً عواید مالی و مزایای شغلی مناسبی برای آنها حاصل نمی‌شود. کارشناسان اندیشکده‌ای همچنان با مسائل معیشتی دست به گریبانند، در حالی که کارشناسان نهادهای دولتی، گرچه در شرایط بهتری قرار دارند، توان مقابله با مسائل پیچیده کشور را ندارند. بسیاری از کارشناسان بانک مرکزی و وزارت اقتصاد در ابتدا به عنوان کارمند اداری استخدام شده و با گذشت زمان به کارشناسان تبدیل شده‌اند؛ اما تجربه و دانش اندیشکده‌ها در این حوزه‌ها، فراتر از ظرفیت معمول نهادهای دولتی است.

● پذیرش نسبی طرح‌های اندیشکده‌ها توسط تصمیم‌گیران

در گذشته، پذیرش خروجی اندیشکده‌ها توسط مسئولان -اعم از نمایندگان مجلس و مدیران اجرایی- محدود بود، اما اکنون این پذیرش رو به افزایش است. برای مثال، نمایندگان مجلس اکنون توجه بیشتری به نظر مرکز پژوهش‌های مجلس دارند و کارشناسان این مرکز حضور مؤثری در

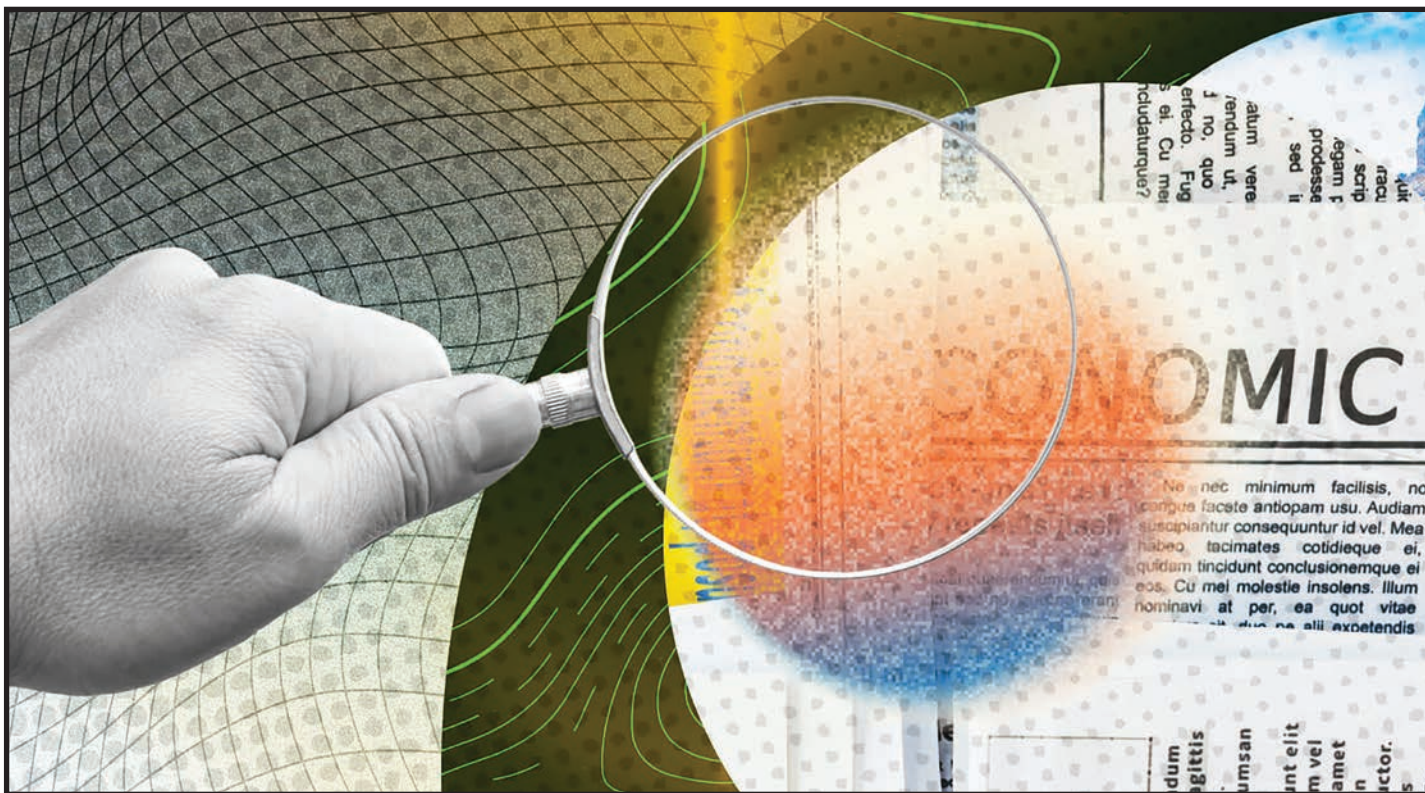
● مرزهای اندیشکده؛ محدوده‌ای که راهی برای ماشین در آن نیست

یکی از سؤالات اساسی در دنیای کنونی این است که شغل انسان‌ها در آینده چیست، به ویژه با فرض اینکه ربات‌ها و هوش مصنوعی جایگزین کارگرها و کارمندان شوند. این فناوری‌ها خستگی و محدودیت‌های انسانی را ندارند و قادرند امور را با کارایی بالا پیش ببرند؛ برای مثال دبیرخانه‌ها یا کارشناسی‌های مختلف می‌توانند به هوش مصنوعی سپرده شوند. در چنین وضعیتی، انسان ممکن است میان تهی شود؛ نیرویی که نیازمند فعالیت و اشتغال است، به عنصری کم‌اثر تبدیل می‌شود.

به نظر می‌رسد مشاغل آینده بر توانمندی‌های ذاتی انسان متکی خواهند بود؛ فعالیت‌هایی که نیازمند خلاقیت، نوآوری و چاره‌اندیشی هستند. هوش مصنوعی توانایی خلق محتوای نو یا نوآوری واقعی ندارد و صرفاً می‌تواند از محتواهای موجود بهره‌برداری کند. به همین دلیل، عرصه‌های فکری و تحلیل، حوزه‌ای است که انسان بر آن تسلط دارد و مشاغل آینده در این حوزه‌ها شکل می‌گیرند.

● ارزیابی وضعیت کنونی اندیشکده‌های کشور

با توجه به ناکارآمدی اندیشکده‌های فعلی در حوزه‌های تخصصی، وضعیت موجود چندان مطلوب نیست. برای رفع این معضل، باید آسیب‌شناسی کنیم و راهکارهای تحولی ارائه دهیم، در عین حال نباید از نقاط قوت نیز غفلت کرد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا اندیشکده‌ها در ده سال اخیر کاری انجام داده‌اند؟ پاسخ مثبت است؛ بسیاری از طرح‌ها، از جمله طرح مسکن، حاصل فعالیت اندیشکده‌هایی مانند ایتان بوده است.



مناسب است یا خیر. افراد ممکن است باهوش باشند اما بی‌حوصله، یا برعکس، علاقه‌مند و پرنرژی باشند. تجربه اندیشکده دیدگاه و زاویه‌نگاهی متفاوت به فرد می‌دهد که حتی در سایر حوزه‌ها مانند تجارت یا کارآفرینی به کار او می‌آید. شرط لازم خلاقیت، خودباوری است؛ و خودباوری یکی از دستاوردهای مهم تجربه در اندیشکده است.

● پیچیدگی‌های شخصیتی و تقسیم کار

تقسیم کار در اندیشکده، مکانیکی نیست و عمدتاً بر اساس شخصیت و توانایی‌های فرد شکل می‌گیرد. کسی که شخصیت همسو با علوم انسانی و تفکر تحلیلی ندارد، نمی‌تواند دستاورد قابل توجهی داشته باشد. حتی افراد توانمند در یک حوزه ممکن است در حوزه دیگر موفق نباشند؛ برای مثال دیپلمات‌های برجسته، لزوماً سیاستمدار موفقی نیستند. شناخت صحیح افراد نیازمند زمان است و تجربه عملی، تعیین‌کننده مناسب بودن آنهاست.

● فضای سیال و فرهنگ سازمانی اندیشکده

کار در اندیشکده سیال و مبتنی بر مشارکت داوطلبانه است. افراد در بخش‌ها و گروه‌های مختلف مشارکت می‌کنند و با گذشت زمان، انضباط و همراهی طبیعی شکل می‌گیرد. مدیر اندیشکده نقش هدایتگر دارد؛ نه دستوردهنده، بلکه کسی که طرح مساله و چالش را مطرح می‌کند و هم‌فکری اعضا را مطالبه می‌نماید. فرهنگ اندیشکده با رفتار مدیر شکل می‌گیرد؛ اگر مدیر جدی، مسئولیت‌پذیر و پرکار باشد، این رفتار به فرهنگ مجموعه تبدیل می‌شود.

● اندیشکده و پژوهشکده: تفاوت‌ها

اندیشکده با پژوهشکده تفاوت بنیادین دارد. پژوهشکده‌ها مبتنی بر روش‌شناسی و سبک علمی مشخص هستند و هدف اصلی آنها توسعه علم است. در اندیشکده نقطه آغاز، تشخیص مسئله و ارائه راه‌حل‌های اولیه است. راه‌حل‌ها نسبی و قابل اصلاح‌اند و علم تنها ابزار کار است. تمرکز اندیشکده بر تصمیم‌سازی دانشمندانه، حکیمانه و عمیق است، نه توسعه علم مطلق.

● پرداخت کافی به مسئله؛ مرحله اول کار اندیشکده

در اندیشکده، ابتدا به تحلیل ابعاد مسئله پرداخته می‌شود و سپس چاره‌اندیشی صورت می‌گیرد. روش‌ها متنوع‌اند: هم‌فکری، نوشتن، برنامه‌ریزی سناریو، تحلیل علت و معلول و شاخه‌ای. با این شیوه، فهمی نسبت به مساله حاصل می‌شود و تصمیم‌ها بر پایه تجربه، تحلیل و دانش، و نه صرفاً آزمون و خطا، اتخاذ می‌شوند.

● اندیشکده به مثابه پشتوانه تصمیم‌گیران

تصمیم‌گیران گاهی به اندیشکده‌ها مراجعه می‌کنند تا با استناد به تحلیل و دانش آن، از مسئولیت‌های مستقیم خود در مواقع حساس شانه خالی



اندیشکده با پژوهشکده تفاوت بنیادین دارد. پژوهشکده‌ها مبتنی بر روش‌شناسی و سبک علمی مشخص هستند و هدف اصلی آنها توسعه علم است. در اندیشکده نقطه آغاز، تشخیص مسئله و ارائه راه‌حل‌های اولیه است. راه‌حل‌ها نسبی و قابل اصلاح‌اند و علم تنها ابزار کار است. تمرکز اندیشکده بر تصمیم‌سازی دانشمندانه، حکیمانه و عمیق است، نه توسعه علم مطلق.

کمیسون‌ها دارند. با این حال، تأثیر اندیشکده‌ها نسبی است؛ همان‌طور که در حکایت کلبله و دمنه آمده است، تصمیم‌گیرنده ممکن است نظرات مشاور را بپذیرد یا نپذیرد، اما به هر حال، مراجعه به مراکز پژوهشی نشان‌دهنده اهمیت اثرگذاری اندیشکده‌هاست.

● روش‌های سیاست‌سازی و تصمیم‌سازی

اندیشکده‌ها برای سیاست‌سازی و تصمیم‌سازی از روش‌های متنوعی بهره می‌برند: جریان‌سازی و رسانه، مخاطب با مسئولان و متقاعد کردن آنها، تولید ادبیات تخصصی، تعریف رشته‌های دانشگاهی و پیگیری مباحث در دانشگاه‌ها. برای نمونه، سیاست مسکن و حوزه علم و فناوری از طریق تعریف گرایش‌های دانشگاهی مانند مدیریت تکنولوژی و سیاست‌گذاری علمی پیگیری شده است. این گرایش‌ها محصول کنشگری اندیشکده‌ها هستند و پیشگامانی همچون دکتر طباطباییان نقش کلیدی در تحقق این مسیر داشتند.

● تزریق روح اعتماد به توانایی‌های خود؛ کارویژه جهاد

دانشگاهی و اندیشکده‌ها

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها این است که محصول اندیشکده‌ها جز تصمیم‌سازی چیست؟ پاسخ روشن است: انسان خیره‌تر و با اعتماد به نفس بیشتر. تجربه جهاد دانشگاهی نمونه‌ای بارز در این زمینه است. جهاد دانشگاهی، در کنار دانشگاه‌ها قرار گرفته و مهندس‌های تازه‌کار را با حقوق اندک به حل مسائل واقعی کشور می‌گماشت. مواجهه با چالش‌های واقعی و رسیدن به دستاورد، اعتماد به نفس این افراد را تقویت می‌کرد و آنها را از مهندس‌های مبتدی به نیروهای کارآمد و چاره‌اندیش تبدیل می‌نمود. بسیاری از این افراد پس از کسب تجربه، به سازمان‌ها و مجموعه‌های دیگر پیوستند؛ به این ترتیب بخش قابل توجهی از توانمندی فنی کشور مرهون تربیت نیروی انسانی از این مسیر بوده است.

● اندیشکده‌ها؛ کارویژه سیاست‌پژوهی و مسیر مدیریتی

از منظر من، اندیشکده‌ها کار جهاد دانشگاهی را در حوزه سیاست‌پژوهی ادامه می‌دهند. افراد در این مسیر رشد می‌کنند و با کسب تجربه، به مدیران میانی و عالی دستگاه‌های دولتی تبدیل می‌شوند، بدون آنکه نیاز به لابی یا حمایت ویژه‌ای داشته باشند. دستگاه‌ها به نیروهای جامع‌نگر، دارای اعتماد به توانایی‌های خود و چاره‌اندیش جذب می‌شوند و تصمیم‌سازان سابق، جای خود را به تصمیم‌گیران می‌دهند. سازمان‌هایی مانند سازمان برنامه و بودجه، مشتریان طبیعی آینده اندیشکده‌ها خواهند بود.

● راه ورود افراد تازه‌کار به اندیشکده بسته نیست

اندیشکده‌ها فقط برای افراد خبره نیستند؛ بلکه مسیر ورود نیروهای «صفرکیلومتر» نیز باز است. اندیشکده نهادی است که جریان نیرو و ایده در آن سیال است. در ابتدا، شناخت افراد بر اساس ظواهر و ویژگی‌های شخصیتی صورت می‌گیرد؛ اما تجربه همکاری است که نشان می‌دهد فرد

حکایتی از گورباچف گویاست: او گفته بود صد اقتصاددان در اختیار دارم و فقط نظر یکی صحیح است، اما نمی دانم آن یک کدام است. هر نظر در پارادایم خود درست است، اما انتخاب بهترین راهکار نیازمند تحلیل جامع است.

برای روشن تر شدن موضوع، فرض کنید راه حل رفع ترافیک تهران مطالبه شده باشد. یک اندیشکده ممکن است بر تقاطع های غیرهم سطح، پل ها، پارکینگ های طبقاتی، تقویت حمل و نقل عمومی و تنظیم ساعات کاری تأکید کند؛ این راهکارها هرچند کامل نیست، اما از هیچ بهتر است. اندیشکده دیگر ممکن است مشکل را به مرکزیت تمام اقتصاد تهران مرتبط بداند و با آمایش سرزمین و ایجاد قطب های اقتصادی جدید، از تراکم جمعیت جلوگیری کند.

در میان این تصمیم ها، آن راه حل قابل اتکا است که قابلیت اجرا، هزینه پایین و امکان خودجوش شدن داشته باشد. هیچ نظری مطلقاً درست یا مطلقاً غلط نیست؛ هر راهکار در زمینه و پارادایم خود موجه است. دنیا، واقعیت چندبعدی و نسبی دارد و این ویژگی تحلیل های انسانی است.

● طبیعت سیال فضای اندیشکده

فضای اندیشکده به گونه ای است که رشد و پرورش نیروها تصادفی و سیال است. کسی برای «باغبانی» یا پرورش نیروی انسانی به شکل کنترل شده وارد اندیشکده نمی شود؛ بلکه باران می بارد، باد می وزد، بذر می افتد و سبزه ای رشد می کند. اندیشکده زیست بومی است که جریان ایده ها و نیروها در آن به طور طبیعی شکل می گیرد. اگرچه طراحی معماری و سیاست گذاری صنعتی می تواند این فرآیند را ساختارمند کند، اما واقعیت آن است که توسعه نیروها در اندیشکده تابع فرصت ها، مواجهه با مسائل واقعی و تعامل با محیط است.

کنند. همان طور که در تصمیمات حساس تاریخی مانند آغاز پروژه شکافت هسته ای در آمریکا رخ داد، نظر کارشناسان و اندیشمندان به تصمیم گیر کمک می کند تا اقدام مقتضی را انجام دهد و پشتوانه علمی برای تصمیم خود داشته باشد.

● نمونه افراد پرورش یافته در اندیشکده

یکی از نتایج مهم فعالیت در اندیشکده، پرورش نیروهایی با بصیرت تحلیلی و توانایی نقد دقیق اطلاعات است. برای نمونه، یکی از دوستان فعال در سازمان پژوهش های علمی و صنعتی ایران، هنگام گفتگویی با مدیر علم و فناوری کره جنوبی متوجه شد که این مدیر تیزبین، ساختار سازمان را که ذیل وزارت علوم قرار دارد، ناکارآمد می داند و ثمر دادن از آن را مانند «کاشت درخت خرما در کوهستان» تصور می کند.

مثال دیگر، لستر تارو، اقتصاددان برجسته، زمانی که شنید چین یازده درصد رشد اقتصادی دارد، آن را عددسازی خواند و با مقایسه رشد برق در این کشور که شش درصد بود، نشان داد که این اعداد با واقعیت همخوانی ندارند، زیرا رشد اقتصادی بدون رشد برق قابل تصور نیست. این گونه نیروها، محصول فرآیند تربیتی و تحلیلی اندیشکده ها هستند؛ افرادی که به ارزیابی جامع و نگاه چندبعدی مجهز می شوند.

● چاره تک بعدی بودن اندیشکده و تعارضات کارشناسی

یکی از دغدغه های جدی، اتکا به خروجی اندیشکده های تخصصی در حوزه هایی است که دانش میان رشته ای لازم است. برای نمونه، خروجی یک اندیشکده اقتصادی ممکن است بدون حضور جامعه شناس یا سیاست پژوه ارائه شود و در مواردی، اندیشکده های مختلف دیدگاه های متعارضی ارائه می کنند.



روش‌های شکوفایی نهاد اندیشکده در ایران

مصطفی زمانیان، ضمن جریان شناسی زیست بوم اندیشه ورزی کشور، اثربخشی اندیشکده‌ها را از گذر اصالت بخشی و منزلت بخشی به آن‌ها ممکن می‌داند.

در جمهوری اسلامی، اندیشه همواره در حاشیه قدرت ایستاده است؛ نه به مثابه یک نهاد پایدار، بلکه اغلب در قالب افراد، حلقه‌ها یا واکنش‌های مقطعی. در چنین وضعیتی، اندیشکده‌ها - به عنوان نهادهای میانجی میان دانش و سیاست - نتوانسته‌اند به جایگاه بایسته خود در چرخه تصمیم‌سازی دست یابند. مسئله، صرفاً کم‌توجهی حاکمیت به توصیه‌های کارشناسی نیست؛ بلکه بحران، عمیق‌تر و نهادی‌تر است: فقدان اصالت، ضعف منزلت و ناتوانی در تبدیل اندیشه به سیاست اجرایی. بازاندیشی در زیست‌بوم اندیشه‌ورزی کشور، نه یک انتخاب تزئینی، بلکه ضرورتی برای بازسازی عقلانیت حکمرانی است.

اهمال حاکمیت و به تعبیر مصطفی زمانیان، عضو هیئت علمی دانشکده حکمرانی دانشگاه تهران؛ خودرویی اندیشکده‌ها، ضعف استخوان‌بندی و درنهایت کاهش تأثیرات کاربردی این مجموعه‌ها در عرصه عمل را موجب شده است. به زعم وی اکنون، هنگامه اصالت‌بخشی و منزلت‌بخشی حاکمیت به نظام اندیشگاهی کشور است. آنچه در پی می‌آید تنظیم مرور کوتاه نگاه زمانیان از وضعیت زیست‌بوم اندیشه‌ورزی کشور است.

۱ شکاف مسئله‌شناسی؛ جایی که اندیشکده‌ها از سیاست‌گذار جدا می‌شوند

بخش مهمی از ناکارآمدی اندیشکده‌ها در ایران، نه از محدودیت‌های ایدئولوژیک یا امنیتی حاکمیت، بلکه از ضعف درونی خود آن‌ها ناشی می‌شود. مسئله‌شناسی ناقص، تمرکز بر موضوعات غیرواقعی یا کم‌اولویت، و ناتوانی در کشف مسائل فوری روی میز سیاست‌گذار، باعث شده خروجی اندیشکده‌ها در میدان اجرا بلااستفاده بماند. در غیاب درک عمیق از اقتضائات اجرایی، سیاست‌پژوهی به تمرینی انتزاعی بدل می‌شود که بیش از آنکه مسئله‌ای را حل کند، به انباشت گزارش‌ها می‌انجامد.

۲ ضعف استخوان‌بندی؛ بحران منابع در زیست‌بوم اندیشگاهی

جریان اندیشگاهی ایران از بدو تولد با ضعف ساختاری در منابع مالی، داده‌ای و انسانی مواجه بوده است. نبود حمایت پایدار حاکمیت، دسترسی محدود به داده‌های واقعی، و فقدان ترکیب حرفه‌ای نیروی انسانی - شامل بروکرات‌های مجرب و نظریه‌پردازان جوان - استخوان‌بندی اندیشکده‌ها را شکننده کرده است. درنتیجه، بسیاری از ایده‌ها هرگز به مرحله صیقل اجرایی نمی‌رسند و در سطح نظری باقی می‌مانند.

۳ پژوهش‌گری به جای سیاست‌ورزی؛ خطای فرآیندی اندیشکده‌ها

بخش قابل توجهی از اندیشکده‌های ایرانی، عملاً نهاد پژوهشی هستند نه نهاد سیاست‌ساز. خروجی غالب آن‌ها، گزارش‌های حجیم پژوهشی است، نه یادداشت سیاستی، ایده سیاست، یا پیش‌نویس قانون. ناتوانی در تبدیل مطالعات گسترده به بسته‌های سیاستی کوتاه، قابل اجرا و متناسب با منطق تصمیم‌گیری، باعث شده اندیشکده‌ها از چرخه اجرا حذف شوند. سیاست‌ورزی، مهارتی متمایز از پژوهش‌گری است که هنوز در فرآیندهای اندیشگاهی ایران نهادینه نشده است.

۴ تامین مالی؛ میان حمایت هدفمند و فساد نهادی

حمایت مالی از اندیشکده‌ها، اگر بدون طراحی نهادی و هدف‌گذاری روشن انجام شود، به تضعیف استقلال و فساد ساختاری می‌انجامد. اما حمایت هدفمند - در قالب تامین زیرساخت فیزیکی، دسترسی به منابع اطلاعاتی، و امکان پرداخت حقوق پایدار - شرط بقای نهاد اندیشکده است. فقدان امنیت شغلی باعث خروج مداوم نیروهای مستعد از اندیشکده‌ها



اصالت‌بخشی؛ پیش‌شرط احیای عقلانیت حکمرانی

۷

مسئله نهایی، فقدان شناسنامه حقوقی و منزلت نهادی اندیشکده‌هاست. در نبود امکان ثبت حقوقی مشخص، اندیشکده‌ها زیر فشار قوانین مالیاتی و بیمه‌ای، عملاً تنبیه می‌شوند. همان‌گونه که سیاست‌گذاری حوزه دانش‌بنیان به خلق منزلت اجتماعی و اکوسیستم حمایتی انجامید، نظام حکمرانی نیز نیازمند طراحی یک چارچوب حقوقی، مالی و نهادی ویژه برای اندیشکده‌هاست. بدون این اصالت‌بخشی، اندیشه همچنان در حاشیه قدرت باقی خواهد ماند و شکاف میان دانش و سیاست پر نخواهد شد.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت‌وگویی است که نخستین‌بار در پرونده ویژه «وضعیت‌شناسی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده‌ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

و مهاجرت آن‌ها به بازار یا دولت شده است؛ روندی که سرمایه انسانی این زیست‌بوم را تحلیل می‌برد.

اندیشکده، نهاد است نه فرد

۵

گرچه افراد تأثیرگذار در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی می‌توانند عقلانیتی تولید کنند، اما زیست‌بوم اندیشگاهی بدون نهادسازی پایدار شکل نمی‌گیرد. شرط اصلی اثرگذاری بلندمدت، تداوم، تربیت نیرو و انباشت نهادی است؛ نه صرف نفوذ فردی. در این مقطع از حیات اندیشکده‌ها در ایران، نهادسازی مهم‌تر از دیده‌شدن رسانه‌ای است.

جریان‌شناسی اندیشکده‌ها؛ از دانشگاه تا استقلال پریسک

۶

اندیشکده‌های ایران از دل چند خاستگاه شکل گرفته‌اند: جریان‌های مهندسی‌محور دانشگاهی، نهادهای وابسته یا مورد حمایت دستگاه‌ها و مجموعه‌های مستقل خصوصی. در این میان، اندیشکده‌های مستقل - با وجود ریسک بالای بقا - نقش مهمی در تنوع‌بخشی و پویایی زیست‌بوم اندیشگاهی دارند و نیازمند توجه ویژه‌اند.

در ستایش تنظیم‌گری؛ درباره لزوم سامان‌یابی حقوقی-اقتصادی نظام اندیشگاهی

صادق امامیان با مرور حدود و ثغور مفهوم و عملیات مشاوره سیاستی، وجود متولی حقوقی را از ضروریات این زیست‌بوم می‌داند.

مسئله اندیشکده‌ها در ایران، نه کمبود ایده است و نه فقدان نیروی انسانی؛ مسئله، فقدان «نظام» است. زیست‌بوم اندیشه‌ورزی کشور سال‌هاست میان دانشگاه، اجرا و سیاست معلق مانده؛ نه کاملاً دانشگاهی است، نه به درستی در فرآیند سیاست‌سازی جا افتاده و نه از حیث حقوقی و اقتصادی به رسمیت شناخته شده است. در چنین وضعیتی، اندیشکده‌ها یا به تولید گزارش‌های کم‌اثر تقلیل می‌یابند، یا به نهادهایی شبه‌اداری بدل می‌شوند که نه استقلال دارند و نه کارآمدی. از منظر حکمرانی، اندیشکده زمانی معنا پیدا می‌کند که بتواند شکاف میان «دانش» و «تصمیم» را پر کند؛ و این فاصله از نظر سید محمد صادق امامیان، هم‌بنیانگذار اندیشکده حکمرانی شریف، بدون تنظیم‌گری ممکن نیست. تنظیم‌گری‌ای که نه برای محدودسازی اندیشه، بلکه برای ارزشمندکردن، استانداردسازی و واردکردن آن به چرخه واقعی سیاست‌گذاری طراحی شود.

جامعه و سیاست‌اند؛ نهادهایی که می‌توانند هم زبان سیاست را بفهمند و هم منطق دانش را حفظ کنند.

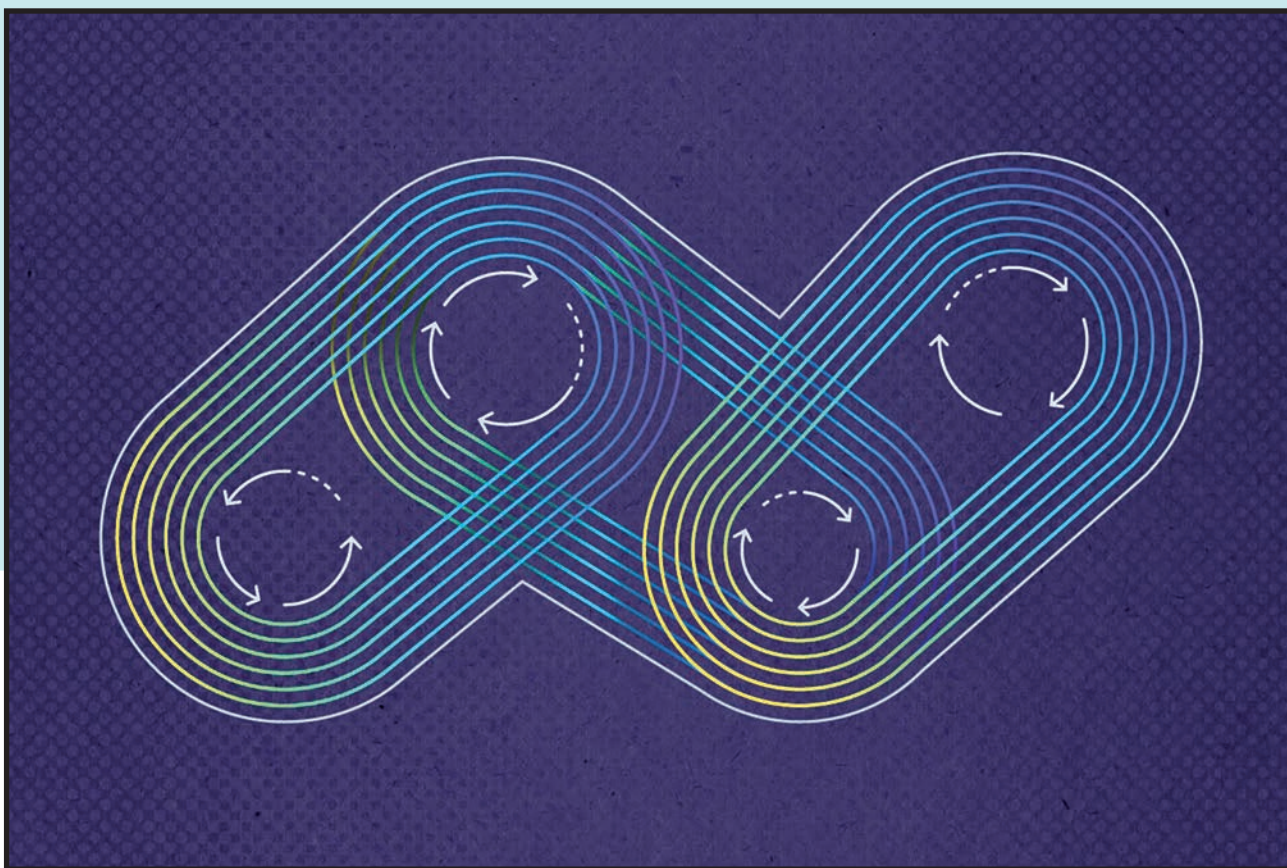
در نسبت با حاکمیت، اندیشکده‌ها چند کارکرد کلیدی دارند. نخست، جامعه‌پذیری سیاسی نسل جدید نخبگان؛ جایی که پژوهشگر می‌آموزد سیاست صرفاً امر فنی نیست و بدون فهم فرآیندهای سیاسی، به بن‌بست می‌رسد. دوم، تربیت نیرو برای دیوان‌سالاری و حتی برای سیاست‌ورزی؛ کارکردی که در غیاب نظام حزبی کارآمد، اهمیتی دوچندان می‌یابد. سوم، ایفای نقش واسط میان جامعه و حاکمیت؛ اندیشکده می‌تواند صدای مسائل اجتماعی را با کم‌ترین شائبه ذی‌نفعی به ساخت قدرت منتقل کند.

با این حال، این کارکردها در خلا نهادی محقق نمی‌شوند. تجربه‌های پیشین نشان داده است که رابطه مستقیم علم و اجرا، بدون نهاد واسط، اغلب به طرد متقابل می‌انجامد؛ همان‌گونه که صنعت و دانشگاه بدون شرکت‌های دانش‌بنیان به بن‌بست رسیدند. اندیشکده‌ها

اندیشکده را نمی‌توان صرفاً معادل سیاست‌پژوهی دانست. سیاست‌پژوهی، حتی در بهترین حالت، در سطح توصیف، تحلیل و پیشنهاد متوقف می‌ماند؛ درحالی‌که اندیشکده، اگر بخواهد نقشی واقعی در حکمرانی ایفا کند، باید به «مشاوره سیاستی» ارتقا یابد. مشاوره سیاستی یعنی ورود به زنجیره کامل سیاست‌گذاری؛ از صورت‌بندی مسئله و طراحی راه‌حل، تا اقناع ذی‌نفعان، اجماع‌سازی در کریدورهای قدرت، پایلوت‌سازی و پیگیری اجرای توصیه‌ها. به بیان دیگر، اندیشکده باید از Think Tank به Think-Do Tank حرکت کند.

این تمایز برای جمهوری اسلامی اهمیتی مضاعف دارد. نظامی که با مسائل پیچیده، چندلایه و به‌شدت سیاسی مواجه است، نمی‌تواند صرفاً با گزارش‌های پژوهشی اداره شود. اندیشکده‌ها در این چارچوب، نه تزئینات فکری حاکمیت، بلکه نهادهای واسط میان علم،





در کنار مداخله بیرونی، خود اندیشکده‌ها نیز مسئولیت دارند؛ فاصله گرفتن از تکنوکراسی خالص، نزدیک شدن به امر سیاسی، تنوع بخشی به ابزارها و نوآوری در سیاست سازی. جمهوری اسلامی، بیش از هر زمان، به اندیشکده‌هایی نیاز دارد که سیاست را نه ساده سازی کنند و نه از آن بگریزند؛ بلکه آن را بفهمند، صورت بندی کنند و به زبان تصمیم ترجمه کنند.

در نهایت، مسئله اندیشکده‌ها مسئله «نقش» است: یا به نهادی حاشیه‌ای در کنار دانشگاه فروکاسته می‌شوند یا به بخشی از ماشین سیاست سازی کشور بدل خواهند شد. انتخاب میان این دو، بدون تنظیم‌گری آگاهانه، ممکن نیست.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت‌وگویی است که نخستین بار در پرونده ویژه «وضعیت‌شناسی زیست بوم اندیشه‌ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده‌ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

دقیقا باید چنین نقش واسطی را ایفا کنند، اما خودشان نیز نیازمند سامان یابی‌اند.

مسئله اصلی، نبود اعتبار حقوقی و اعتبار اقتصادی است. تا زمانی که اندیشکده‌ها جایگاه حقوقی مشخص، استانداردهای حداقلی و چرخه اقتصادی شفاف نداشته باشند، هرگونه حمایت مالی می‌تواند فسادزا باشد. تجربه دانش بنیان‌ها نشان می‌دهد که «ارزشمندی» زمانی شکل می‌گیرد که قانون، منابع و انگیزه‌ها هم‌راستا شوند. پول، به‌طور طبیعی، به سمت ارزش حرکت می‌کند؛ اما اگر پیش از پالایش و استانداردسازی تزریق شود، به بی‌نظمی و رانت می‌انجامد.

از این منظر، تنظیم‌گری اندیشکده‌ها نه یک اقدام محدودکننده، بلکه یک ضرورت حکمرانی است. تنظیم‌گری‌ای که باید هم به اعتبار حقوقی بینجامد و هم به امکان شکل‌گیری اعتبار اقتصادی؛ و این امر، بدون تعیین یک متولی واحد و شفاف، ممکن نیست. پراکندگی نهادی و نامشخص بودن مرجع رسمی، زیست بوم اندیشه‌ورزی را در وضعیت «کمک‌محور» و ناپایدار نگه داشته است.

پنج آسیب نظام اندیشگاهی ایران

محسن دنیوی، چرخه آسیب‌های اندیشکده‌های ایران را مرور می‌کند و نگاه به سناریوها و امکان‌های آینده جهان را از ملزومات کار اندیشکده‌ای می‌داند.

محسن دنیوی، بنیانگذار اندیشکده معنا و پژوهشگر مطالعات پیشرفت و نوآوری، یکی از روندپژوهان جدی عرصه سیاست‌اندیشی در ایران است. اندیشکده‌ها به عنوان یکی از نقاط سیاست‌سازی، مرکز توجه دنیوی در ده سال اخیر بوده است. وی در این تمرکز، یک چرخه آسیب را از تاسیس تا تثبیت نهاد اندیشکده در ایران شناسایی کرده است. این چرخه از «تولد زودرس و آزمایشگاهی اندیشکده‌ها در ایران» آغاز می‌شود و با تاکید بر «نسبت‌گذاری معیوب حاکمیت با اندیشکده‌ها»، سه آسیب درون اندیشکده‌ها را نتیجه می‌گیرد: نقصان در «مبانی اندیشه‌ورزی به سبک اندیشگاهی» که آن‌ها را به نهادهایی برای اقدام تنزل داده است. دنیوی این نقصان را ناشی از «فقدان تفکیک‌گذاری میان رویکرد شبکه نظام مسائل و گسترش مسئله در تاریخ و جغرافیا با رویکرد نقطه‌زنی و جراحی موضعی» می‌داند. درنهایت و به عنوان پنجمین آسیب اندیشکده‌ها، تقلیل پدیده «مردم» به «افکار عمومی» در جامعه اندیشگاهی موجب شده است که پایداری و ماهیت ملت ایران در تحلیل‌های اندیشکده‌ای نادیده گرفته شود؛ «مردم»ی که به عنوان نیروی مقاوم در برهه‌هایی از تاریخ، مداخلات حل مسئله از بالا را دچار اختلال کرده‌اند و نقش جدی در پیشبرد یا شکست سیاست‌های توسعه داشته‌اند.

امکان انباشت تجربه و آکادمیک را فراهم کرد و مسیر «خلق اتفاق» را میسر ساخت.

در ایران، اما بیشتر افراد زیر ۴۰ سال با انگیزه و دغدغه‌مند وارد فضای اندیشکده‌ای شدند؛ پرانرژی اما فاقد انباشت تجربه تاریخی، آکادمیک و عملیاتی. این تولد غیرطبیعی باعث شد اندیشکده‌ها عمدتاً نهادهایی برای اقدام و متدولوژی شوند، نه مراکز اندیشه‌ورزی عمیق. بسیاری از فعالان جوان، با دلسوزی و امید به حل مشکلات کشور وارد شدند، اما به دلیل فقدان زمینه و تجربه، مسیر شکل‌گیری اندیشکده‌ها آزمایشگاهی و غیرارگانیک بوده است.

نسبت‌گذاری معیوب حاکمیت با اندیشکده‌ها

یکی از آسیب‌های جدی، نسبت معیوب میان اندیشکده‌ها و ساختار قدرت است. سهم محتوا در تصمیم‌گیری کمتر از ۳۰ درصد است و تعارض منافع، مواضع هسته اولیه تصمیم‌گیر و سایر نیروهای موثر، نقش

اگر بخواهیم با دقت کلمه‌ای را انتخاب کنیم، من عبارت «جامعه نوپای اندیشگاهی ایران» را مناسب می‌دانم. منظور از جامعه، مجموعه افرادی است که از کلمات «نظام» و «سیستم» که پیچیده‌تر، هدف‌گرایانه‌تر و انسجام‌یافته‌تر هستند، کمی فاصله دارد. مجموعه‌هایی که این جامعه را شکل می‌دهند در دهه ۷۰ بسیار کم، در دهه ۸۰ بیشتر و از سال ۹۵ با شتاب بیشتری رشد کرده‌اند. در ادامه زنجیره آسیب‌های پنج‌گانه این جامعه را برمی‌شمرم.

تولد زودرس و آزمایشگاهی اندیشکده‌ها در ایران

اندیشکده‌های ایران عمدتاً از دهه ۷۰ شکل گرفتند و رشد شتابان آن‌ها از سال ۹۵ آغاز شد، اما تولد آن‌ها طبیعی و متناسب با نیازهای واقعی جامعه نبود. در غرب، اندیشکده‌ها پس از جنگ جهانی دوم و از دهه ۱۹۷۰ با پشتوانه افراد میانسال و باتجربه از نهادهایی مانند وزارت خارجه و ارتش شکل گرفتند و ارتباط تنگاتنگی با دانشگاه‌ها داشتند. این ترکیب،



حتی بهترین راه حل ها در عمل بی اثر باشند و تصمیم گیری ها فاقد چارچوب استراتژیک شود. اکنون اندیشکده های ایرانی برای حل مسائل پیچیده ای چون فرهنگ، اقتصاد و اجتماع ناگزیرند فراتر از کارکرد جهانی خود عمل کنند و این باعث پراکندگی و ناکارآمدی در عمل می شود.

تقلیل پدیده «مردم» به «افکار عمومی» در جامعه اندیشگاهی

۵

یکی از آسیب های بنیادین دیگر، نادیده گرفتن «مردم» به عنوان نیروی فعال و مقاوم و تقلیل آن ها به «افکار عمومی» است. در غرب، افکار عمومی و مردم نیروی موثر در ایجاد تغییر هستند، اما در ایران چنین مکانیسمی وجود ندارد. تحلیل اندیشکده های ایران اغلب فاقد درک واقعی از رفتار و نقش مردم است. مردم ایران، با هویت تاریخی، فرهنگی و مذهبی مشخص، در مقاطع مختلف تاریخ بر مسیر توسعه و سیاست گذاری اثر گذاشته اند. نادیده گرفتن این تفاوت، موجب تحلیل ناقص و ارائه راه حل های ناکارآمد می شود.

● اندیشکده ها و وظیفه خطیر جابایی ایران در سناریوهای آینده

تا زمانی که این پنج آسیب اصلاح نشود، اندیشکده های ایرانی نمی توانند نقش واقعی خود را در تصمیم گیری و آینده نگاری ایفا کنند. اصلاح رابطه با قدرت، غنای مبانی فکری، رویکرد کلان به نظام مسائل، درک واقعی از مردم و رشد طبیعی و تجربه اندوزانه اندیشکده ها، پیش شرط ایجاد اثرگذاری راهبردی است. اولویت امروز جامعه اندیشگاهی، خلق تصویر روشن از آینده ایران، منطقه و جهان و نقش ایران در روندهای جهانی است. تنها با چنین تصویرسازی ای می توان مسیر تصمیم گیری امروز را مشروع و اثرگذار کرد و جایگاه اندیشکده ها را از مشاوره ویتربینی به نقشی استراتژیک ارتقا داد.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت وگویی است که نخستین بار در پرونده ویژه «وضعیت شناسی زیست بوم اندیشه ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

تعیین کننده ای در روند اجرا دارند. در چنین وضعیتی، اندیشکده ها وزن واقعی در تصمیم گیری ندارند. بنابراین حتی وقتی اندیشکده ها دسترسی گسترده ای به منابع و اطلاعات دارند، این سطح از دسترسی به اثرگذاری عملی منجر نمی شود و بسیاری از پیشنهادهای خوب روی کاغذ باقی می ماند. این وضعیت باعث شده اندیشکده ها به نوعی مشاور ویتربینی تبدیل شوند؛ تحلیل ارائه می دهند، محیط را تحلیل می کنند، اما در تصمیم گیری واقعی وزن ندارند.

نقصان در مبانی اندیشه ورزی به سبک اندیشگاهی

۳

اندیشکده های ایرانی به دلیل تولد آزمایشگاهی، فاقد بنیان های معرفت شناسی، فلسفی، انسان شناختی و دین شناختی هستند؛ و حتی زمانی که به این مبانی اشاره می شود، صرفاً اجمالی و صوری است. مطالعه تطبیقی بدون درک عمیق از پیش زمینه های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایران، به تقلید تبدیل می شود.

ما در ایران در نقطه تقاطع سه عنصر قدرتمند - ایران، اسلام و جهان مدرن - قرار داریم و باید تصمیم گیری کنیم. غفلت از هر یک، فاصله معناداری میان نظر و اقدام ایجاد می کند. برای مثال، وارد کردن راه حل های نفت نروژ بدون درک شرایط تاریخی، اجتماعی و اقتصادی ایران تنها تقلید است و نه تحلیل واقعی. این نقصان باعث شده بسیاری از اندیشکده ها فاقد طراحی سیاسی یا طرح تغییر باشند و صرفاً به ارائه راه حل های فانتزی و پاورپوینتی مشغول شوند.

فقدان تفکیک گذاری میان رویکرد شبکه نظام مسائل و گسترش مسئله در

۴

تاریخ و جغرافیا با رویکرد نقطه زنی و جراحی موضعی

اندیشکده ها در ایران گاهی به جای بررسی نظام مسائل به صورت شبکه ای و کلان، به نقطه زنی و اقدامات موضعی روی می آورند. در حالی که ترسیم نقشه آینده ایران و جایگاه کشور در روندهای منطقه ای و جهانی، جزء وظایف اصلی اندیشکده ها است. اما فقدان رویکرد کلان و آینده نگاری، باعث شده که

بازخوانی ناکامی شبه‌اندیشکده‌ها در ایران

مهدی خراتیان، با نگاهی تاریخی و انتقادی، آسیب‌های ساختاری، ضعف‌های فرارشته‌ای و موانع استقلال مالی اندیشکده‌های ایرانی را تحلیل می‌کند و ضرورت بازسازی نهادهای سیاست‌پژوهی را برجسته می‌سازد.

ایران در دهه‌های اخیر شاهد شکل‌گیری و تحول اندیشکده‌ها در موج‌های مختلف بوده است؛ از اندیشکده‌های فن‌سالار و مدیریتی تا مجموعه‌های امنیت ملی و جامعه‌شناسی. با این حال، بسیاری از این مراکز، به دلیل فقدان استقلال مالی، بیگانگی با فلسفه و اندیشه سیاسی، عدم تسلط بر سیاست‌پارادایمی، ضعف در منابع غیر فارسی و کمبود نیروی انسانی فرارشته‌ای، به «شبه‌اندیشکده» تبدیل شده‌اند. تجربه تاریخی اندیشکده‌ها در ایالات متحده نشان می‌دهد که خاستگاه و عملکرد این نهادها، پیوندی مستقیم با نیازهای واقعی دولت و جامعه مدنی دارد، اما در ایران این پیوند ضعیف است و خروجی بسیاری از اندیشکده‌ها فاقد کیفیت پژوهشی و اثرگذاری سیاستی است. مهدی خراتیان، مدیر اندیشکده احیای سیاست، در متن پیش رو تلاش می‌کند تا با مرور سیر تاریخی و آسیب‌شناسی اندیشکده‌های ایرانی، نقاط ضعف و ضرورت‌های بازسازی زیست‌بوم اندیشکده‌ای کشور را تبیین کند.

● جایگزینی توسعه علمی با توسعه سیاسی

در ایران اندیشکده‌ها طی ۴ یا ۵ موج توسعه پیدا کردند. در موج سوم که در ابتدای دهه هشتاد به وقوع پیوست، اندیشکده‌ها به اوج پیشرفت خود رسیدند. در همین زمان بود که جناحین سیاسی کشور به جای تکیه بر ادبیات توسعه سیاسی به ادبیات توسعه علمی روی آوردند. بعد از قتل‌های زنجیره‌ای اواخر دهه هفتاد، دولت آقای خاتمی در سیاست داخلی مقداری معقول‌تر رفتار کرد و این رفتار معقول باعث شد که ما در سال‌های ۸۲ و ۸۳ رشد ۸ درصدی را هم تجربه کنیم. در همان دهه و در اواخر دولت آقای خاتمی و اوایل دولت آقای احمدی‌نژاد، مجموعه‌های متعددی مانند معاونت علمی ریاست جمهوری، کمیته‌های فناوری نانو و بایو، اندیشکده ایپان و بنیاد نخبگان در ایران تاسیس شد.

گفتمان اصلی آن دهه، گفتمان توسعه اقتصادی بود و به همین دلیل بود که اندیشکده‌هایی فن‌سالار با ادبیات مدیریت فناوری آغاز به کار کردند. اندیشکده ایپان هم در همان دوران و با یک رویکرد فن‌سالارانه شروع به کار کرد. سپس این اندیشکده‌ها تطور پیدا کرد و به یک اندیشکده فرارشته‌ای تبدیل شد و حوزه‌های مختلفی چون مطالعات بین‌الملل و امنیت ملی نیز به هسته‌های اصلی آن افزوده شد. خط‌مشی ایپان حل مسئله به صورت

کاملاً مهندسی بوده و است. بنده چون فارغ‌التحصیل حوزه مهندسی از دانشگاه شریف هستم و سپس وارد علوم انسانی شدم، این نوع تفکر کاملاً پوزیتیویستی و فنی را درک می‌کنم. ایده ایپان همواره این بوده است که در جریان حل مسئله، مطالعات بنیادین نیازی به توجه جدی ندارند. در وضعیت کنونی نیز همین ایده در آن مرکز غلبه دارد.

● طبقه متوسط شهری و تغییر مسیر اندیشکده ایرانی

در اواسط دهه هشتاد بود که موج فعالیت اندیشکده‌های فن‌سالار کم‌رنگ شد. بعد از شروع منازعات هسته‌ای ایران و اتفاقات سال ۸۸، حکومت جمهوری اسلامی با شورش طبقه‌های متوسط شهری مواجه شد؛ طبقه‌ای که وضعیت اقتصادی بدی نداشت اما ناگهان با یک اتفاق بزرگ امنیتی-اجتماعی مواجه شد که تحلیلی برای علت وقوع آن نداشت. این دو قضیه، یعنی منازعات هسته‌ای و وقایع پس از دهمین انتخابات ریاست جمهوری، باعث شکل‌گیری موج دیگری از ایجاد و فعالیت اندیشکده‌ها با رویکرد امنیت ملی و جامعه‌شناسی شد، اما تعداد اندیشکده‌های تاسیس شده در نسبت با موج قبلی کم‌تر بود. این مسئله به این خاطر بود که هنوز برای حکومت مشخص نبود علوم انسانی به چه دردی می‌خورد و چه موضوعیتی



● اصل بسیار مهم استقلال مالی اندیشکده

متأسفانه در کشور ما حزب و نهادهای جامعه مدنی که از مراکز اندیشکده‌ای پشتیبانی مالی یا گفتمانی کند وجود نداشته و ندارد. در کشور ما فقط دولت وجود دارد که آن هم جهت‌گیری خاصی دارد. یکی از بحث‌های اصلی در مورد فعالیت اندیشکده، استقلال آن به عنوان یکی از اصول است. بحث‌های بسیار طولانی وجود دارد که استقلال اندیشکده چه تعریفی دارد و چگونه به وجود می‌آید. مثلاً در دولت قبلی، مرکز همکاری‌های ریاست جمهوری با ایتان همکاری می‌کرد اما زمانی که اندیشکده ایتان با برجام مخالفت کرد، رئیس آن مرکز با ایتان قطع همکاری کرد و به نوعی ایتان در ادامه راه خود با مشکلات زیادی مواجه شد. مجدداً زمانی که دولت آقای رئیسی بر سر کار آمد، ایتان دوباره به معادلات برگشت. وقتی شرایط کاری یک اندیشکده با تغییر دولت‌ها عوض می‌شود، اسم این مجموعه دیگر اندیشکده نیست. یکی از موانع اصلی استقلال اندیشکده‌ها در ایران تأثیر تغییر و تحولات دولت‌ها بر روند کار اندیشکده است.

● اندیشه و فلسفه سیاسی حلقات مفقود اندیشکده ایرانی

می‌توان دومین مشکل اندیشکده‌های ایرانی را عدم توجه به فلسفه و

دارد. سپس اندیشکده‌های مختلفی شروع به فعالیت کردند که از نظر من این‌ها شبه‌اندیشکده هستند، زیرا با تعاریف استاندارد اندیشکده‌ای قابل تعریف نیستند.

● تولد اندیشکده در ایالات متحده

خاستگاه اصلی اندیشکده، ایالات متحده است. در دوره‌ای بنیادهایی چون بنیاد فورد، راکفلر یا کارنگی ساخته شد. کارنگی در حوزه فولاد، فورد در حوزه حمل‌ونقل و راکفلر در حوزه شبکه‌های لوله نفتی آمریکا مشغول به فعالیت بودند. این مراکز بعد از مشاهده ضعف در بدنه کارشناسی دولت فدرال بر آن شدند تا با تأسیس موسسات پژوهشی به دولت فدرال کمک کنند تا اهداف بزرگ‌تری تأمین شود. در آن زمان رویکرد آمریکا همچنان انزواگرایانه بود. به مرور زمان این شرکت‌ها و کمپانی‌ها با تأسیس اندیشکده‌های کارشناسی مثل DFR، بنیاد راسل، بروکیز و هوور به جبران ضعف دولت فدرال کمک کردند. اندیشکده‌ها در چنین بستری به وجود آمدند. این مراکز به نوعی در امتداد نظام اقتصادی و جامعه مدنی آمریکا تعریف شده بودند اما وضعیت اندیشکده‌ها در ایران این‌گونه نبوده است.

● نقص در سیاست پارادایمی

مشکل سوم این است که در یک لایه پایین‌تر از فلسفه و اندیشه سیاسی، سیاست پارادایم هم مشکل دارد. در سیاست پارادایم مثلاً گفته می‌شود من نسبت به افغانستان یک چارچوب سیاستی دارم که اولویت‌بندی‌های من را مشخص می‌کند. به فرض برای من که نسبت به افغانستان دیدگاه خاصی دارم و سیاست فرهنگی برایم مهم است، توجه به مسائل تاجیک‌ها و هزاره‌ها یک اولویت در منافع ملی بلندمدت ایران است. این یک سیاست پارادایم است که از دیدگاه من نسبت به روابط قدرت در افغانستان نشئت گرفته است.

● بیگانگی با زبان و منابع علمی غیرفارسی

مشکل بعدی فعالان اندیشکده ایرانی که فقدان توان مطالعه و دنبال کردن مطالب غیرفارسی است. عمده دانش‌آموختگان علوم انسانی فاقد مهارت‌های زبانی هستند و بیشتر به منابع ترجمه‌شده مراجعه می‌کنند. این

اندیشه سیاسی دانست. افرادی که از علوم سیاسی وارد فضای اندیشکده می‌شوند این نکته را بهتر درک می‌کنند تا کسانی که از گرایش خط‌مشی‌گذاری به این فضا می‌آیند، آن‌ها چون از رشته مدیریت دولتی وارد شدند، نگاه کاملاً خطی به مسائل دارند و متوجه نیستند که در کدام چارچوب نظری مسائل را تحلیل می‌کنند. آن‌ها متوجه نیستند که اقتضای مکتب رئالیسم، داشتن نگاه غیرتاریخی به مسائل و اولویت‌دادن به دولت-ملت‌هاست. مارکسیست‌ها روابط قدرت را طور دیگری تحلیل می‌کنند، اقتصاد سیاسی برایشان خیلی مهم‌تر است و روابط قدرت را فراتر از دولت-ملت‌ها تحلیل می‌کنند. فعالان اندیشکده ایرانی متوجه اقتضات فلسفه سیاسی مسائل نیستند و توانایی درک مسائل به صورت عمیق را ندارند. این ضعف، در مسائل پیچیده خودش را نشان می‌دهد. در مواقعی شما نیاز دارید از مکاتب مختلف در کنار هم استفاده کنید. در این شرایط اگر چارچوب‌های نظری را ندانید، فقط به راه‌حل‌ها توجه می‌کنید و نتایج بی‌فایده ارائه می‌دهید. متأسفانه دانش‌آموختگان علوم انسانی ما این مشکل را دارند.



نکته آن‌ها را از بخشی از ادبیات تولید شده محروم می‌کند.

● انسان اندیشکده‌ای؛ ایستاده در چهارراه

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که کار اندیشکده‌ای صرفاً مطالعه کتاب نیست. پژوهشگر می‌بایست هر روز اخبار و مطالب اندیشکده‌ها و سایت‌های معتبر جهانی را بررسی کند و از گرایش‌ها سیاسی و جناحی این اندیشکده‌ها اطلاع داشته باشد. پس خواندن صرف کفایت نمی‌کند. باید با نگاهی کاملاً انتقادی و تحلیلی به پایگاه‌های خبری نظر انداخت. خصوصیت مهم یک فرد اندیشکده‌ای این است که به لحاظ نهادی در چهارراه دانشگاه، رسانه، دولت و اقتصاد ایستاده است و با هر چهار نهاد تعامل دارد.

● نگارش خلاصه سیاستی، مهارت بایسته انسان اندیشکده‌ای

مسئله مهم بعدی که باید به آن اشاره کرد این است که باید فرمت و

ادبیات گزارش‌نویسی برای مدیران پرمشغله را بلد شویم. مقدمه یک یادداشت سیاستی خیلی مهم است. اگر در دو سه جمله اول آن حرفی که می‌خواهید بگوئید را نیاورید، آن مدیر گزارش شما را رها می‌کند. داشتن یک مقدمه و پایان چندجمله‌ای قوی، جزء مقدمات کار است. گزارش باید فرمت شکلی و مرتبی داشته باشد. ارائه‌دادن و پاورپوینت خوب داشتن، یک هنر است.

● نفع بخش خصوصی در تقویت زیست‌بوم اندیشکده‌ای

متأسفانه در ایران بخش خصوصی به سیاست‌پژوهی به این معنا که در غرب است، اعتقادی ندارد. بخش خصوصی تازه متوجه شده که دولت از تمثیت امور ناتوان شده است و باید خودش برای خودش فکری کند و ضعف دولت را جبران کند. شرکت‌های خصوصی باید بدانند که اگر ایران در جنگ کریدورها بازنده شود، آن‌ها هستند که ضرر می‌کنند. کشور هرچه در تحریم بماند، بخش خصوصی بیشتر ضرر می‌کند. آن‌ها باید بنیادی تاسیس کنند و برای تأمین منافع خودشان از اندیشکده‌ها حمایت کنند.

آنچه من می‌فهمم این است که تلفیقی از مسائلی چون عدم درک درست از نهاد اندیشکده و خاستگاه‌های تاریخی آن، داشتن سوتفاهم و نگاه‌های پوزیتیویستی جدی درباره حل مسئله، عدم درک جایگاه اندیشه و فلسفه سیاسی به همراه برخی مولفه‌های اقتصادی به وضع فعلی منجر شده است. یعنی تعدادی اندیشکده کم‌سواد، کم‌کارکرد، با دانش پایین و استقلال کم داریم. کیفیت یادداشت‌های سیاستی بسیار پایین آمده است چون اهمیت تحقیق و پژوهش آن هم در مقالات جدید برای پژوهشگر مشخص نیست.

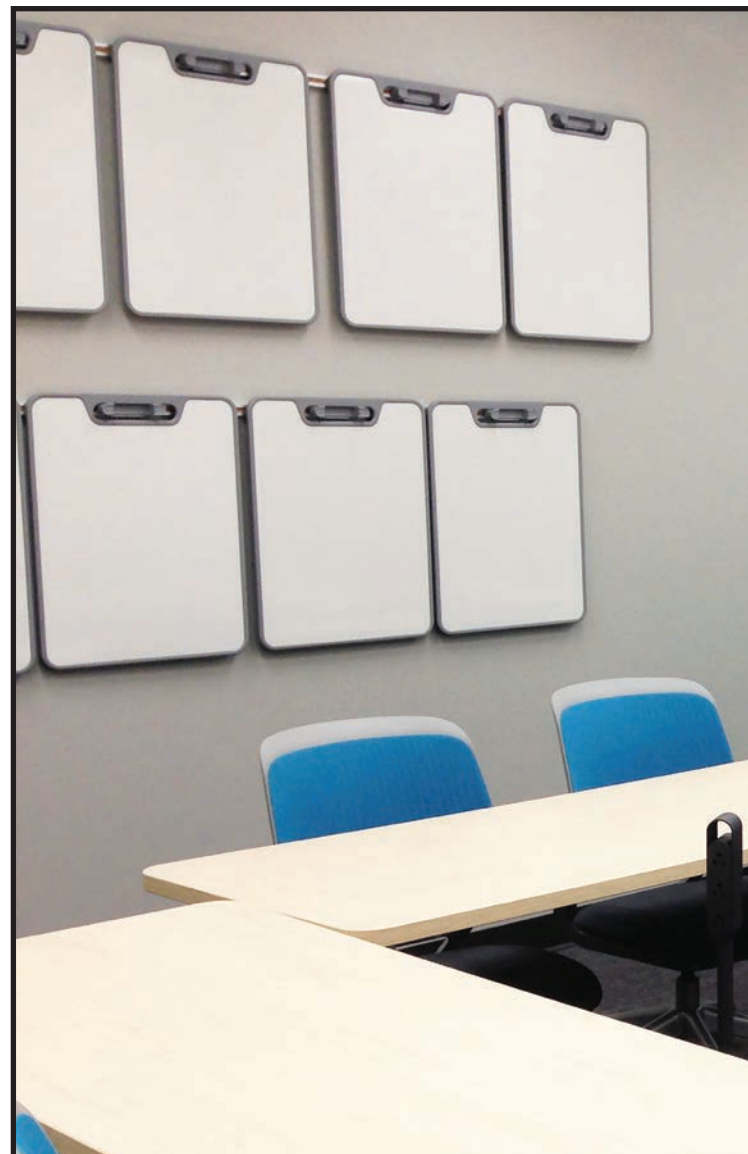
● نگرش فرارشته‌ای؛ لازمه فعالیت انسان اندیشکده‌ای

کار اندیشکده‌ای بسیار مشکل است. سخت‌ترین گونه تفکر سیاست‌پژوهی به معنای واقعی کلمه در فضای اندیشکده اتفاق می‌افتد. یکی از ضعف‌های مهم اندیشکده‌های ایران فقدان نگاه فرارشته‌ای به مسائل است. شما به عنوان سیاست‌پژوه، سخت‌ترین نوع تفکر را دارید. باید فلسفه سیاسی بدانید. همچنین باید با فیلسوف، متخصص روابط بین‌الملل، متخصص اقتصاد سیاسی گفت‌وگو کنید و بدانید نرخ بهره و فدرال رزرو چیست. چراکه سیاست امری پیچیده و فرارشته‌ای است. اندیشکده موظف است این مسئله را در خود نهادینه کند و گزینه خروجی باکیفیت و خوبی نخواهد داشت.

● نیروی انسانی کم و کیفی

نمی‌شود با یک متدلوژی خاص به فهم کار اندیشکده‌ای رسید. این فهم، حاصل یک اندرکنش دائمی و غوطه‌ور شدن در اخبار است. اگر بخواهید وارد این فضا شوید، کار اندیشکده‌ای کنید و استقلال داشته باشید، هزینه‌اش بالاست.

ممکن است اندیشکده متشکل از چهار نفر باشد، اما واجد بایسته‌های پیش‌گفته باشد؛ اگر اندیشه سیاسی داشته باشد، به روز باشد و منابع غیرفارسی را مطالعه کند، در این صورت می‌توانید به اندازه یک اندیشکده پانصدنفری از طریق توییتر و تلگرام موج‌سازی کنید. این در حالی است که تعداد بسیار زیاد نیرو در اندیشکده فاقد مولفه‌های پیش‌گفته، نتیجه چندان قابل توجهی به دست نمی‌دهد.



طرح کلان سیاسی؛ گمشده اندیشکده‌ها

حبیب‌اله ظفریان، دغدغه بازسازی زیست‌بوم اندیشکده‌ای ایران برای پیشبرد توسعه کشور را از دوراه ممکن می‌داند: گفت‌وگوی بین‌اندیشکده‌ای و تقویت مبانی نظری.

اندیشکده‌ها، به‌عنوان نهادهای اندیشه‌ورز و سیاست‌پژوه، در طول دهه‌های اخیر وارد فضای حکمرانی ایران شده‌اند تا راهکارهایی برای مسائل دیرپای کشور ارائه دهند. با وجود حضور نسبتاً گسترده این نهادها در دولت، مجلس و حتی قوه قضائیه، بازخوردهای عملی محدود بوده و تأثیرگذاری آن‌ها کمتر از انتظار است. بررسی وضعیت اندیشکده‌ها نشان می‌دهد که چالش اصلی در ظرفیت جذب حاکمیت نیست، بلکه در ضعف صورت‌بندی مسائل و فقدان طرح کلان سیاسی مشخص است. حبیب‌اله ظفریان با تحلیل این وضعیت، به دلایل ناکامی اندیشکده‌ها و الزامات بازسازی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی کشور می‌پردازد.

صورت، مسائل خرد مستقل از یکدیگر تحلیل می‌شوند و حل آن‌ها تغییر جدی در مسیر توسعه کشور ایجاد نمی‌کند.

بازسازی زیست‌بوم اندیشکده‌ای نیازمند دو اقدام همزمان است: اول، گفت‌وگوی درونی و نقد مستمر جریان اندیشگاهی درباره روش‌های مسئله‌شناسی، اولویت‌بندی مسائل و ارتباط با ساختار اجرایی؛ دوم، تقویت مبانی نظری و پژوهش‌های تئوریک به منظور طراحی طرح کلان سیاسی. تنها با چنین بازنگری، اندیشکده‌ها می‌توانند از مرحله تولید ایده‌های پراکنده عبور کرده و به نهادهای اثرگذار سیاست‌گذاری تبدیل شوند.

در نهایت، تحقق ظرفیت کامل اندیشکده‌ها منوط به ایجاد تعامل راهبردی با حاکمیت، شفافیت در نقش‌ها و استقلال عملی این نهادهاست. با فراهم شدن این زیرساخت‌ها و تقویت گفت‌وگو میان اندیشکده‌ها، می‌توان امید داشت که جریان اندیشه‌ورز ایران، از وضعیت کنونی جزیره‌ای و پراکنده به یک جریان منسجم، راهبردی و تأثیرگذار در حکمرانی ملی تبدیل شود.

پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت‌وگویی است که نخستین بار در پرونده ویژه «وضعیت‌شناسی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده‌ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.



اندیشکده‌ها از ابتدای شکل‌گیری در ایران، کارویژه‌ای مشخص داشتند: تولید راهکارهای سیاستی برای حل مسائل کشور. اما مواجهه آن‌ها با مسائل، اغلب محدود به بازتولید مشکلات موجود و پرداختن به ابعاد خرد مسائل بوده است. مسائلی مانند ارز، تورم، انرژی، خودرو، آب و مسکن که ریشه‌ای چنددهه‌ای دارند، همچنان بدون یک چارچوب کلان و متصل به یک طرح جامع سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

تجربه حضور اندیشکده‌ها در دولت سیزدهم و مجلس یازدهم نشان داد که دسترسی مستقیم به مراکز تصمیم‌گیری به‌تنهایی کافی نیست. حتی با توان بالای نیروی انسانی و تعهد اندیشکده‌ها، پراکندگی مسئله‌شناسی، جزء‌گرایی و فقدان طرح کلان، مانع اثرگذاری واقعی آن‌ها شده است.

توصیه‌های جداگانه اندیشکده‌ها درباره موضوعاتی چون مسکن، خودرو یا اصلاح یارانه‌ها، در ساختاری حکمرانی که فاقد یک ایده محوری است، به نتیجه قابل‌توجهی نرسیده است.

یکی از ضعف‌های اصلی، تمرکز بر «مسئله‌محوری خرد» و غفلت از «طرح کلان سیاسی» است. اندیشکده‌ها باید ابتدا چارچوب نظری و استراتژیک مشخصی برای پیشبرد کشور داشته باشند؛ سپس مسائل خرد در دل

این طرح کلان معنی پیدا می‌کنند و راهکارهای ارائه‌شده هماهنگ و اثرگذار خواهند بود. در غیر این

وظیفه امروز اندیشکده‌ها، آینده‌سازی است

مازیار عطاری، کارکرد اندیشکده‌ها در ایران را تسهیل مشارکت مردم در حکمرانی و تحقق اهداف انقلاب اسلامی می‌داند و «ساخت تصویر آینده» را اولویت اصلی نظام اندیشگاهی معرفی می‌کند.

به زعم مازیار عطاری، مدیرعامل بنیاد توسعه فردا، اندیشکده‌ها ملتزم به روایت انقلاب اسلامی هستند. به این معنی که کارکرد اندیشکده‌ها تقویت هدف ابتدایی انقلاب اسلامی است که همانا ارتقای مردم و توسعه مشارکت آن‌ها در تعیین سرنوشت خود است. این مهم، به تعبیر عطاری از طریق «تصویرسازی برای آینده» محقق می‌شود. به بیان دیگر اندیشکده‌ها از طریق ارائه نظرات کارشناسی متنوع، تصاویری از آینده را پیش چشم جامعه می‌گذارند و از این مسیر تصمیم‌گیری و مشارکت مردمی در حکمرانی را ممکن و تسهیل کنند. به بیان دیگر، اندیشکده‌ها نه تنها چراغی برای سیاست‌گذاران، بلکه آینه‌ای برای مردم‌اند تا با نگاه به آن، در مسیر سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری فعالانه مشارکت کنند.

آنچه از روایت سهل و ممتنع عطاری برمی‌آید نقش دوطرفه حاکمیت و زیست‌بوم اندیشه‌ورزی در تقویت اقبال کنونی است؛ دولت موظف به گردآوری تمهیداتی است که منجر به پایداری نظام اندیشگاهی شود و اندیشکده‌ها نیز مقید به اهتمام در جهت تحقق هدف اساسی انقلاب اسلامی (تقویت مشارکت مردم) هستند.

باید کاربردی و مسئله‌محور باشد و از فعالیت نظری و صرف کارکردی. فراتر روند. بنابراین، اولویت مهم اندیشکده‌ها تمرکز بر «ساخت تصویر آینده» است؛ اندیشکده‌ها باید با ارائه سناریوهای متنوع از آینده، امکان انتخاب و تصمیم‌گیری برای مردم را فراهم کنند و مشارکت واقعی آن‌ها را در سیاست‌گذاری تضمین کنند. در این مسیر، افراد شاخص و فرهنگ حاکم بر اندیشکده‌ها اهمیت دارند، اما پایداری و اثرگذاری آن‌ها براساس ساختار، تامین مالی، حمایت حقوقی و منابع انسانی استوار خواهد بود. درنهایت باید گفت اندیشکده‌ها به‌مثابه پلی میان مردم و سیاست‌گذاران عمل می‌کنند؛ جایی که نخبگان نقش واسطه‌ای دارند تا مردم بتوانند با آگاهی و تصویرسازی روشن از آینده، در شکل‌دهی سرنوشت خود فعالانه مشارکت کنند. این وظیفه، نقطه تمایز اصلی اندیشکده‌های ایران با نمونه‌های جهانی است و می‌تواند پایه‌ای برای توسعه پایدار زیست‌بوم اندیشه‌ورزی کشور باشد.

اقبال دولت سیزدهم به اندیشکده‌ها به‌ویژه در سال ۱۴۰۱، تجربه‌ای استثنایی بوده است. ورود مدیران جوان باسابقه اندیشکده‌ای و سیاست‌پژوهی به بدنه دولت، فرصتی فراهم کرد تا تجربه بیش از دو دهه تعامل میان سیاست‌گذاران و اندیشه‌ورزان به بلوغ برسد. این بلوغ، ظرفیت‌هایی مانند راه‌اندازی صندوق‌های اندیشه‌ورزی و سازوکارهای تامین مالی نهادهای پژوهشی را در کانون توجه قرار داد و نشان داد حتی با منابع محدود، می‌توان فضای کسب‌وکار اندیشگاهی کشور را توسعه داد و دانش موجود در نخبگان را در خدمت سیاست‌گذاری عملی و حل مسائل ملی به کار گرفت.

اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نبود ساختار پایدار و فقدان مکانیزم‌های حمایتی، اندیشکده‌ها را در چرخه‌های گذشته جذب دیوان‌سالاری و محدود کرده است. اندیشکده‌ها نیازمند رسیدن به سطحی از آگاهی و بلوغ هستند که ضمن فعالیت تخصصی و کارشناسی، تصویرهای متنوعی از آینده ارائه کنند تا مردم خود تصمیم‌گیری و اولویت‌گذاری کنند. تفاوت اساسی اندیشکده‌های ایران با نمونه‌های غربی هم در همین جاست: هدف اصلی اندیشکده در ایران، «توسعه مردم» و «ارتقای مشارکت عمومی» است؛ نه صرفاً انتقال دانش و قدرت به نخبگان. بنابراین، کارکرد اندیشکده‌ها



پ.ن: این گفتار، تلخیص گفت‌وگویی است که نخستین‌بار در پرونده ویژه «وضعیت‌شناسی زیست‌بوم اندیشه‌ورزی ایران» در سالنامه جامعه اندیشکده‌ها ۱۴۰۱ منتشر شده است.

اندیشکده و حکمرانی؛ تلاقی خرد نهادی و تصمیم سازی ملی

حسین قلجی، تقویت خرد نهادی در اندیشکده‌ها را مقدمه تصمیمات بهینه و مشروع در ایران می‌داند؛ که از این رهگذر جایگاه واقعی خود را نیز در فرآیند تصمیم‌گیری کشور پیدا می‌کند.

حسین قلجی، عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)، به بررسی نقش اندیشکده‌ها در فرآیند تصمیم‌سازی و حکمرانی در ایران می‌پردازد و نشان می‌دهد که اندیشکده‌ها نه صرفاً مراکز پژوهشی، بلکه نقطه اتصال خرد نهادی با نهادهای قدرت و سیاست‌گذاری هستند. قلجی، ضمن تحلیل تاریخی و مفهومی اندیشکده‌ها، تبیین می‌کند که این نهادها زمانی معنا پیدا می‌کنند که مبنای مشروعیت عقلانی- بوروکراتیک حاکم باشد و فرآیند گفت‌وگو میان نخبگان پیش از اتخاذ تصمیم انجام گیرد. وی بر این نکته تأکید دارد که حکمرانی موفق، به جای تمرکز صرف بر قدرت و حکومت، نیازمند شبکه‌ای از کنش‌گران و اندیشکده‌ها است که با هم‌افزایی خرد و تخصص، تصمیمات بهینه و مورد اجماع را شکل دهند. همچنین به نقد رویکردهای موجود در ایران می‌پردازد که اغلب اندیشکده‌ها را به ابزار توجیه تصمیمات مدیران یا درآمدزایی محدود کرده است و ضرورت احیای اندیشه جامع و اندیشکده‌های مستقل برای حل مسائل ملی را برجسته می‌کند. و در نهایت، با پیوند میان تاریخ اندیشه سیاسی، نظریه مشروعیت وبر و تجارب عملی، تصویر روشنی از جایگاه واقعی اندیشکده‌ها در فرآیند حکمرانی و تصمیم‌گیری ارائه می‌دهد.

● توزیع عادلانه؛ مسئله اصلی بشر از آغاز

در مقطعی که انسان از حالت طبیعی به مدنی قدم می‌گذارد، می‌توان گفت که طبیعتاً منافع فرد در جمع برآورده نمی‌شود. بنابراین در این وضعیت، افراد باید منافعتشان را با دیگران تسهیم می‌کردند. اولین مشکل بشر از این مقطع آغاز شد و این سوال را به ذهن وی متبادر کرد که اساساً چگونه می‌توان این منابع را تسهیم و تقسیم کرد؟ توزیع عادلانه منابع، برابر و بر مبنای شایستگی چیست؟ بنابراین، مسائل و مشکلات اجتماعی از همان لحظات آغازین ورود انسان به ساحت مدنیت بروز کرد. اما با گذشت زمان بسیار از آن مقطع، هنوز پاسخی درخور به این پرسش داده نشده است و این پرسش بود که مکاتب مختلف سیاسی را بنیان گذاشت. توزیع مساوی در کمونیسم، توزیع عادلانه در سوسیالیسم، توزیع به ظرفیت در کاپیتالیسم هر یک پاسخ مکاتب مختلف به این سوال اساسی هستند. پاسخگویی به این سوال انسان‌ها را به این تصمیم رساند که برای حل این بزرگترین کلان مسئله

در حیات بشری، با یکدیگر بیندیشند و وضع سیاست کنند؛ سیاست نه از جنس Politics بلکه از جنس Policy. متأسفانه پرورش یافتگان دوره‌های دکتری علوم سیاسی در کشور ما که طبق قاعده باید نظریه‌پرداز در این زمینه باشند، نمی‌توانند یک ده یا گروه کوچک را اداره کنند.

● سیاست؛ علم توزیع اقتدارآمیز منابع

سیاست در معنای کلاسیک خود به علم کسب، حفظ و نمایش قدرت تعبیر شده است. بعد از جنگ‌های جهانی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی، این تعریف جای خود را به تعریف دیگری داد؛ مبنی بر اینکه سیاست توزیع اقتدارآمیز منابع و ارزش‌ها است.^۱ در این مقطع دیگر سیاست نه مثل سابق، بلکه به معنای توزیع قدرت است. اقتصاد نیز به دنبال توزیع است. در تعریف اقتصاد گفته‌اند: تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود. این نیازهای نامحدود درحقیقت همان نیازهای عموم مردم است. طبیعی است که همه

۱. این تعریفی است که دیوید ایستون (David Easton) مطرح می‌کند.



عمومی» ظهور کرد. افرادی همچون ویلیام جیمز^۲ در قرن نوزدهم و جان دیویی^۳ در قرن بیستم (دو فیلسوف پراگماتیست آمریکایی) از جمله افراد برجسته در طرح این الگو هستند. این دو فیلسوف افرادی هستند که آرای آن‌ها را در درس‌های فلسفه سیاسی نمی‌یابید. عمده آنچه خوانده می‌شود، آثار کلاسیک و آرای افرادی چون هابز، لاک، مونتسکیو و روسو است. این الگوی آمریکایی نمی‌تواند ازسوی جریانی که در دانشکده‌های حقوق و علوم سیاسی هستند دنبال شود؛ چراکه هنوز از آن مرحله عبور نکرده است. در الگوی فرانسوی، هدف، تربیت حقوقدان‌های سیاسی بود که بتوانند منازعه قدرت را کنترل کنند، ضوابط آن را مشخص و اصلاح کنند و به دعاوی آن رسیدگی کنند یا در حالت عملیاتی آن احزاب و گروه‌های سیاسی را رهبری کنند یا با نظریات اتفاقات و وقایع را چهارچوب بندی کنند.

در بحث‌های حقوقی یک گزاره وجود دارد مبنی بر اینکه «قانون‌گذار، حکیم است». این جمله خود عامل بسیاری از مشکلات بوده است. بسیار قوانینی که حق را به حق‌دار نمی‌رساند و اساساً کارآمد نیست از جمله تبعات این گزاره خطرناک است. در افواه عمومی مطرح می‌شود که فلان کارگزار دولتی یا فلان شهردار بسیار کارآمد است اما اقدامات فسادآمیز بسیاری از

می‌خواهند بهترین زمین را برای کشاورزی از آن خود کنند، محصول بیشتری به دست بیاورند و از این‌رو نسبت به آن وارد نزاع می‌شوند. در این میان اقتصاد وارد می‌شود تا این منابع محدود را به‌نحو بهینه و به‌گونه‌ای که اکثریت راضی شوند، تقسیم کنند.

معنای اخیر سیاست، برخلاف معنای کلاسیک آن که به تعبیری با «پدرسوختگی» همراه بود، با اقتصاد ترکیب شد. این الگوی آمریکایی از سیاست در ایران نیز پیروانی دارد و از جمله آن‌ها می‌توان به دانشگاه شهید بهشتی اشاره کرد که گروه‌های اقتصاد و علوم سیاسی با یکدیگر در یک دانشکده با عنوان دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی قرار گرفته است. به الگوی کلاسیک سیاست، الگوی فرانسوی نیز گفته می‌شود چراکه سعی در ترسیم چهارچوب برای کسب و حفظ قدرت دارد که مبارزات و نزاع‌ها را مدیریت شده و به دور از خونریزی می‌خواهد و آن را قاعده‌مند می‌کند. حقوق به‌منظور تحقق این هدف، قواعد بازی قدرت را پیش‌بینی می‌کرد. بنابراین الگوی فرانسوی سیاست، مستلزم وجود و همراهی حقوق بود.

ناظر به الگوی آمریکایی، پس از سال‌های ۱۹۷۰ به بعد، به دنبال گفت‌وگوها و رفت‌وبرگشت‌هایی، حوزه موضوعی با عنوان «سیاست‌گذاری

2. William James

3. John Dewey

پرونده قتل کسی از وی جویای ادله قضایی نمی‌شد. از نگاه همگان این شهود^۴ وی بود که می‌توانست در قضاوت وی جاری شود و به قاتل بودن یک متهم حکم کند و نه ادله قضایی همچون معاینه صحنه جرم و اثر انگشت و سایر ادله. این خود مقطعی از اندیشه جامع محسوب می‌شد و در ادامه به مفهوم قانون به عنوان عنصر مشروعیت دهنده رسید.

● مبانی مشروعیت

ماکس وبر معروف‌ترین فیلسوف سیاسی قرن گذشته است. وی مبانی مشروعیت را سه نوع می‌داند: سنتی، کاریزماتیک و عقلانی-بوروکراتیک. آنچه تا به الان گفته شد مربوط به نوع اول بود. تنها فعالیت اندیشکده‌ای که در این دوران قابلیت انجام داشت، اندرزنامه‌نویسی بود؛ اندرزنامه‌هایی همچون ویشتاس، اندرزنامه‌های خواجه نظام‌الملک و سایر مکتوبات این چنینی. نگارندگان این اندرزنامه‌ها از پادشاهان که در آن زمان واجد مشروعیت بودند تقاضا می‌کردند که به موازین انصاف و عدالت پایبند باشند.

مبنای دیگر مشروعیت از جنس کاریزما است. افرادی همچون موسولینی و هیتلر به ذات واجد کاریزمایی بودند که عملاً بتوانند تبعیت سایرین را بگیرند. در این چهارچوب اساساً چون و چرا معنایی ندارد و آنچه کارساز است پروپاگاندا است. تصمیمات، اعم از غلط و درست، از رهگذر پروپاگاندا می‌توانند مشروعیت یابند. اما چنانکه در مورد مشروعیت سنتی، این مشروعیت پاینده نبود و پس از مدتی با شورش علیه آن به زیر کشیده شد. مشروعیت مبتنی بر کاریزما نیز پس از مدتی و به دنبال وقوع هر چیزی که کاریزما را مخدوش می‌کند، از بین می‌رود. از همین روست که وبر بهترین و ماندگارترین مبانی مشروعیت را مشروعیت عقلانی-بوروکراتیک می‌داند. این مبنا اقتضای آن را دارد که پیش از اتخاذ تصمیم، فرآیند گفت‌وگو و رفت‌وبرگشت میان نخبگان و اندیشکده‌ها وجود داشته باشد. اگر این فرآیند بعد از اتخاذ تصمیم باشد، شاید نتوان آن را از نوع سوم دانست. لذا می‌توان گفت که اندیشکده زمانی معنا می‌یابد که این مبانی سوم مشروعیت، حاکم باشد. در این صورت، رفته‌رفته به صورت طبیعی جمعی از متخصصان گرد هم خواهند آمد و نیازی که ابتدا زیرساخت‌های مادی همچون ساختمان و مانند آن تأمین شده، افرادی استخدام شوند و در انتها درگیر کار شوند. از همان ابتدا درگیری با مسئله به وجود خواهد آمد و این خود جمع‌های نخبگانی و اندیشکده‌ها را ایجاد خواهد کرد.

● اندیشکده توجیه‌کننده

در حال حاضر قریب به ۶۴۰ اندیشکده در کشور به صورت ثبت شده وجود دارد که تنها سه مورد از آن‌ها واجد معیارهای یک اندیشکده هستند:



در حال حاضر قریب به ۶۴۰ اندیشکده در کشور به صورت ثبت شده وجود دارد که تنها سه مورد از آن‌ها واجد معیارهای یک اندیشکده هستند:
اندیشکده وزارت خارجه، وزارت دفاع و وزارت صنعت، باقی اندیشکده‌ها جویای اعتبارات و بودجه و امثال آن هستند.

قبل مدیریت وی انجام می‌شود. در مقابل کارگزار دیگری نیز وجود دارد که هرچند سالم، اما کارآمدی خاصی ندارد. این تقابل میان کارآمدی و سلامت از جمله دوگانه‌های مطرح در اذهان است. هانتینگتون^۵ نیز در کتاب معروف خود با عنوان «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی»^۶ اساساً فساد و ناسلامتی اداری را از جمله نعمات می‌خواند. برای مثال یکی از قوانین مملکتی مقرر کرده است که یک درصد از بودجه دستگاه‌های اجرایی می‌بایست در امور پژوهشی صرف شود. به این ترتیب اگر یک نهاد ۶ هزار میلیارد تومان بودجه داشته باشد می‌بایست ۶۰ میلیارد از این اعتبار را صرف پژوهش کند. با ملاحظه برخی از مراکز پژوهشی دستگاه‌های اجرایی، ملاحظه می‌شود که اساساً افرادی که در آنجا مشغول به کار هستند توانی برای پژوهش ندارند. مدیر این دستگاه اجرایی با ملاحظه این وضعیت، صرف اعتبار یادشده را در موضوعی دیگر همچون ساخت پارکینگ برای کارکنان دستگاه خود ارجح می‌پندارد؛ چراکه به نوعی می‌تواند برای این کارکنان انگیزه بخش باشد و دغدغه خاطر آن‌ها را ناشی از پارک کردن خودروها در خیابان رفع کند. این

تصمیم مدیر هرچند مغایر با قانون باشد اما کارآمد است. اگر این تصمیم کارآمد اتخاذ شود، مدیر یادشده مورد پیگرد قرار می‌گیرد و اگر اتخاذ نشود و اعتبار یادشده در جایی که قانون مقرر کرده صرف شود، یک کار پژوهشی ضعیف نتیجه خواهد داد. بازگشت این اعتبارات هم موجب کاهش بودجه دستگاه به همین مقدار خواهد بود. این مثال می‌تواند تقابل دو الگوی فرانسوی و آمریکایی را نمایان کند.

● اندیشه جامع

در سیاست‌گذاری مغالطات و خطاهای شناختی متعددی وجود دارد که ریشه‌یابی آن‌ها، ما را به مفهوم «اندیشه جامع»^۷ می‌رساند. برای درک این مفهوم مثالی مطرح می‌شود. در ۶ هزار سال پیش از میلاد در بین‌النهرین، انسان‌ها در جوامع مبتنی بر کشاورزی زندگی می‌کردند. این انسان‌ها برای حل مسائل خود نیازمند یک اندیشه جامعی بودند که بتوانند در چهارچوب آن، مشکلات خود را حل کنند. اندیشه جامعی که غیربشری بوده و نیازمند مشروعیت است. مشروعیت از آن رو اهمیت می‌یابد که توزیع‌کننده منابع و شیوه توزیع وی را تعیین می‌کند. در تعریف «مشروعیت» آمده است که حق کاربرد اجبارآمیز زور؛ یعنی «الف»، «ب» را مجبور به کاری کند که در غیر این صورت آن را انجام نمی‌دهد. منبع مشروعیت در دوران مدرن و خصوصاً پس از انقلاب فرانسه، قانون است؛ حال آنکه پیش از آن این‌گونه نبود و برای مثال مولفه‌هایی همچون اتصال به نیروهای ماورایی، تعیین‌کننده مشروعیت بوده است. در این دوران فردی دارای مشروعیت بود که توان جادو و کارهای این چنینی داشته باشد و مثلاً در فرض قضاوت در مورد یک

4. Samuel P. Huntington
 5. Political Order in Changing Societies
 6. Comprehensive Rationality
 7. Intuition

دانشجویان علوم سیاسی از دخل و خرج مملکت باخبر نیستند. تا به امروز دو سال می‌شود که کشور بدون برنامه توسعه اداره می‌شود و تقریباً هیچ فحص و بررسی جدی در این زمینه انجام نشده است. در دوران همه‌گیری کرونا نیز چنین بود و تولیدات پژوهشی حوزه‌های موضوعی علوم سیاسی عمدتاً راجع به بحث‌های نظری بود. در این وضعیت تصمیم‌گیر - که جویای مشورت برای رفع مشکل است - عایدی از نهادهای دانشگاه و اندیشکده نمی‌برد. حال آنکه در مجلات خارجی به موضوعاتی پرداخته می‌شد که تصمیم‌گیر می‌توانست از آن‌ها در اتخاذ تصمیمات استفاده کند.

● تصمیم بسنده و بهینه تصمیم خوب است

تصمیم خوب نیازمند بسندگی و بهینگی است. برای مثال فردی که می‌خواهد به دانشکده بیاید و جویای جایی برای پارک است، در فاصله چند صدمتری دانشکده یک جای پارک می‌یابد. وی نمی‌داند که آیا جلوتر بیاید می‌تواند جای پارکی نزدیک‌تر بیابد یا خیر؟ در صورتی که همان‌جا پارک کند، تصمیمی غیربهینه گرفته است. تشخیص بسندگی و بهینگی نیازمند تخصص و دانش محاسبه است و اندیشکده می‌بایست در این زمینه خود را تقویت کند. بنابراین کاری که پیش‌تر کاهنان و جادوگران انجام می‌دادند، امروزه توسط متخصصان انجام می‌شود.

● تصمیم مورد اجماع تصمیم خوب است

پس از طرح این نگاه که بهترین تصمیم، تصمیمی است که بهینه و بسنده باشد، نگاه دیگری ظهور کرد که اساساً به نگاه قبلی توجهی نداشت و بهترین تصمیم را تصمیمی که واجد اجماع باشد می‌دانست. به موجب این نگاه،

اندیشکده وزارت خارجه، وزارت دفاع و وزارت صنعت، باقی اندیشکده‌ها جویای اعتبارات و بودجه و امثال آن هستند. متأسفانه بعضاً دیده شده که یک مدیر تصمیمی اتخاذ می‌کند و سپس به اندیشکده‌ای امکانات و اعتبارات می‌دهد تا تصمیم اتخاذشده را توجیه کند. بعضی کارهایی که در مرکز پژوهش‌های مجلس، سازمان برنامه و بودجه و مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری - به عنوان سه مرکز اساسی اندیشه‌ورزی و سه راس مثلث تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی - انجام می‌شود از این جنس است.

متأسفانه بهره‌گیری از اندیشکده‌ها برای تقویت کاریزما شایع است. در مواردی حتی اندیشکده‌های ایرانی صورت مسئله را پاک می‌کنند و اساساً مسئله را در نطفه خفه می‌کنند. یکی از مثال‌های آن در زمینه کمبود دارو بود که گفته شد در کشور کمبود دارو وجود ندارد و با همین گزاره، پرونده کمبود دارو بسته شد. متأسفانه در این زمینه بخشی از بیت‌المال نیز صرف توجیه تصمیمات اتخاذشده مدیر می‌شود و روزنامه‌ها و اندیشکده‌هایی نیز در این زمینه بسیج می‌شوند.

بنابراین دو انگیزه برای ایجاد و فعالیت اندیشکده وجود دارد: یک حل مسئله و دو درآمدزایی. باتوجه به وضعیت رایج جامعه ما که اساساً احساس نیازی به مشورت ندارد، بهتر آن است که اندیشکده‌ها به سمت درآمدزایی بروند و رویه‌ای که پیش‌تر گرفته شد در پیش گرفته شود. رویه‌ای که به دنبال توجیه تصمیمات اتخاذ شده است.

● ضعف فهم اقتصادی در اصحاب علم سیاست

یکی از مشکلات جدی ضعف فهم اقتصادی در دانش پژوهان علم سیاست است. متأسفانه این ضعف شیوع یافته است. برای مثال ملاحظه می‌شود که





جریان اجرای این تصمیمات، همراهی عمومی نسبت به آن‌ها بسیار بیشتر است و اجرای آن‌ها مشروعیت نظام تصمیم‌گیری را افزایش می‌دهد.

● جایگزینی حکمرانی به جای حکومت

عبور از نگاه تخصص‌گرا به نگاه اجماع‌گرا مقطعی بود که حکمرانی^۸ به معنای «راهبری کردن» و «پیش بردن» را جایگزین حکومت^۹ به معنای «اداره کردن» کرد. حکومت مبتنی بر دموکراسی قانون اکثریتی است؛ حال آنکه حکمرانی مبتنی بر نوعی خاص از دموکراسی با تعبیر دموکراسی مشورتی^{۱۰} است و از ابزارهایی همچون اقناع و مشارکت همگانی بهره می‌گیرد. برای تفهیم تفاوت این دو می‌توان به مثال راننده و کمک‌راننده یا به تعبیری شوفر استفاده کرد. تا پیش از این و در سنت حکومت، شما راننده هستید و اتوبوس اجتماع را به پیش می‌برد؛ حال آنکه در سنت حکمرانی، شما کمک‌راننده هستید. راننده‌های قدیمی بسیار قاطع بودند و در پاسخ به درخواست استفاده از نقشه اینترنتی مخاطب خود را منکوب می‌کردند. آن‌ها از قدرت نخبگانی و جایگاه انحصاری خود سواستفاده می‌کردند اما در راننده‌های اخیر چنین رویه‌ای جاری نیست. در راننده‌های کنونی راننده از سرنشین تبعیت می‌کند و درخواست وی راجع به مقصد، مسیر پیش رو و سرعت رسیدن به آن را تا حد امکان اجابت می‌کند. راننده در این سنت تنها راهبری و رانندگی می‌کند. یا در مثال دیگر می‌گویید میز حکومت مستطیل است و دو نفر در این میز ثابت هستند و باقی آن‌ها میهمان. درحالی‌که میز حکمرانی دایره‌ای است و افراد در آن هم‌طراز هستند.

تصمیم اگر مورد اجماع باشد کفایت می‌کند؛ هرچند اساساً بهینه نباشد. در نگاه مبتنی بر اجماع برخلاف نگاه اولیه که براساس ساخت سیاسی و وضع قوانین از بالا به پایین و به تعبیری سیاست‌گذاری^۸ بود، دیگر نه وضع و اتخاذ سیاست، بلکه طراحی سیاست^۹ محوریت دارد. ناگفته پیداست که طراحی یک هنر است ذائقه در آن نقش دارد. همین وجه هنری بودن است که بر رواج و عمومیت یافتن آن تأثیر می‌گذارد.

ازجمله علل ظهور این دیدگاه اخیر شاید بتوان به انحصاری که متخصصان برای خود ایجاد کرده بودند اشاره کرد. کسانی که در ادارات اندک تجربه‌ای دارند تصدیق می‌کنند که یک مهندس انفورماتیک فوق‌دیپلم در یک اداره چه تأثیرات زیادی دارد؛ چراکه در آخر در صورتی که رایانه رئیس هم در آن اختلال پیدا کند، تنها اوست که می‌تواند آن را رفع کند و ازهمین‌روست که قدرت بسیاری دارد. به این قدرت، قدرت نخبگانی می‌گویند. نخبگانی نه به آن معنایی که در عنوان «بنیاد ملی نخبگان» به کار رفته، بلکه نخبه فنی منظور است. لذا یکی از علل ظهور نگاه اخیر، انحصاری است که اقتصاددانان و فن‌سالارها ایجاد کرده‌اند. یکی از مثال‌های عبور از نگاه قبلی و ورود به نگاه جدید هم دولت محمود احمدی‌نژاد بود. الگوی وی این بود که در قبال نگاه تخصصی فن‌سالارها، آن را در معرض خدشه جلوه دهد و این‌گونه آن‌ها را مورد پرسش قرار دهد که: چه کسی گفته این بهینه است؟ بهینه و بسنده اساساً چیست؟ این پرسش‌ها زمینه را برای نیل به الگوی جدید که تصمیم خوب را تصمیم با اجماع بیشتر می‌داند، فراهم کرد. ناگفته پیداست که این الگوی تصمیم‌گیری خود تبعات مثبتی نیز دارد؛ در

8. Policy Making

9. Policy Design

10. Governance

11. Government

12. Deliberative Democracy

سیاست خارجی، محیط زیستی و مانند آن تمام مسائل و مشکلات احتمالی را احصا و گزینه‌های موجود را به لحاظ تأثیر ارزیابی کنند و بهترین تصمیمات همسو با سیاست خود را اتخاذ کنند و از همین رو به اندیشکده‌های تابع خود مراجعه می‌کنند. به جز این جنس اندیشکده‌ها، نرخ رشد اندیشکده‌های دیگر روند نزولی دارند. از همین رو نمی‌توان رشد قارچ‌گونه اندیشکده‌ها در ایران را بدون اشکال دانست، چراکه اندیشکده متأثر از دگردیسی‌های جامعه است و رشد آن باید همسو با این دگردیسی باشد.^{۱۶}

● خرد نهادی؛ تلاقی خرد و نهاد

مسیر تاریخی خرد از کاهنان شروع شده است و به خرد نهادی^{۱۷} می‌رسد. دور از ذهن نیست که افرادی را تصور کنیم که در تاکسی تحلیل‌هایی به غایت مترقی‌تر از افراد تحصیل کرده داشته باشند، اما در هر صورت این افراد موقعیت دیوان سالارانه ندارند و در نهادی خاص نیستند و لذا نکات آن‌ها به جایی نمی‌رسد. در این نگاه جامع، خرد با نهاد پیوند برقرار می‌کنند.

● شکل‌گیری هسته سخت اولیه؛ مقدمه هر فعالیت تشکیلی

برای شکل‌دادن به اندیشکده لازم است ابتدا یک هسته سخت اولیه شکل گیرد و فعالیت‌هایی را به صورت متشکل انجام دهد و رفته‌رفته این گلوله برفی بزرگ و گسترده شود. متأسفانه رویه غالب در کشور ما این است که مجموعه‌ها ابتدا به دنبال ساختمان شیک و میز و صندلی و بودجه جاری و امثالهم می‌روند. نتیجه رویه اخیر هم این است که عملاً این جنس مجموعه‌ها کارویژه و جهت مشخصی ندارند و همواره کارهای شخصی مدیر آن‌ها سرشکن شده و در میان نیروی انسانی آن‌ها توزیع می‌شود.

● احیای امر ملی

یکی از مشکلاتی که در این روزها گریبانگیر ماست، شکست پروژه ملت است. برای اینکه از این شکست جلوگیری شود می‌بایست نگاه بومی و تاریخی خویش را تقویت کنیم و در این راستا به تجربیات گذشتگانمان توجه بیشتری داشته باشیم؛ اینکه چه مسیری طی شده که تا به اینجا رسیده‌ایم، گذشتگان ما چه اشتباهاتی یا نقاط مثبتی داشتند؛ از آن افرادی که همواره به عنوان افراد وابسته، سرسپرده و خائن نام می‌بریم آشنایی‌زدایی کنیم و به دنبال درس‌آموزی از تجربیات آن‌ها باشیم تا محکوم به خطای همان‌هایی که به عنوان خائن می‌شناسیم نشویم.

● ساختن اندیشکده برای اندیشکده

یکی از مشکلات ما این است که اساساً اندیشکده جدی نداریم و راجع به مسائل خود فکر نمی‌کنیم. یکی از ایده‌هایی که می‌تواند برای برون‌رفت از این وضعیت به ما کمک کند تأسیس اندیشکده برای تأمل و بررسی ابعاد مختلف نهاد اندیشکده در ایران است.

ذکر مثال عینی این موضوع، مقوله افزایش سن بازنشستگی می‌تواند به درک بهتر حکمرانی کمک کند. برای مثال در فرضی که نمایندگان ملت که منتخب آن‌هاست و تصمیم اکثریت آن‌ها تصمیم اکثریت مردم تلقی می‌شوند، مسئله افزایش سن بازنشستگی را به صلاح ملک و ملت تشخیص داده‌اند و سعی در تصویب آن دارند، ممکن برخی از موکلین آن‌ها راضی و مایل به چنین تغییر و افزایش سنی نباشند. دموکراسی مشورتی برای رفع این نقیصه به میدان آمده است تا این فاصله و خلا را پر کند.

در چهارچوب حکمرانی برخلاف حکومت، این کنشگران شبکه‌ای هستند که تأثیرگذارند. از همین رو به حکمرانی این چنینی، حکمرانی شبکه‌ای نیز اطلاق می‌شود. منظور از شبکه در این تعبیر، شبکه‌های اجتماعی شکل‌گرفته از پیوند منافع مختلف است که در این چهارچوب کنشگری می‌کنند.^{۱۸} این شبکه‌ها هستند که دستور کار دولت را تعیین می‌کنند. اندیشکده‌ها در این چهارچوب، یکی از این شبکه‌ها محسوب می‌شوند. حال آنکه در چهارچوب حکومت، مثلث دولت-دیوان-سرمایه است که تعیین‌کننده است. منظور از سرمایه بخش خصوصی اقتصادی است.

در چهارچوب حکمرانی، دولت دیگر قدرت سابق را ندارد و به تعبیری «دولت قوی، ضعیف می‌شود». این به معنای آنچه که در برخی محافل گفته می‌شود نیست که «دولت‌ها در غرب در حال تضعیف هستند». بلکه این بدان معناست که دولت‌ها دیگر آن یک‌تازی سابق را ندارند و جایگزین آن‌ها شبکه‌هایی هستند که چنانکه گفته شد دستور کار دولت را تعیین می‌کنند. درحقیقت، این جامعه است که قدرتمندتر می‌شود و دولت دیگر نمی‌تواند آن جایگاه به تعبیری یُقر را داشته باشد؛ چراکه جامعه دیگر در قبال تحکیمات دولت در قالب قانون و بخشنامه و مانند آن بی‌تفاوت نمی‌ماند.

البته متأسفانه در دهه‌های اخیر یک خلط بین حکمرانی و حکمرانی خوب شده است که باید تفاوت آن‌ها خاطرنشان شود. حکمرانی خوب یک پیشنهاد و یک شاخص است که در سال ۱۹۹۲ از سوی بانک جهانی در قالب یک گزارش مطرح شد.^{۱۹} لذا باید این دور را از یکدیگر تفکیک کرد.

● وقتی Politics به دنبال Policy راه می‌افتد

از جمله تبعات این تغییر بنیادین از حکومت به حکمرانی، کاهش اهمیت پارلمان‌ها و مجالس تصمیم‌گیری و رشد روزافزون فناوری‌های مشارکت مستقیم عمومی است. دیگر نتیجه این تغییر بنیادین، کاهش رشد اندیشکده‌ها در کشورهای دیگر-برخلاف ایران- است. تنها اندیشکده‌هایی هنوز با جدیت پابرجا هستند که هریک به جریان‌ات اصلی سیاسی متصل باشند. برای مثال همچون ایران که گفته شد سه اندیشکده جدی وجود دارد، در انگلستان تنها دو اندیشکده جدی وجود دارد که هر یک به دو جریان اصلی سیاسی متصل هستند.^{۲۰} این رویه در ایالات متحده نیز جاری است. دولت‌ها به منظور ماندگاری در قدرت همواره از اندیشکده‌های تابع خود استفاده می‌کنند تا در موضوعات مختلف اقتصادی، فرهنگی، مهاجرتی،

۱۳. این مفهوم متفاوت از شبکه‌های اجتماعی به معنای سکوی ارتباطی در فضای مجازی است.

۱۴. بنگرید به:

<https://documents1.worldbank.org/curated/en/604951468739447676/pdf/multi-page.pdf>

۱۵. موسسه آدام اسمیت (Adam Smith Institute) وابسته به لیبرال‌ها و ایمپریال کالج لندن (imperial college london) که وابسته به سوسیال‌ها و حزب کارگر است.

۱۶. البته متعاقب بحران‌های مالی ابتدای قرن ۲۱ نسل سوم اندیشه با تعبیر اندیشه اجتماعی ظهور کرد که در این گفتار بدان پرداخته نشد.

17. Institutional Rationalism

این مفهوم نخستین بار توسط گراهام آلیسون (Graham Tillet Allison) پدر علم روابط بین‌الملل طرح شده است.



شماره نخست سینماریل را
رایگان دریافت کنید:

با حمایت خانه اندیشه‌ورزان منتشر شد: نخستین شماره سینماریل به همت اندیشکده سیاست‌گذاری سینما

درآمدی بر سیاست سینما در ایران

سینما؛ فراتر از هنر روایت، نهادی است که در تقاطع سیاست، اقتصاد و فرهنگ عمل می‌کند و آینده فرهنگی جامعه را شکل می‌دهد. سیاست‌گذاری سینما، از آزادی خلاقه تا حمایت دولتی، از بازار تا مخاطب، حلقه‌ای پیچیده و تعیین‌کننده است که بی‌توجهی به آن، به بحران‌ها و ناکارآمدی‌های مزمن در عرصه فرهنگ و اجتماع می‌انجامد.

سینماریل؛ فصلنامه‌ای است با نگاه پژوهش‌محور و تحلیلی، که پرونده اول خود را گشوده تا پرسش‌های بنیادین سیاست‌گذاری سینما در ایران را دوباره روی میز آورد. در این پرسش‌گری و پاسخ‌یابی همراه شوید.

همکاری و حمایت از گروه نشریات جامعه اندیشکده‌ها:
Ittnews2020@gmail.com

اندیشکده‌ها در جمهوری اسلامی صرفاً نهادهایی برای تولید دانش سیاستی نیستند، بلکه تاریخ و آینده‌ای از پیچیدگی‌ها و تضادهای زیست‌بوم حکمرانی کشور نیز محسوب می‌شوند. اندیشکده‌ها، با شکل‌دهی به مسئله‌شناسی، تحلیل تهدیدها و فرصت‌ها و ارائه راهکارهای سیاستی، جایگاه بالقوه‌ای در جهت‌دهی به تصمیمات حکومت می‌یابند؛ نقطه‌ای که چون مرز میان تحلیل علمی و مداخله سیاسی گاهی ناپیداست، تلاش برای اصالت‌بخشی، استقلال‌خواهی و تاثیرگذاری این مجموعه‌ها نیز با قیود ساختاری و محدودیت‌های ادراکی روبه‌رو می‌شود.

در این پرونده با مرور ریشه‌ها و رویکردهای نضج این نهادها، در مسئله‌شناسی و سیاست‌گذاری در جمهوری اسلامی از گذر اندیشکده‌ها درنگ شده و جهت ورود به فهم نحوه تعامل میان اندیشه، قدرت و جامعه در بستر سیاست‌گذاری ایرانی تلاش شده است. در این واکاوی همراه شوید:

